



مجله سیاست دفاعی

نشریه علمی - ترویجی مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی، پژوهشکده عالی جنگ دانشگاه امام حسین (ع)

(شماره استاندارد بین‌المللی ۵۰۸۷-۱۰۲۵)

سال پانزدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۶، شماره پیاپی ۵۹

آدرس: تهران - بزرگراه شهید بابایی - دانشگاه
امام حسین (ع) - مجتمع دانشگاهی علوم
دفاعی و امنیتی - ساختمان شهید باکری -
طبقه سوم

تلفن: ۷۷۱۰۵۷۴۱-۲

آدرس پستی: تهران - صندوق پستی ۳۴۵۹-۱۶۷۶۵

E-mail: DEFENCEPOLICY@yahoo.com

<http://www.rdef.ihu.ac.ir>

مرکز فروش: میدان فردوسی - فروشگاه
انتشارات دانشگاه امام حسین (ع)

تلفن: ۸۸۸۳۹۲۹۷-۸

صاحب امتیاز: پژوهشکده عالی جنگ؛
مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی

مدیر مسئول: علیرضا فرشچی

سر دبیر: دکتر سید یحیی صفوی

دبیر تحریریه و مدیر داخلی: علی قنبرزاده

حروف چینی و صفحه‌آرایی: حسن سلیمانی

ناظر چاپ: جلال زرننگ ثانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ و

انتشارات نمایندگی ولی فقیه در سپاه

پاسداران انقلاب اسلامی

درجه علمی مجله سیاست دفاعی، طبق نامه‌ی شماره ۳/۲۹۱۰/۸۲۷ مورخ ۱۳۸۲/۶/۲۵

کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، به‌عنوان نشریه علمی - ترویجی،

مورد تأیید قرار گرفته است.

هیأت تحریریه، مشاوران علمی و داوران مجله سیاست دفاعی (به ترتیب حروف الفبا)

هیأت تحریریه

دکتر محمدابراهیم سنجقی (استادیار مدیریت استراتژیک، دانشگاه مالک اشتر)	دکتر علی اکبر احمدیان (استادیار مدیریت، دانشگاه امام حسین (ع))
دکتر سید یحیی صفوی (دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه امام حسین (ع))	دکتر محمدحسین افشردی (استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه امام حسین (ع))
علیرضا فرشچی (رئیس مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی)	دکتر همایون الهی (استاد علوم سیاسی، دانشگاه تهران)
دکتر جهانگیر کرمی (استادیار روابط بین الملل، دانشگاه تهران)	دکتر بهادر امینیان (استادیار روابط بین الملل، دانشگاه امام حسین (ع))
دکتر منوچهر محمدی (دانشیار مطالعات بین الملل، دانشگاه تهران)	دکتر حسین حسینی (استادیار علوم سیاسی، دانشگاه امام حسین (ع))
سیدحسین محمدی نجم (پژوهشگر دانشگاه امام حسین (ع))	دکتر حسین دهقان (استادیار مدیریت، دانشگاه مالک اشتر)

هیأت داوران

دکتر الله مراد سیف (استادیار اقتصاد، دانشگاه امام حسین (ع))	دکتر حسین اردستانی (استادیار علوم سیاسی، دانشگاه امام حسین (ع))
دکتر اصغر قائدان (استادیار تاریخ، دانشگاه امام حسین (ع))	سید علی حسینی تاش (رئیس دانشگاه امام حسین (ع))
غلامرضا محرابی (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع))	دکتر محسن رضایی (استادیار اقتصاد، دانشگاه امام حسین (ع))
دکتر پرویز میرعباسی (دانشیار حقوق، دانشگاه تهران)	اکبر رمضان زاده (رئیس پژوهشکده عالی جنگ)

مشاوران علمی

دکتر عباس مهری (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع))	هادی پیری (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع))
مهدی نطق پور (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع))	احمد غلامپور (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع))
محمد رضا نیله چی (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع))	محمدحسین قنبری جهرمی (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع))
	احمد محمدزاده (رئیس مجتمع دانشگاهی علوم دفاعی و امنیتی)

شرایط تدوین و ارسال مقاله‌های علمی و پژوهشی برای چاپ در مجله سیاست دفاعی

- ۱ - مقاله باید دستاورد پژوهش علمی نگارنده و برخوردار از مختصات روش‌شناختی، و سامان‌یافته، در ارائه موضوع مورد تحقیق بوده و برای چاپ در نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
- ۲ - پذیرش مقاله برای چاپ به عهده‌ی هیأت تحریریه مجله است که بعد از داوری و تأیید همکاران علمی نشریه، صلاحیت چاپ آن اعلام خواهد شد. بدیهی است که مجله هیچ‌گونه تعهدی در قبال پذیرش یا رد مقاله بر عهده نخواهد داشت و کلیه مسئولیت‌های ناشی از صحت علمی یا دیدگاه‌های نظری و ارجاعات مندرج در مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن خواهد بود. در عین حال، مجله سیاست دفاعی در ویرایش مندرجات مقاله آزاد است.
- ۳ - مقاله حداکثر در ۲۵ صفحه‌ی چاپی و بر یک روی کاغذ A4، با لوح فشرده در نرم‌افزار Word نسخه‌ی ۲۰۰۳ به بعد، همراه اصل مقاله ارسال گردد.
- ۴ - مقاله ارسالی باید دارای ساختار مقالات علمی - پژوهشی و با رعایت شرایط ذیل باشد:
 - ۴-۱ - مقاله ارسالی باید دارای عنوان، چکیده (حداکثر ده سطر)، کلیدواژگان (سه الی پنج کلید واژه)، مقدمه، متن، نتیجه‌گیری، خلاصه انگلیسی و فهرست منابع طبق راهنمای نحوه‌ی ارائه‌ی مقاله‌های علمی در انتهای توضیحات زیر، باشد.
 - ۴-۲ - مقاله باید برخوردار از عنوان دقیق علمی متناسب با محتوا، رسا و مختصر باشد.
 - ۴-۳ - مقدمه‌ی مقاله محل طرح و بیان نظری موضوع مقاله، اهمیت و ابعاد موضوع مسأله مورد پژوهش و بیان منظور پژوهشگر از طرح و انتشار آن است.
 - ۴-۴ - نتیجه‌گیری: در پایان مقاله، می‌بایست نتایج حاصل از تحقیق و آزمون فرضیه، که روش‌نگر بحث و نتیجه‌گیری باشد، ارائه گردد.
 - ۴-۵ - منابع مورد استفاده: تمام منابع مورد استفاده در متن، بایستی در فهرست منابع پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا آورده شود. در نگارش ارجاعات مربوط به منابع در داخل متن، نام مؤلف، سال انتشار منبع و صفحه‌ی مورد استفاده بدین شکل (اسمیت، ۲۰۰۱، ص ۲۲) یا (Smith, 2001, p. 22) نگاشته می‌شود. در مواردی که تعداد نویسنده بیش‌تر از یک نفر باشد، ذکر منبع بدین صورت خواهد بود (اسمیت و همکاران، ۲۰۰۱، ص ۲۲) و یا (Smith, et.al, 2001, p. 22). برای ارجاع به منابع اینترنتی بدین شکل (www.smith,2001) نگاشته می‌شود. در نگارش متن، معادل لاتین اسامی افراد یا اصطلاحات و واژه‌های ضروری با شماره ارجاع در پاورقی هر صفحه آورده می‌شود.
 - ۴-۶ - ترتیب شناسه‌های کتاب‌شناختی در صفحه‌ی فهرست در مورد مقاله، کتاب، گزارش و سایر مراجع به شرح ذیل است:
 - مقاله‌ها: نام نویسنده (سال انتشار)، "عنوان مقاله"، نام مجله، دوره، شماره و صفحات مقاله.
 - کتاب‌ها: نام نویسنده (سال انتشار)، عنوان کتاب، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.
 - منابع اینترنتی: نام نویسنده (تاریخ انتشار)، عنوان متن، نام سایت یا صفحه‌ی اینترنتی > نشانی دسترسی <، (تاریخ مشاهده).
 - ۴-۷ - خلاصه‌ی انگلیسی (۲۰-۱۵ سطر) باید همراه مقاله با مشخصات کامل نویسنده ارسال شود.

کلیه حقوق برای مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع) محفوظ است.

نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ آزاد است.

فرم اشتراک سالیانه مجله سیاست دفاعی

کلیه متقاضیان محترم اشتراک مجله، می‌توانند با توجه به شرایط زیر، برگ درخواست اشتراک را تکمیل و همراه فیش واریزی وجه اشتراک، از طریق پستی و یا نمابر به دفتر مجله ارسال نمایند.

یادآوری:

۱ - هزینه‌ی اشتراک یک‌ساله (چهار شماره) به همراه هزینه ارسال پستی عبارت است از:
ایران:

سازمان‌ها و مؤسسات: ۵۰,۰۰۰ ریال

افراد: ۴۰,۰۰۰ ریال

کشورهای خارج:

خاورمیانه: ۵۰ دلار؛ آمریکا، کانادا، استرالیا، ژاپن: ۶۰ دلار؛ اروپا و سایر کشورها: ۵۵ دلار

۲ - هزینه‌ی اشتراک مجله، به شماره حساب جاری ۵۰۱۰۴۹۵، بانک سپه شعبه دانشگاه امام حسین(ع)، شاخص ۸۴۸، به نام پژوهشکده عالی جنگ دانشگاه امام حسین(ع) واریز گردد.

۳ - اساتید دانشگاه‌ها، معلمان، نظامیان، دانشجویان و طلاب حوزه‌های علمیه، می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی معتبر (پشت و رو)، از امتیاز ویژه پرداخت هزینه اشتراک یک‌ساله به مبلغ ۲۵,۰۰۰ ریال استفاده نمایند.

۴ - متقاضیان شماره‌های پیشین، می‌توانند جهت اطلاع از شماره‌های موجود و چگونگی دریافت آن‌ها با دفتر مجله تماس حاصل نمایند.

۵ - لطفاً در صورت تغییر در نشانی یا تأخیر در دریافت مجله مراتب را به دفتر نشریه اطلاع دهید.

۶ - نشانی دفتر نشریه به شرح ذیل است:

تهران، بزرگراه شهید بابایی، دانشگاه امام حسین(ع)، مجتمع دانشگاهی علوم دفاعی و امنیتی، دفتر مجله سیاست دفاعی

دورنگار: ۷۷۱۰۵۷۴۷

تلفن: ۴۲-۷۷۱۰۵۷۴۱

تهران: صندوق پستی ۳۴۵۹-۱۶۷۶۵

<http://www.rdef.ihu.ac.ir>

E-mail: DEFENCEPOLICY@yahoo.com

برگ درخواست اشتراک مجله سیاست دفاعی شماره اشتراک:

نام کامل (فرد / مؤسسه): شغل و میزان تحصیلات:

آدرس پستی:

صندوق پستی: تلفن (و کد شهری): نمابر:

پست الکترونیکی:

مبلغ واریزی: ریال متقاضی: جلد از شماره‌ی تا هستم.

امضا

فهرست مطالب

مجله سیاست دفاعی، سال پانزدهم، شماره پیاپی ۵۹، تابستان ۱۳۸۶

صفحه

عنوان

مقاله‌ها

- ۹..... بررسی و مقایسه راهبرد نظامی آمریکا در دو جنگ خلیج فارس
/ سید حسین محمدی نجم
- ۴۳..... تحلیل هنجارین رژیم کنترل فناوری موشکی و الزامات دفاعی جمهوری اسلامی ایران
/ نادر ساعد
- ۶۹..... بررسی تطبیقی الگوهای امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران
/ سید رضا صاحبی
- ۱۰۳..... الگوی امنیت مشاع: طرحی متفاوت برای یک رژیم امنیتی موفق در خلیج فارس
/ حسین هرسیج
/ مجتبی تویسرکانی
- ۱۳۹..... کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی
/ امین حکیم
- ۱۷۱..... دکترین امنیتی و دفاعی کشور اتریش
/ مترجم: حسن درگاهی

معرفی کتاب

- ۱۹۳..... کالبد شکافی تهدید
/ ظهیر بیگ جانی
- ۲۲۹..... جنگ عراق
/ داود علمایی

چکیده انگلیسی

/ مصطفی مهرورزی

قابل توجه اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها، نظامیان، دانشجویان،
پژوهشگران و کلیه علاقه‌مندان

به حول و قوه الهی، لوح فشرده مجله سیاست دفاعی (CD) از پیش‌شماره تابستان ۷۱ تا شماره ۴۶، سال دوازدهم شماره ۲، بهار ۱۳۸۲، با مشخصات زیر آماده ارسال است:

- ۱ - قابل نصب بر روی کلیه ویندوزهای XP, 2000, Me, 98, Se98
- ۲ - دسترسی به متن تمام مقالات با فرمت PDF و امکان پرینت از مقالات
- ۳ - قابلیت جست‌وجوی موضوعی و متنی در تمام مقالات

جهت خرید می‌توانید:

- ۱ - به دانشگاه امام حسین (ع)، مجتمع دانشگاهی علوم دفاعی و امنیتی، ساختمان شهید باکری، طبقه سوم، دفتر مجله سیاست دفاعی مراجعه نمایید.
 - ۲ - یا با شماره تلفن‌های ۴۲ - ۷۷۱۰۵۷۴۱ تماس گرفته تا ترتیب ارسال به وسیله پست سفارشی فراهم گردد.
- قیمت فروش با پست سفارشی: ۶۲,۵۰۰ ریال است.

نظامیان و دانشجویان می‌توانند با ارسال کپی کارت شناسایی معتبر (پشت و رو) از امتیاز ۵۰ درصد تخفیف برخوردار شوند.

سخن سردبیر

تولید دانش بومی، رسالتی است به‌غایت صعب و دشوار که در حوزه‌های دفاعی و راهبردی به مسئولیتی صدچندان خطیر و بزرگ بدل می‌شود. مجله سیاست دفاعی که با همت مدیران و اعضای پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع) در دهه گذشته آغاز به انتشار کرد به سهم خود گامی مهم در این عرصه به‌شمار می‌رود که در طول حیات نه‌چندان طولانی خود به رشد و بالندگی نسبتاً مناسبی دست یافت و توانست ضمن معرفی و شناساندن دانش‌های مرتبط با حوزه مطالعات راهبردی و نیز با طرح و تبیین دیدگاه‌ها و نگرش‌های مختلف و متفاوت در این حوزه، با عنایت به دغدغه‌ها و نگرانی‌های دفاعی و راهبردی جمهوری اسلامی، کوشش‌هایی را نیز در جهت بومی‌کردن این علوم و در ادامه، تلاش‌هایی را برای تولید دانش بومی به انجام رساند؛ امری که البته نه تنها در چارچوب این مجله بلکه هم‌چنین با اتکا به انجام مأموریت‌های آموزشی و پژوهشی صورت می‌گرفت.

تلاش کامیاب این مجموعه بدون تردید از جمله مهم‌ترین و درخشان‌ترین محورهای فعالیت‌های پژوهشی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در یکی دو دهه گذشته به‌شمار می‌رود که با تأسیس و تشکیل نهادهای متعدد تحقیقاتی و نیز با طراحی و تصویب طرح‌های مطالعاتی و حمایت و پشتیبانی از آن‌ها، رسالتی بزرگ در جهت بومی‌سازی علوم دفاعی و راهبردی و استفاده از نتایج آن‌ها در عرصه سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری راهبردی برای خود قائل بوده است.

از آن‌جا که تغییر و تحول در هر عرصه‌ای از ملزومات رشد و تعالی مجموعه‌های بشری به‌شمار می‌رود، مجله سیاست دفاعی نیز هم‌اکنون در آستانه چنین تحولی قرار گرفته و بناست که دوره جدیدی را تجربه کند؛ تجربه‌ای که صدالبته بر دستاوردهای پیشین استوار است، اما بنا به علل و دلایل مختلف سعی دارد فراتر از آن، رویکردهای نوینی را به منصفه ظهور برساند.

از این رو، مسئولیت تدوین و انتشار این مجله به مجموعه دیگری از سپاه پاسداران و دانشگاه امام حسین (ع) واگذار شده است که به سهم خود کارنامه موفق‌تری در عرصه مطالعات دفاعی و امنیتی داشته است؛ مجموعه‌ای که به‌حول و قوه الهی ضمن برخورداری از حمایت‌های بی‌دریغ معنوی و انسانی مسئولان و مدیران، بر آن است که در جهت ارتقای سطح علمی و کیفی مجله از هیچ کوششی دریغ نرورد. بنابراین، از همه دانشوران و صاحبان اندیشه به‌ویژه پژوهشگران و محققان محترم دعوت می‌کند که دستاوردهای مطالعاتی خود را برای انتشار در اختیار این مجله قرار دهند. بدون شک، همکاری گسترده‌ی این عزیزان با مجله سیاست دفاعی فرصتی دوجانبه برای تولید و گسترش دانش بومی در حوزه مطالعات راهبردی خواهد بود؛ امری که حوزه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی به‌شدت بدان نیازمند است و کوشش بی‌دریغ همه ما را طلب می‌کند.

دکتر سید یحیی صفوی

بررسی و مقایسه راهبرد نظامی آمریکا در دو جنگ خلیج فارس

نویسنده: سید حسین محمدی نجم^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۴/۱۲

تاریخ تأیید مقاله: ۸۶/۵/۴

صفحات مقاله: ۹-۴۱

چکیده

رویکرد این تحقیق به مقوله‌ی راهبرد مبتنی بر پویایی و پیچیدگی سیستم‌هاست؛ بدین معنا که فضای رزم سیستمی است پیچیده و متعامل که زیرسیستم‌های آن (مانند سیستم‌های خودی و دشمن) - به‌عنوان جزئی از سیستم اصلی - حائز همین پویایی و پیچیدگی هستند. از این منظر، راهبرد بازیگران مختلف در فضای نبرد رفتاری است متغیر که علاوه بر تجارب و دانش پیشین، مدام از محرک‌های محیط تأثیر گرفته و متقابلاً بر محیط تأثیر می‌گذارد. در این تحقیق، راهبرد نظامی آمریکا در دو جنگ خلیج فارس (۲۰۰۳ و ۱۹۹۱) براساس یک الگوی بازخوردی میان مقدرات عینی و ذهنی این کشور و مقتضیات صحنه‌ی نبرد مورد مطالعه قرار گرفته است، صحنه‌ی نبردی که دشمن (ارتش عراق) تنها یکی از مؤلفه‌های آن است. مقاصد راهبردی، اسناد دفاعی - امنیتی، دکترین، فناوری و سازمان رزم از جمله مقدرات عینی و ذهنی آمریکا فرض شده که در بافتار صحنه‌ی نبرد در قالب یک رفتار (راهبرد) پیچیده به منصفه‌ی ظهور می‌رسد و مدام از شکلی به شکل دیگر تغییر می‌یابد. این تغییر شکل به حدی است که شباهت چندانی

۱ - کارشناس ارشد مدیریت دفاعی و پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع).

میان راهبرد (رفتار) نظامی آمریکا در جنگ ۱۹۹۱ با جنگ ۲۰۰۳ مشاهده نمی‌شود.

* * * * *

کلید واژگان

سیستم‌های پویا و پیچیده، راهبرد سند، راهبرد صحنه، عملیات تأثیرمحور، دگرگونی دفاعی، مقاصد راهبردی

مقدمه

راهبرد نظامی یا به‌طور کلی راهبرد، مفهوم پرمناقشه‌ای است که هر چند درباره ریشه یونانی آن (Strategos) - به معنای «هنر فرمانده» - اجماع نظر وجود دارد، سیر تکوین آن همواره تعاریف، رویکردها و کارکردهای گوناگونی را به خود دیده است. این فراز و نشیب مفهومی گاه به سبب تلقی متفاوت استراتژیست‌های کلاسیک و گاه به دلیل تأثیر فناوری و تکوین جوامع بشری همواره وجود داشته است. برای نمونه، کارل فون کلاوزیتس،^۱ استراتژیست نامی قرن نوزدهم و پدر راهبرد مدرن، با نگاهی فلسفی به جنگ، راهبرد را از دو بُعد رهبری سیاسی و نظامی می‌نگریست. او در کتاب معروف خود با نام «در باب جنگ» (on war)، راهبرد نظامی را هنر استفاده از نبردها برای پیروزی در جنگ می‌داند و جنگ را نه تنها اقدامی نظامی بلکه یک ابزار واقعی سیاسی و نیز سیاست به شیوه‌ای دیگر می‌داند (Osgood, 1997). اما بر خلاف کلاوزیتس که رویکردی کل‌نگر نسبت به راهبرد نظامی داشت، ژومینی که بیش‌تر یک فرمانده نظامی بود تا یک دولتمرد، راهبرد نظامی را معطوف به عملیات می‌دانست، یعنی

1 - Carl von Clausewitz

طرح‌ریزی و اجرای رشته عملیات رزمی. جالب این‌که این دو استراتژیست مشهور نظامی هم‌عصر بودند و هر دو بر پایه مشاهدات خود از جنگ‌های ناپلئون به مطالعه راهبرد نظامی پرداختند.^۱ به هر حال، نگاه متفاوت ایشان و دیگر استراتژیست‌های مدرن و پسامدرن به مقوله‌ی راهبرد نظامی سبب مفهوم‌پردازی‌ها و تقسیم‌بندی‌های متعددی در ادبیات نظامی امروز گردیده است تا جایی‌که میان مراکز معتبر تحقیقات دفاعی جهان توافق صد درصدی درخصوص سطح، گستره و کارکرد راهبرد نظامی وجود ندارد.^۲ در این مقاله برای اجتناب از اختلاف‌نظرهای موجود در خصوص راهبرد نظامی، راهبرد صفحه ۳ را - به معنای رفتار نظامی و سیاسی نیروهای تحت فرماندهی سستکام در منطقه‌ی خلیج فارس - مبنای بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم.

اسناد امنیتی - دفاعی

صرف‌نظر از قبض و بسط مفهومی راهبرد نظامی، همه‌ی استراتژیست‌ها در این نکته اتفاق نظر دارند که راهبرد نظامی در هر جنگ براساس اهداف سیاسی (مقاصد راهبردی) از پیش تعیین شده شکل می‌گیرد و هنر استراتژیست ایجاد همبستگی میان نتایج عملیات نظامی با اهداف سیاسی مربوطه است. اما این نکته‌ی به‌ظاهر ساده در طول تاریخ جنگ سبب مناقشات بسیاری میان رهبران

۱ - البته بعدها، با توسعه‌ی فناوری‌های رزمی مانند، توپخانه، موشک، هواپیما و ... و افزایش برد آتش از مناطق عملیاتی به قلب شهرها، و هدف قرار گرفتن زیرساخت ملی و اراده‌ی جامعه‌ی حریف، درستی نگاه کل‌نگر کلاوزویتس به اثبات رسید.

۲ - برای مثال، برخی از نظریه‌پردازان موج چهارم جنگ معتقدند که در جنگ‌های آینده سطح عملیات، یعنی طرح‌ریزی و اجرای رشته عملیات اصلی از راهبرد نظامی حذف خواهد گردید و راهبرد نظامی تنها در دو سطح تاکتیکی و راهبردی قابل فهم خواهد بود.

3 - Theatre Strategy

نظامی و غیرنظامی بوده است (Betts, 2001). به همین علت در تحلیل راهبرد نظامی آمریکا در دو جنگ خلیج فارس توجه به این همبستگی بسیار حائز اهمیت است. در واقع، باید گفت آمریکاییان از سال‌ها پیش در تلاش بوده‌اند تا با تزریق «سیاست به راهبرد»، همبستگی نتایج عملیات با اهداف سیاسی را افزایش داده و تا حد زیادی باعث کاهش تنش‌های معمول میان نظامیان و سیاسیون شوند (Hammond, 1994).

تدوین اسناد امنیتی - دفاعی بخش مهمی از راه‌حلی است که آمریکا برای نیل به این هدف انجام داده است؛ به این معنا که رئیس‌جمهور در هر دوره اهداف کلان ملی را در سند «راهبرد امنیت ملی»^۱ بیان می‌کند، وزیر دفاع با توجه به سند مذکور به تدوین سیاست دفاعی در قالب سند «راهبرد دفاع ملی»^۲ می‌پردازد و رئیس کمیته‌ی رؤسای مشترک ارتش آمریکا براساس مندرجات اسناد فوق نوع تهدیدها و فرصت‌ها، شکل، اندازه، ساختار، مأموریت و اهداف نیروهای مسلح را تعیین می‌کند. بدیهی است که آموزش، تجهیز و به‌کارگیری نیروها بر اساس این سند سبب می‌شود که آن‌ها با نوع تحلیل دولت از محیط امنیت بین‌الملل سازگاری بیش‌تری داشته باشند و بهتر بتوانند اهداف و انتظارات مندرج در اسناد «راهبرد امنیت ملی» و «راهبرد دفاع ملی» را در طرح‌ریزی و اجرای عملیات‌ها محقق کنند. بدین ترتیب، می‌توان انتظار داشت که رابطه‌ی معناداری میان مندرجات سند «راهبرد نظامی ملی» و رفتار نظامی ارتش آمریکا در صحنه‌ی جنگ وجود داشته باشد و اساساً مطالعه‌ی راهبرد نظامی آمریکا در جنگ‌های دوم و سوم خلیج فارس بدون عنایت به اسناد مذکور کامل نخواهد بود.

1 - National Security Strategy (NSS)

2 - National Defense Strategy (NDS)

اسناد راهبرد نظامی ملی مربوط به عملیات توفان صحرا

آخرین سند راهبرد نظامی پیش از عملیات توفان صحرا، سند طبقه‌بندی شده‌ی سال ۱۹۸۹ است که طبق انتظار بیش از هر چیز ملاحظات امنیتی جنگ سرد و اتحاد جماهیر شوروی سابق را در بر می‌گرفت؛ ملاحظاتی مانند بازدارندگی هسته‌ای، پدافند مقدم با ایجاد پایگاه‌های متعدد برون مرزی به‌ویژه در اروپا و کره جنوبی و

نبرد گسترده‌ی لشکرهای مکانیزه‌ی آمریکا و عراق در سال ۱۹۹۱ و نیز اتخاذ دکترین هوا - زمین به‌عنوان دکترین عملیاتی سنتکام در این جنگ، بیانگر سناریوهای درگیری ناتو و ورشو در دشت‌های اروپای مرکزی بود که به‌شدت بر سند راهبرد نظامی ملی سال ۱۹۸۹ و نیز نسخه‌های پیش از آن سایه افکنده بود. در واقع، مشاهده حجم انبوه نیرو و تدارکات زمینی، دریایی و هوایی در جنگ ۱۹۹۱ و تقدم نبرد هوایی بر رشته عملیات زمینی به‌نوعی تداعی‌کننده‌ی سناریوهایی است که از سال‌ها پیش اندیشه‌ی نظامی آمریکا و ناتو را به خود معطوف ساخته بود (Aldridge, 1998).

نکته‌ی قابل توجه این است که هر چند سند راهبرد نظامی ۱۹۸۹ بر شکل و عملکرد نیروهای آمریکا در سال ۱۹۹۱ تأثیر بسزایی داشت، تأثیر سند راهبرد نظامی سال ۱۹۹۲ بر این جنگ را نیز باید حائز اهمیت شمرد؛ توضیح این‌که اگر چه این سند یک‌سال پس از جنگ دوم خلیج فارس منتشر شد، دکترین «نظم نوین جهانی» بوش پدر که با روی کارآمدنش در سال ۱۹۸۹ وارد ادبیات امنیت ملی آمریکا شد، تا حدی راهبرد نظامی آمریکا در عملیات آزادسازی کویت را تحت تأثیر قرار داد. شاید بتوان چنین تصور نمود که پیش‌نویس این سند، پیش از انتشار آن در سال ۱۹۹۲، تأثیر خود را بر کارکردها و مأموریت‌های نیروهای مسلح آمریکا بر جای گذاشت.

برای نمونه، تلاش ژنرال کالین پاول، رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا

(۹۳ - ۱۹۸۹)، برای ایجاد «نیروی مبنا»^۱ تحولی بسیار مهم در سیاست دفاعی آمریکا محسوب می‌شود. در واقع، تدبیر «نیروی مبنا» بیانگر گذار از راهبرد مهار جهانی^۲ میان دو ابرقدرت جنگ سرد به مقابله با قدرت‌های منطقه‌ای بود؛ قدرت‌هایی که همانند عراق، در دوره‌ی پسا جنگ سرد، نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا را به چالش می‌کشیدند.

این راهبرد به منظور فراهم آوردن سازوکار رهبری آمریکا بر محیط امنیت جهانی جدید تدوین گردید که چهار محور مهم را در بر می‌گرفت: دفاع بازدارندگی راهبردی، شامل بازدارندگی قدرتمند هسته‌ای با برخورداری از قابلیت‌های آفندی و پدافندی؛ حضور مقدم نیروهای نظامی، شامل استقرار برون مرزی نیروها به صورت دائم یا ادواری؛ پاسخ به بحران، شامل توانایی پاسخ‌گویی به بیش از یک بحران منطقه‌ای؛ و بازسازی، شامل توان بسیج پرسنل، تجهیزات و زیرساخت صنعتی برای بازسازی آمادگی نظامی. این راهبرد هم‌چنین دارای هشت اصل راهبردی بود که به نوعی چهار محور بالا را تقویت می‌کردند: آمادگی، امنیت جمعی، کنترل تسلیحاتی، برتری دریایی و هوایی، چابکی راهبردی، اعزام سریع نیرو، برتری فناورانه و نیروی قاطع. سند راهبرد نظامی ملی ۱۹۸۹ در نهایت ضمن تشریح نحوه‌ی به‌کارگیری نیروها، ساختار نیرویی لازم (نیروی مبنا) برای اجرای مندرجات ذکر شده در این سند را به‌طور مشخص و جزئی بیان می‌کرد (Mieinhart, 2006).

پس از جنگ سال ۱۹۹۱، باقی ماندن نیروهای آمریکایی در منطقه به‌مدت ۱۲ سال تا شروع جنگ بعدی در سال ۲۰۰۳، حداقل سه محور از چهار محور اصلی این سند را توجیه می‌کند. این سه محور عبارتند از: حضور مقدم نیروهای

1 - Base Force

2 - Global Containment Strategy

نظامی، پاسخ به بحران و بازسازی آمادگی نظامی.

اسناد راهبرد نظامی ملی مربوط به جنگ سوم خلیج فارس (۲۰۰۳)

سند راهبرد نظامی ملی سال ۱۹۹۷ نیز - به عنوان آخرین سند راهبرد نظامی منتشر شده قبل از سال ۲۰۰۳ - به اقتضای محیط راهبردی آن دوره، چهار تهدید اصلی را مشخص کرد که عبارت بودند از: مخاطرات منطقه‌ای با محوریت سه کشور ایران، عراق و کره شمالی؛ تهدیدات غیرمتمقارن توسط بازیگران دولتی و غیردولتی (شامل توسعه و تکثیر تسلیحات کشتار جمعی)؛ چالش‌های فراملی مانند افراط‌گرایی، مناقشات قومی و مذهبی، جنایات سازمان یافته و سیل پناهندگان؛ و تهدیدات ناشناخته‌ی ناشی از ابتکارات فناورانه یا ترکیب سه تهدید نخست.

پاسخ راهبرد ۱۹۹۷ به این تهدیدات در سه مفهوم شکل دهی، پاسخ‌گویی و آمادگی خلاصه می‌گردید. این سه واژه که قبلاً در راهبرد امنیت ملی ۱۹۹۷ و بررسی چهار سالانه‌ی دفاعی ۱۹۹۷ (QDR) آماده بود، به شکل زیر در سند راهبرد نظامی ملی ۱۹۹۷ بسط پیدا کرد:

”نیروهای مسلح ایالات متحده موظفند به منظور پیشبرد اهداف امنیت ملی، قدرت نظامی خود را برای شکل دهی به محیط بین‌الملل به کار گیرند، به طیف کامل تهدیدات پاسخ دهند و درعین حال خود را برای آینده‌ای نامشخص آماده نگه دارند.“

سند راهبرد نظامی ملی ۱۹۹۷ بر پایه‌ی سند پیش از خود (سند راهبرد نظامی ملی ۱۹۹۵) تدوین شده بود اما در چهار مورد با آن تفاوت داشت:

۱ - در این سند تهدیدات نامتمقارن و ناشناخته مورد تأکید ویژه قرار گرفته بود که حادثه‌ی یازدهم سپتامبر در سال ۲۰۰۱ صحت این پیش‌بینی را تأیید کرد.

۲ - در این سند ضرورت شکل‌دهی به محیط بین‌المللی توجیه و تشریح شده بود.

۳ - ساختار نیروی موردنیاز برای اجرای اهداف این سند به صورت ریز و دقیق بیان شده بود.

۴ - به منظور آمادگی نیروهای مسلح برای مواجهه با تهدیدات آینده، **دگرگونی دفاعی^۱ و نیروی مشترک^۲** بیش از همیشه مورد تأکید قرار گرفته بود؛ تأکید بر نیروی مشترک تا بدین حد در اسناد قبلی وجود نداشت (NMS Document, 1997).

لازم به ذکر است که راهبرد نظامی آمریکا در جنگ سوم خلیج فارس صرفاً متأثر از سند راهبرد نظامی ملی ۱۹۹۷ نبود، بلکه سند راهبرد نظامی ۲۰۰۴ نیز بر رفتار نظامی این کشور در ۲۰۰۳ تأثیرات زیادی داشت. در واقع، پیش‌نویس این راهبرد در سال ۲۰۰۲ (یک‌سال پیش از حمله به عراق) برای تحقق اهداف مندرج در بررسی چهارسالانه‌ی دفاعی ۲۰۰۲ و راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۲ تدوین شده بود. به این ترتیب، سنت‌کام و نیروهای مسلح آمریکا یک‌سال زمان داشتند تا توصیه‌های این سند راهبرد را در عراق جامه‌ی عمل بپوشانند.

همانند دیگر اسناد راهبرد نظامی ملی، سند ۲۰۰۴ نیز به نوع‌شناسی تهدیدات پرداخته و چهار گروه از تهدیدات را علیه منافع امنیت ملی آمریکا پیش‌بینی کرده است که عبارتند از: **تهدیدات سنتی، نامنظم، فاجعه‌بار و مختل‌کننده**. تهدیدات سنتی شامل کشورهای با زیرساخت ملی و سازمان نظامی تکامل یافته‌اند که ممکن است همانند دو جنگ اول و دوم جهانی آتش جنگ بین کشورها شعله‌ور شود. تهدیدات نامنظم بیانگر شیوه‌های نامتعارف جنگ

1 - Defense Transformation

2 - Joint Force

هستند که ممکن است از سوی بازیگران دولتی و غیردولتی علیه یک کشور قوی تر ظاهر گردند. چالش‌های فاجعه‌بار معطوف به استفاده از سلاح کشتارجمعی یا ایجاد تأثیراتی شبیه به سلاح‌های کشتارجمعی از سوی بازیگران مختلف دولتی و غیردولتی است. تهدیدات مختل‌کننده به رقبایی اشاره دارد که از راه غافل‌گیری فناورانه مزیت آمریکا را در یک حوزه‌ی عملیاتی خاص به چالش می‌گیرند. این تهدید منحصر به محیط امنیتی قرن ۲۱ بوده و در راهبردهای قبلی به آن اشاره نشده است.

به علاوه، در سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۴، سه ویژگی برای محیط امنیت بین‌الملل امروز تصور شده است که عبارتند از:

۱ - طیف گسترده‌تری از دشمنان

۲ - فضای رزم توزیع شده و پیچیده‌تر

۳ - پراکندگی فناوری‌های خطرناک

هم‌چنین، تأکید بر امنیت سرزمین اصلی ایالات متحده در این سند منحصر به فرد است. بر این اساس، سه مأموریت اصلی «محافظة، ممانعت و غلبه» به عهده‌ی نیروهای مسلح آمریکا گذاشته شده است؛ بدین شرح که: نیروهای مسلح باید از سرزمین اصلی در مقابل حملات و ستیزه‌جویایی‌های خارجی محافظت کنند، از انجام هر گونه حمله یا درگیری غافل‌گیرانه ممانعت به‌عمل آورند و بر کلیه‌ی دشمنان غلبه پیدا کنند (سوری، ۱۳۸۵).

نکته‌ی جالب توجه این راهبرد این است که براساس رویکرد قابلیت‌محور

- نه تهدیدمحور - تدوین شده و بر خلاف اسناد پیشین به ساختار نیرویی ویژه‌ای اشاره ندارد، بلکه ویژگی‌ها و قابلیت‌هایی را برای یک نیروی مشترک بر می‌شمارد که به ساختار ۱-۲-۴-۱ معروف است (سند بررسی چهارسالانه دفاعی آمریکا، ۲۰۰۱). با این توضیح که سازمان نظامی آمریکا موظف است از سرزمین اصلی دفاع کند (۱)، بازدارندگی مقدم را در چهار منطقه ایجاد کند (۴)، دو رشته

عملیات اصلی را به صورت هم‌زمان اجرا کند (۲) و در یک رشته عملیات اصلی به پیروزی قاطع برسد. این ساختار نیرویی از انعطاف‌پذیری قابل توجهی برخوردار بوده و با تکیه بر نیروی مشترک، بیش‌ترین انطباق را با رویکرد قابلیت‌محور دارد.

در صورتی که مندرجات دو سند راهبرد نظامی ۱۹۹۷ و ۲۰۰۴ را در کنار هم قرار داده و آن‌ها را با نحوه‌ی عملکرد نظامیان آمریکا در جنگ سوم خلیج فارس مقایسه کنیم، به نتایج زیر دست می‌یابیم:

- ۱ - چرایی ورود آمریکا به جنگ سوم خلیج فارس توجیه می‌شود.
- ۲ - مقاصد راهبردی آمریکا در این جنگ متناسب با نوع تهدیدات و چالش‌های پیش‌بینی شده در سند ۲۰۰۴ است.
- ۳ - نحوه‌ی به‌کارگیری نیرو و طرح‌ریزی عملیات در جنگ ۲۰۰۳ با تأکید ویژه‌ی سند ۲۰۰۴ مبنی بر «نیروی مشترک» انطباق زیادی دارد.
- ۴ - تفاوت‌های عملکرد نظامی آمریکا در جنگ ۲۰۰۳ با جنگ ۱۹۹۱ تا اندازه‌ای مشخص می‌گردد.

البته باید خاطر نشان گردد که هرچند تأثیر راهبرد سند بر راهبرد صحنه در هر دو جنگ خلیج فارس غیرقابل انکار است، همان‌طور که گفته خواهد شد متغیرهای متعدد دیگری برای توضیح این تفاوت‌ها وجود دارند که طی مباحث آتی به آن‌ها خواهیم پرداخت.

مقاصد راهبردی

علاوه بر تأثیر اسناد امنیتی - دفاعی مذکور بر رفتار نظامی ارتش آمریکا، مقاصد راهبردی یا اهداف تعیین‌شده‌ی آمریکا در این دو جنگ، بخش دیگری از فرایند «تزریق سیاست به راهبرد» محسوب شده و تا حد قابل اعتنائی توجیه‌گر نوع عملکرد ارتش آمریکا در دو جنگ خلیج فارس هستند. مقاصد راهبردی

آمریکا در این دو جنگ براساس تحلیل دولت‌های بوش پدر و پسر از محیط امنیت منطقه (خاورمیانه) حاصل آمده و بی‌گمان تابع تحلیل محیط امنیت بین‌الملل و اهداف امنیت ملی آمریکا در این دو دوره هستند. برای نمونه، مقاصد راهبردی آمریکا در جنگ دوم خلیج فارس به‌منظور ایجاد موازنه‌ی قدرت در منطقه و تثبیت «نظم نوین جهانی» بوش پدر بود که صد البته با یک عراق تضعیف شده تحقق می‌یافت. بنابراین، باید زیرساخت‌های نظامی و ملی عراق منهدم می‌گردید و از استعداد کلی ارتش این کشور تا حد زیادی کاسته می‌گردید، اما صدام هم‌چنان در قدرت باقی می‌ماند.

با اندک مطالعه‌ای در خصوص رفتار نظامی ارتش آمریکا در جنگ ۱۹۹۱، شامل بمباران‌های گسترده و طولانی‌مدت نیروی هوایی ائتلاف علیه اهداف نظامی و زیرساخت‌های ملی، قتل‌عام نیروهای عراقی در حال عقب‌نشینی از کویت در بزرگراه مرگ، منهدم کردن تجهیزات زرهی و مکانیزه عراق پس از پایان جنگ و دیگر موارد تخریب و کشتار وسیع در این جنگ، در می‌یابیم که این اقدامات تا چه اندازه با مقاصد راهبردی پیش‌گفته همبستگی دارند. هم‌چنین، سرنگونی رژیم صدام و دموکراسی‌سازی در عراق که جزء مقاصد راهبردی آمریکا در جنگ ۲۰۰۳ به حساب می‌آید، بدین معنا بود که نظامیان آمریکایی باید در هیات منجیان مردم عراق ظاهر می‌شدند و بر خلاف جنگ ۱۹۹۱ که مردم این کشور را در خاکستر ویرانی‌های جنگ رها کردند، این بار باید با کم‌ترین تلفات نظامی و غیرنظامی عراق و حداقل تخریب زیرساخت‌های این کشور به مقاصد خود دست می‌یافتند. ناگفته پیداست که این ملاحظات تا چه حد در طرح‌ریزی و اجرای عملیات‌های هوایی و زمینی در این جنگ مشهود بود. بجاست یادآوری کنیم که بررسی راهبرد نظامی آمریکا در این دو جنگ بدون مطالعه درونمایه‌ی

سیاسی آن (اسناد امنیتی - دفاعی و مقاصد راهبرد) صرفاً یک مطالعه‌ی بخشی و حداقلی^۱ نسبت به راهبرد نظامی محسوب می‌شود.

آنچه در نهایت در قالب مقاصد راهبردی آمریکا در جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱) جمع‌بندی گردید، عبارت است از:

- نمایش قدرت و برتری جهانی خویش به رقبای و استفاده‌ی ابزاری از شورای امنیت
- تأمین امنیت جریان نفت خلیج فارس
- جلب نظر کنگره در کاهش نیافتن بودجه نظامی
- تسهیل روند اعراب و رژیم صهیونیستی و تقویت جایگاه منطقه‌ای رژیم صهیونیستی
- تضعیف قدرت منطقه‌ای عراق
- ائتلاف کشورهای عربی و غربی
- آزادی کویت و حفظ وضعیت ژئوپلیتیکی منطقه
- گسترش نفوذ منطقه‌ای

با اندک تأملی به مقاصد راهبردی فوق در می‌یابیم که آمریکا در جنگ سال ۱۹۹۱ به دنبال سرنگونی صدام از قدرت نبود، بلکه به دنبال موازنه‌ی قدرت در منطقه بود که این امر با وجود یک عراق ضعیف شده تحقق می‌یافت. بنابراین، آنچه در این جنگ اهمیت داشت انهدام زیرساخت‌های ملی و نظامی عراق بود که در قالب حملات هوایی ۳۵ روزه علیه سامانه‌های ملی عراق و نیز قتل‌عام عراقی‌های در حال عقب‌نشینی از کویت در بزرگراه مرگ تجلی یافت. حتی در پایان جنگ نیز بغداد مورد تعرض زمینی نیروهای ائتلاف قرار

1 - reductionist

نگرفت تا صدام بتواند با باقی مانده‌ی ارتش خود شورش شیعیان در جنوب و کردها در شمال این کشور را سرکوب کند. مجوز استفاده عراقی‌ها از بالگردهای توپ‌دار از سوی ژنرال شوارتسکف، فرماندهی وقت سستکام، تأییدی بر این مدعاست. بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که مقاصد راهبردی آمریکا در جنگ ۱۹۹۱ تا چه حد بر طرح‌ریزی عملیاتی و نیز تعیین شرایط خاتمه‌ی جنگ توسط این کشور تأثیرگذار بوده است. این امر در مورد جنگ ۲۰۰۳ نیز صادق است، یعنی در روند تکوین این جنگ نیز موارد متعددی حاکی از انطباق مقاصد راهبردی با ملاحظات طرح‌ریزی دفاعی وجود دارد.

همانند فرایند پیش‌گفته در مورد جنگ ۱۹۹۱، تعیین مقاصد راهبردی آمریکا در جنگ ۲۰۰۳ نیز با تحلیل محیط امنیت خاورمیانه و تبیین نقش بازیگران این محیط انجام گرفت، البته با این تفاوت که این بار در نوع و تعداد بازیگران نسبت به جنگ ۱۹۹۱ تفاوت‌هایی وجود داشت. برای مثال، نقش بازیگران غیردولتی نظیر گروه القاعده در تحلیل محیط منطقه‌ای در سال ۲۰۰۳ بسیار پررنگ شده بود.

مقاصد راهبردی آمریکا در جنگ سوم خلیج فارس عبارت بودند از:

- مبارزه با آنچه آمریکا عناصر نامقدس می‌خواند
- سیطره بر منابع انرژی (نفت) منطقه
- تثبیت هژمونی خود بر منطقه
- ارائه‌ی یک الگوی موفق دموکراتیک در خاورمیانه
- امنیت رژیم صهیونیستی

بر خلاف جنگ ۱۹۹۱ که آمریکا عراق را در خاکستر و ویرانی‌های جنگ رها کرد تا بخش عمده‌ای از توان این کشور صرف بازسازی زیرساخت‌های ملی و نظامی آسیب دیده در جنگ شود و دیکتاتور بغداد نتواند تا سال‌ها به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای، نظم شکننده‌ی خاورمیانه را به

چالش بگیرد، در جنگ ۲۰۰۳، هدف اصلی سرنگونی رژیم صدام با حداقل تخریب و تلفات طرفین بود. در واقع، این بار باید آمریکاییان در هیأت منجیان مردم عراق پا به این کشور می گذاشتند و نه مانند جنگ قبلی به شکل یک قدرت بی رحم و ویرانگر. شاید بتوان گفت به همین دلیل بود که این بار زیرساخت‌های ملی عراق مورد هجوم بمباران هوایی ائتلاف قرار نگرفت (بر خلاف جنگ ۱۹۹۱ که حتی کارخانه‌ی شیر خشک هدف قرار گرفت) و نیروهای ائتلاف از تصرف شهرهای سر راه بغداد احتراز کرده و آن‌ها را دور می زدند و در نهایت که وارد شهرها شدند، در برخورد با مردم شیوه‌ی احتیاط و محافظه‌کاری را پیش گرفتند. البته نه این امر به خاطر انسان‌دوستی آمریکایی‌ها، که خوی ددمنش آن‌ها در جنگ قبلی برای مردم عراق به اثبات رسیده بود، بلکه به این علت بود که این بار آمریکایی‌ها رؤیای ملت‌سازی و ایجاد یک الگوی دموکراتیک در عراق را در سر داشتند (Hosmer, 2007). در واقع، آمریکایی‌ها قصد اشغال و ماندن در عراق به مدت طولانی را داشتند و به همین علت باید با کم‌ترین تخریب زیرساخت عراق و حداقل اصطکاک با مردم این کشور به اهداف خود دست می یافتند. با مروری بر راهبرد نظامی آمریکا در این جنگ، همبستگی قابل اعتنای ملاحظات فوق با شیوه‌ی طرح‌ریزی رشته عملیات اصلی جنگ ۲۰۰۳ به اثبات می‌رسد. هم‌چنین، بخشی از تفاوت‌های موجود در دو راهبرد نظامی با مراجعه به مقاصد راهبردی مختلف آمریکا در این دو جنگ قابل توجیه است. بدین ترتیب، بار دیگر متوجه این نکته بسیار مهم می‌شویم که راهبرد نظامی یک کشور در صحنه‌ی جنگ، علاوه بر مؤلفه‌های فنی و نظامی، برخاسته از ملاحظات اقتصادی، سیاسی، روانی و ... است که در قالب مقاصد راهبردی بر روند شکل‌گیری راهبرد نظامی تأثیر می‌گذارند.

تفاوت در دکترین و فناوری

اکنون که نقش اسناد دفاعی - امنیتی ایالات متحده و نیز تأثیر مقاصد راهبردی این کشور در هر دو جنگ را مقایسه کردیم و مکانیسم اثرگذاری این دو عامل را - به عنوان مهم‌ترین عوامل غیرنظامی - بر شکل‌گیری راهبرد نظامی آمریکا در صحنه مورد توجه قرار دادیم، لازم است راهبرد نظامی آمریکا در دو جنگ را از حیث عوامل فنی - نظامی مورد مقایسه قرار دهیم. دکترین عملیاتی یکی از اساسی‌ترین عوامل فنی مؤثر بر راهبرد نظامی است که در جای خود برخی از تفاوت‌های دو راهبرد نظامی آمریکا در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ را توجیه می‌کند.

دکترین نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا مبتنی بر نبرد هوا - زمین بود. این دکترین برای اولین بار توسط ارتش آمریکا در سال ۱۹۸۲ در آیین‌نامه‌ی رزمی ۵ - ۱۰۰ معرفی شد و تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ دکترین رسمی این کشور به حساب می‌آمد. دکترین هوا - زمین بیش از هر چیز بر هماهنگی قوای هوایی و زمینی تأکید داشت. در واقع، این دکترین در طول جنگ سرد برای مقابله با برتری کمی نیروهای پیمان ورشو طراحی شده بود، به این معنا که با استفاده از تاکتیک بهتر در پی کسب پیروزی در درگیری‌های احتمالی در اروپای مرکزی بود. دکترین هوا - زمین در نوع خود تحول بزرگی نسبت به دکترین «پدافند فعال» ارتش آمریکا در ۱۹۷۶ محسوب می‌گردید، چه این که دکترین پدافند فعال در مقابل حملات احتمالی شوروی سابق به اروپای غربی صرفاً تاکتیک‌های پدافندی را تجویز می‌کرد، در حالی که دکترین هوا - زمین در مقابل متجاوزان پاسخ‌های آفندی را مورد تأکید قرار می‌داد (Russel, 2005). این دکترین برای اولین بار در عملیات توفان صحرا توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا مورد استفاده قرار گرفت و به پیروزی قاطع دست یافت. یکی از اصول این دکترین ممانعت از ملحق شدن نیروهای تقویتی به نیروهای درگیر است، بدین توضیح که در حین

درگیری نیروهای خودی با نیروهای خط مقدم دشمن، نیروهای کمکی و ذخیره در گلوگاه‌ها و در پشت منطقه‌ی مقدم توسط نیروی هوایی خودی منهدم می‌شوند. تونل‌ها و پل‌ها از جمله‌ی این گلوگاه‌ها به‌شمار می‌آیند. برای مثال، طی جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، ابتدا و انتهای بزرگراه بصره به کویت که معبر اصلی عقب‌نشینی عراقی‌ها از کویت بود توسط بمباران هوایی بسته شد و سپس کاروان مکانیزه‌ی نیروهای عراقی به کلی منهدم گردید.

با وجود موفقیت چشم‌گیر سنتکام در جنگ دوم خلیج فارس، عملیات‌های هوایی و زمینی این جنگ به‌صورت منفرد، جداگانه و متوالی صورت گرفت. در واقع، سنتکام در قالب دکترین هوا - زمین و با اتکا به برتری کامل هوایی و فضایی توانست نیروهای آمریکا و دیگر کشورهای عضو ائتلاف را در مقابل کشوری قرار دهد که به لحاظ کمی رتبه‌ی چهارم را در ارتش‌های بزرگ قرن بیستم دارا بود. نتیجه‌ی جنگ به حدی رضایت‌بخش بود که به‌نظر می‌رسید دکترین، تجهیزات، آموزش و ساختار نیرویی جنگ سرد هم‌چنان در آینده از اعتبار کافی برخوردار است. اما در اثنای جنگ و پس از آن، صاحب‌نظران نظامی دریافتند که توفان صحرا احتمالاً آخرین جنگ متقارن و کلاسیکی است که ماشین‌های بزرگ جنگی در آن شرکت می‌کنند؛ شاید به این علت که در این جنگ ثابت شد فناوری‌هایی مانند مهمات دقیق و سیستم موقعیت‌یاب جهانی (GPS) و به‌طور کلی فناوری‌های پیشرفته‌ی اطلاعاتی توان تغییر شکل جنگ‌های آینده را دارا هستند. در واقع، این جنگ فرضیه‌ی «نسل سوم جنگ» را که توسط کسانی مانند الوین و هایدی تافلر پیش‌بینی شده بود اثبات کرد و به‌قول ایشان بذره‌های نسل سوم در توفان صحرا کاشته شد

(Pentagon's Final Report, 1992). به این ترتیب، فرایند دگرگون‌سازی ارتش^۱ پس از جنگ دوم خلیج فارس آغاز شد و هر چند هم‌چنان ادامه دارد، ۱۲ سال بعد از جنگ دوم، در جنگ سوم و در قالب اولین جنگ عصر اطلاعات تجلی یافت. به بیان ساده‌تر، جنگ سوم خلیج فارس آزمایشگاه عملی فرایند ۱۲ سال دگرگونی‌سازی ارتش آمریکا به حساب می‌آید. در این مرحله از بحث لازم است نگاهی اجمالی به فرایند دگرگون‌سازی ارتش آمریکا داشته باشیم، زیرا در غیر این صورت آگاهی از دکترین عملیاتی آمریکا در جنگ سوم خلیج فارس غیر ممکن بوده و شناخت تفاوت‌های چشم‌گیر دکترین نظامی آمریکا در دو جنگ دوم و سوم خلیج فارس میسر نخواهد بود.

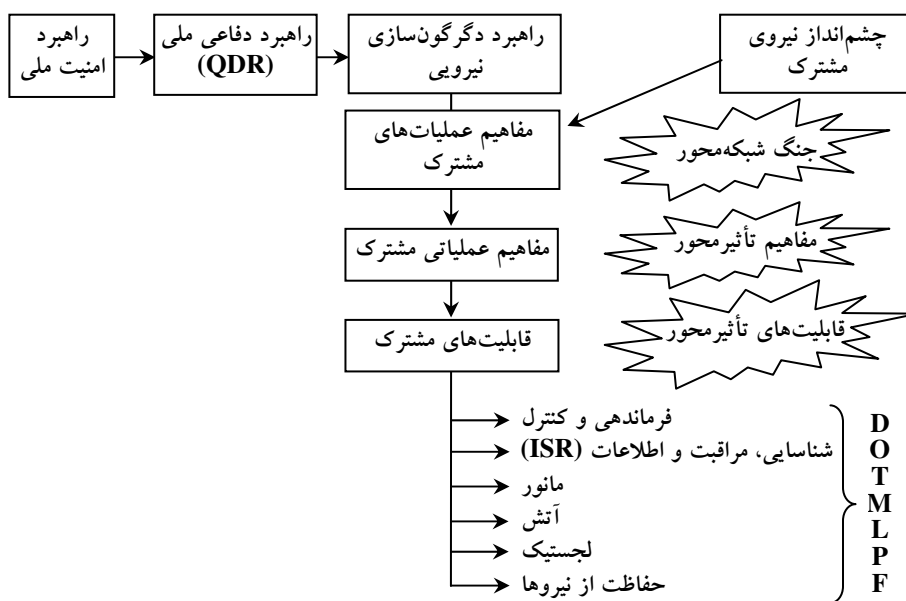
فرایند دگرگون‌سازی نیرویی در جامعه دفاعی آمریکا که پس از جنگ ۱۹۹۱ آغاز گردیده بود، اندکی پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر با تأسیس «دفتر دگرگون‌سازی نیرویی» در دفتر وزیر دفاع در ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱ رسمیت بیش‌تری یافت. در یادار سبروسکی^۲ که پدر جنگ شبکه‌محور نام گرفته به ریاست این دفتر منصوب شد. او طی سندی که با عنوان «دگرگون‌سازی نظامی، یک رویکرد راهبردی»^۳ در پاییز ۲۰۰۳ منتشر شد، ابعاد و زوایای گوناگون این فرایند را تشریح کرد. بدون تردید درک رفتار نظامیان آمریکا در سال ۲۰۰۳ بدون آگاهی از تغییرات ایجاد شده در فرایند ۱۲ ساله دگرگون‌سازی کامل نخواهد بود. نکته‌ی جالب توجه این‌که «دگرگون‌سازی نیرویی» بخش مهمی از سیاست کلان دفاعی آمریکاست که به‌ویژه در گزارش چهارسالانه‌ی دفاعی ۲۰۰۱ مورد اشاره قرار گرفته و در نسخه‌های بعدی این گزارش نیز مورد تأکید قرار گرفته است. از

1 - Army Transformation

2 - A. K. Cebrowski

3 - Military Transformation, A Strategic Approach

آن جایی که گزارش چهارسالانه‌ی دفاعی آمریکا تابعی از راهبرد امنیت ملی رئیس جمهور محسوب می‌شود، می‌توان استنباط کرد که مسأله دگرگون‌سازی با اهداف امنیت ملی آمریکا رابطه‌ی مستقیم دارد. شکل زیر این ارتباط و نیز ماهیت دگرگون‌سازی را گویاتر بیان می‌کند (Source Watch, 2006).



شکل ۲ - دگرگون‌سازی نیرویی: از راهبرد به مفاهیم، از مفاهیم به قابلیت‌ها

این شکل به‌خوبی نشان می‌دهد که اهمیت دگرگون‌سازی نیرویی برای آمریکا به‌حدی است که به سطح سیاست دفاعی ارتقاء یافته است. در واقع، مفاهیم و تدابیر مربوط به رزم مشترک نیروهای مسلح آمریکا که خروجی اصلی فرایند دگرگون‌سازی هستند، به‌ترتیب توسط راهبرد امنیت ملی، راهبرد دفاع ملی، راهبرد دگرگون‌سازی نیرویی و چشم‌انداز نیروی مشترک هدایت و شکل‌گیری می‌شوند. مفاهیم عملیات‌های مشترک، شرایط عملیاتی را برای تحقق

دگرگون‌سازی نیرویی فراهم آورده و نیز حاوی اطلاعات کافی برای توسعه‌ی مفاهیم عملیاتی مشترک - به‌عنوان زیرمجموعه‌ی خود - هستند. در نهایت، مفاهیم عملیات‌های مشترک و مفاهیم عملیاتی مشترک معطوف به توسعه و اکتساب قابلیت‌های مربوط به رزم مشترک نیروهای مسلح آمریکا در حوزه‌های دکترین، سازمان، آموزش، مواد، رهبری، آموزش، پرسنل و امکانات (DOTMLF) هستند (Source Watch, 2006).

عناصر اصلی راهبرد دگرگون‌سازی نظامی

به‌طور کلی، راهبرد دگرگون‌سازی وزارت دفاع آمریکا از سه عنصر اصلی تشکیل شده است: دگرگون‌سازی فرهنگ، دگرگون‌سازی فرآیندها و دگرگون‌سازی قابلیت‌های نظامی. علاوه بر این سه عنصر در راهبرد کلان دگرگون‌سازی نظامی، این راهبرد بر چهار پایه‌ی اصلی استوار شده است که عبارتند از:

- تقویت عملیات مشترک
- بهره‌گیری از مزیت‌های اطلاعاتی ارتش آمریکا
- توسعه و آزمون مفاهیم جدید
- توسعه‌ی قابلیت‌های دگرگون‌ساز

آمریکاییان معتقدند که با اجرای موفق راهبرد دگرگون‌سازی نظامی می‌توانند ارتش سنگین خود را از عصر صنعتی عبور داده و به ارتش سبک‌تر و انعطاف‌پذیرتر در عصر اطلاعات تبدیل کنند. بدین توضیح که با استفاده از مزایای شبکه‌محوری و تبادل ایمن و سریع اطلاعات در تمام سطوح فرماندهی، نیروهای خود را در گستره‌ی وسیع‌تری پراکنده سازند و در عین حال هماهنگی و یکپارچگی آنان را نیز حفظ کنند. براساس مندرجات سند مذکور، اولین گام برای دستیابی به یک نیروی مشترک شبکه‌محور سرمایه‌گذاری بر چهار پایه‌ی

بالاست. در واقع، هدف وزارت دفاع آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۰ داشتن نیرویی با قابلیت‌های زیر است:

- ۱ - طرح‌ریزی عملیاتی انطباق‌پذیر و تأثیرمحور
- ۲ - اعزام سریع نیرو به مناطقی که اعزام نیرو در آنها با دشواری و مقاومت همراه است.
- ۳ - بهره‌گیری از مزیت‌های نامتقارن و منحصر به فرد آمریکا در زمینه‌ی فرماندهی، کنترل، ارتباطات، رایانه، اطلاعات، مراقبت و شناسایی (C4ISR) که در نهایت منتج به دسترسی جهانی، آگاهی موقعیتی در محیط عملیاتی، ارتباط مستقیم حسگرها به سکوها‌ی پرتاب و دیگر پیش نیازهای جنگ شبکه‌محور می‌گردد.
- ۴ - مانور نیروهای مشترک و مرکب (Source Watch, 2006).

اولین نکته‌ای که از مطالعه‌ی مطالب بالا به ذهن متبادر می‌شود، شیوه‌ی جدیدی از جنگ است که تا حد زیادی از جنگ‌های کلاسیک قرن بیستم - شامل جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ - متفاوت است. این شیوه‌ی نوین جنگ با تکیه بر اندیشه شبکه‌محوری و تأکید بر آگاهی وضعیتی کافی از محیط عملیاتی، نیروهای پراکنده، سرعت فرماندهی و انعطاف‌پذیری در طرح‌ریزی و اجرای عملیاتی، در نهایت، به انجام عملیاتی تأثیرمحور (EBO) ختم می‌شود (Bowman, 2006). رفتار نظامی متفاوت ارتش آمریکا در جنگ ۲۰۰۳ که با بسیاری از ویژگی‌های این شیوه‌ی جدید هم‌خوانی دارد، به واقع تصویری هر چند ابتدایی از جنگ آینده است. به بیان دیگر، از منظر وزارت دفاع آمریکا جنگ شبکه‌محور مقدمه و پیش‌نیاز انجام عملیات تأثیرمحور است و بیانگر تفکری کاملاً جدید در خصوص به‌کارگیری نیرو و اجرای مأموریت‌های نظامی است. جنگ شبکه‌محور صرفاً براساس فناوری قابل تعریف نیست، بلکه خود یک رفتار جدید جنگی محسوب می‌شود، یعنی تفکر جدیدی است در خصوص

توسعه‌ی قدرت رزمی در جنگ. در عصر صنعتی، قدرت از تمرکززایی حاصل می‌آمد، اما در گذار به عصر اطلاعات، قدرت به تدریج از اطلاعات به دست آمد، بدین معنا که در جنگ شبکه‌محور سرمایه‌گذاری بر هماهنگی هم‌زمان نیروها انجام می‌شود که در نتیجه، سرعت فرماندهی، هم‌زمانی اقدامات عناصر مختلف فضای رزم و دقت دستیابی به تأثیرات مطلوب افزایش می‌یابد. بدین ترتیب، قابلیت‌های فعلی نظامی آمریکا در قالب یک نیروی مشترک تجلی می‌یابد که بسیار چابک و انعطاف‌پذیر بوده و قادر است دشمن را از توانایی پاسخ سریع به تغییرات مدام میدان نبرد محروم سازد.

به‌طور کلی، برخی از اصول حاکم بر جنگ شبکه‌محور به قرار زیر است. این اصول بیانگر جنگ اطلاعات محور هستند:

- **کسب برتری اطلاعاتی به‌عنوان اولین اقدام در جنگ:** افزایش نیازهای اطلاعاتی دشمن و محروم کردن وی از کسب اطلاعات و در عین حال تضمین دسترسی اطلاعات برای نیروهای خودی از طریق یک نیروی شبکه‌محور.
- **آگاهی مشترک و کامل از محیط عملیاتی:** تبدیل اطلاعات به آگاهی مشترک در تمام سطوح فرماندهی و میان کلیه واحدهای عملیات مشترک.
- **انعطاف‌پذیری و پویایی واحدهای رزمی:** افزایش آزادی عمل واحدها در پایین‌ترین سطوح با تکیه بر آگاهی مشترک از محیط عملیاتی.
- **نیروهای پراکنده:** تغییر آرایش نیروها از حالت خطی به حالت غیرخطی در میدان نبرد با تأکید بر کنترل سیستم‌های مؤثر در فضای رزم به‌جای اشغال فیزیکی سرزمین دشمن.
- **نیروهای غیرمتمرکز:** تغییر حالت از تمرکز قوا در یک نقطه‌ی جغرافیایی به تمرکز تأثیرات در آن نقطه، بدین توضیح که با جایگزینی اطلاعات و تأثیرات، ضرورت تمرکز قوا در یک نقطه کاهش می‌یابد.

- توزیع حسگرها در عمق فضای رزم: استقرار و به‌کارگیری گسترده‌ی حسگرهای شبکه‌ای در سراسر فضای رزم.
- افزایش سرعت فرماندهی: ایجاد حلقه‌ی «حسگری - تصمیم‌گیری - شلیک»، برای تبدیل برتری اطلاعاتی به برتری در تصمیم‌گیری و ایجاد تأثیرات قاطع.
- فشرده‌سازی روند اجرای عملیات در تمام سطوح: به حداقل رساندن فواصل ساختاری برای ترکیب و ادغام قابلیت‌های رزمی تا پایین‌ترین سطوح (برای مثال، عملیات مشترک در گروهان، جوخه، دسته و ...) (West, 2005).

از منظر اندیشمندان نظامی آمریکا، آنچه تاکنون درباب شیوه‌ی نوین جنگ و توسعه‌ی قابلیت‌های جنگ شبکه‌محور گفته شد، چیزی جز ابزار و سازوکار انجام عملیات تأثیرمحور نیست؛ یعنی تا زمانی که نیروهای نظامی قادر به ایجاد تأثیرات مطلوب در سطوح تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی نباشند، قابلیت‌های شبکه‌محوری و نیروی مشترک دارای ارزش ذاتی نخواهند بود. در واقع، ترکیب ماهرانه‌ی قابلیت‌های شبکه‌محوری در قالب رویکرد تأثیرمحور به طرح‌ریزی و اجرای عملیات است که باعث ایجاد تأثیرات مناسب در رفتار دشمن می‌شود (Bownman, 2006).

بدین ترتیب مشخص می‌شود که در طول فرایند ۱۲ ساله‌ی دگرگون‌سازی نظامی آمریکا پس از جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، طرح‌ریزی و اجرای عملیات تأثیرمحور همواره به‌عنوان یک هدف اصلی مورد توجه بوده است و اساساً مهم‌ترین تفاوت در رفتار نظامی آمریکا در دو جنگ خلیج فارس در همین مفهوم نهفته است. توضیحات زیر ما را با مفهوم عملیات تأثیرمحور از منظر آمریکا بیش‌تر آشنا می‌کند.

عملیات تأثیرمحور یک شیوه‌ی جدید جنگیدن نیست و نمی‌توان آن را

جایگزین شیوه‌های اثبات شده‌ی جنگ‌های فعلی دانست. در طول تاریخ جنگ، فرماندهان نظامی زیادی در تلاش طرح‌ریزی و اجرای عملیات‌هایی بوده‌اند که شرایط مطلوب برای رسیدن به اهدافشان را ایجاد کند. ایجاد شرایط مطلوب همان چیزی است که در ادبیات نظامی امروز عملیات تأثیرمحور نامیده می‌شود. در واقع، عملیات تأثیرمحور نه یک تفکر جدید به جنگ، بلکه یک روش جدید نهادینه شده برای طرح‌ریزی، اجرا و ارزیابی عملیات‌ها با هدف نیل به برخی تأثیرات مشخص است. البته لازم به ذکر است که عملیات تأثیرمحور تنها در سطح تاکتیکی یا عملیاتی قابل اجرا نیست و حتی ممکن است ماهیت صرفاً نظامی نداشته باشد. عملیات تأثیرمحور طیف وسیعی از اقدامات نظامی، سیاسی و اقتصادی را برای تغییر رفتار دشمن در بر می‌گیرد، هر چند این اقدامات گاه شامل انهدام نیروها و قابلیت‌های دشمن نیز می‌شوند. با این حال، هدف یک راهبرد تأثیرمحور صرف پیروزی در جنگ به وسیله‌ی انهدام و فرسایش فیزیکی دشمن نیست.

شاید بتوان عملیات تأثیرمحور را براساس عنصر اراده بهتر توضیح داد. در هر دو شیوه‌ی متقارن و نامتقارن جنگ، اراده‌ی بنیادین دارد اما با دو نگاه متفاوت. در جنگ متقارن یا همان جنگ فرسایش‌محور، هدف اصلی عبارت است از انهدام ظرفیت نظامی دشمن. اما در جنگ نامتقارن، تخریب و انهدام نیروی نظامی دشمن با هدف ایجاد تأثیرات مطلوب روانی یا شناختی صورت می‌گیرد. بدین ترتیب جنگ نامتقارن در قالب رویکرد تأثیرمحور تجلی می‌یابد و هدفش شکستن اراده‌ی دشمن و طبیعتاً تغییر رفتار وی است، تا جایی که یا اراده‌اش را برای ادامه‌ی جنگ از دست بدهد یا تعادل ذهنی‌اش برای پاسخ به محرک‌های میدان نبرد زایل شود. در واقع، هر چند تخریب فیزیکی هم‌چنان در عملیات تأثیرمحور موضوعیت دارد، هدف اصلی معطوف به ایجاد تأثیرات روانی و شناختی است (محمدی نجم، ۱۳۸۵).

براساس رویکرد غربی به جنگ که غالباً مبتنی بر فناوری است، عملیات تأثیرمحور در پی به‌کارگیری آگاهی فضای رزم، دقت، سرعت و چابکی نیروها علیه نظام تصمیم‌سازی دشمن است تا به‌جای انهدام وسیع‌تر نیروهای نظامی، توان وی برای انجام مجموعه اقدامات منطقی و منسجم را مخدوش کند (محمدی نجم، ۱۳۸۵). بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که عناصر آگاهی، دقت، سرعت و چابکی که از یک محیط شبکه‌محور حاصل می‌شوند، از جمله پیش‌شرط‌های ضروری برای ورود به حوزه‌ی عملیات تأثیرمحور به حساب می‌آیند. به بیان ساده‌تر می‌توان گفت که ترکیب قابلیت‌های شبکه‌محوری با رویکرد تأثیرمحور همان شیوه‌ی جدیدی از جنگ است که به باور آمریکایی‌ها می‌تواند با طیف گسترده و متنوع تهدیدات در محیط امنیتی امروز مقابله کند. گزاره‌ی بالا آرمان اصلی ارتش آمریکا است که با تکیه بر «انقلاب در امور نظامی» (RMA) طی فرایند دگرگون‌سازی نظامی خود به‌دنبال تحقق آن هستند. بنابراین، وجه متمایز راهبرد نظامی آمریکا در جنگ ۲۰۰۳، نسبت به جنگ ۱۹۹۱ براساس همین آرمان قابل توجیه است، یعنی برخورداری از قابلیت‌های شبکه‌محوری که در قالب مزیت‌های عینی آگاهی، دقت، سرعت و چالاکی قابل مشاهده‌اند و ترکیب این قابلیت‌ها با تفکر تأثیرمحوری که یک امر کاملاً ذهنی است. حاصل جمع این دو که عبارت است از عملیات تأثیرمحور، نقطه عطف بزرگی است که جنگ‌های عصر اطلاعات را با جنگ‌های پیش از خود کاملاً متمایز می‌نماید.

هر چند در بررسی عملیات آزادسازی عراق (IFO) نمونه‌هایی از این تحول را می‌توان سراغ گرفت، حتی خود نظامیان آمریکایی نیز مدعی نیستند که به‌طور کامل شبکه‌محور بوده‌اند، چه رسد به این که کاملاً تأثیرمحور جنگیده‌اند (Russel, 2005). به باور بسیاری از صاحب‌نظران دفاعی، IFO نقطه‌ی شروع راهبرد تأثیرمحور با تکیه بر فناوری‌های اطلاعاتی است. به علاوه، ایشان

معتقدند که رویکرد تأثیرمحور به عنوان یک امر ذهنی متعلق به یک ارتش یا کشور خاصی نیست و همه‌ی بازیگران دولتی و غیردولتی می‌توانند با توجه به مقدمات خود رویکرد منحصر به فردی به تأثیرمحوری داشته باشند. بنابراین، آنچه در خصوص عملیات تأثیرمحور در IFO بیان می‌شود صرفاً نگرش غربی به این مفهوم است که براساس توضیحات پیش‌گفته در پی اجرایی کردن آن هستند.

براساس آنچه گفته شد، بررسی و مقایسه نظامی آمریکا در دو جنگ خلیج فارس تنها با مطالعه متغیرهای فنی و غیرفنی تدوین راهبرد نظامی (اسناد امنیتی - دفاعی، و مقاصد راهبردی به عنوان عوامل غیرفنی، و دکتین، سازمان و فناوری به عنوان عوامل فنی) امکان‌پذیر است. با مقایسه‌ی عوامل غیرفنی بخشی از تفاوت‌های راهبرد نظامی آمریکا در دو جنگ مذکور را توجیه کردیم، اما از منظر عوامل فنی نیز باید این دو جنگ را متفاوت از هم دانست. توجه خاص به رویکرد تأثیرمحور به عنوان مهم‌ترین عامل فنی مؤثر بر راهبرد نظامی آمریکا در جنگ ۲۰۰۳ که دیگر عوامل فنی (مانند دکتین، آموزش، سازمان و فناوری) را تحت الشعاع قرار می‌دهد، مهم‌ترین تفاوت فنی دو جنگ محسوب می‌شود. براساس رویکرد تأثیرمحور، اقدامات موردنظر براساس رابطه‌ی سببی آن‌ها با تأثیرات مطلوب انتخاب می‌شوند. به بیان دیگر، تأثیرات مطلوب تعیین‌کننده‌ی نوع اقدامات هستند. این روش، با روش کلاسیک که اقدامات را به دلیل پشتیبانی‌شان از یک هدف خاص انتخاب می‌کند (بدون توجه به تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم ناشی از آن اقدامات) به کلی متفاوت است. در رویکرد تأثیرمحور، تحلیل دقیق‌همه‌ی تأثیرات احتمالی ناشی از یک اقدام یک اصل اجتناب‌ناپذیر است.

در جنگ دوم خلیج فارس، ستاد هدف‌یابی (به‌ویژه در مؤلفه‌ی هوایی) معطوف به کاهش نیروهای زمینی عراق تا ۵۰ درصد بود، به این معنا که

طرح ریزان هوایی بیش از هر چیز به جای توجه به توان یا نیت دشمن، به فرسایش و انهدام نیروهای عراقی فکر می‌کردند؛ در حالی که براساس رویکرد تأثیرمحور، این هدف می‌توانست با محدود کردن برخی کارکردها یا قابلیت‌های نیروهای زمینی عراق محقق شود، بدون آن‌که نیاز به نابودی نیمی از تسلیحات زرهی و توپخانه‌ی آن‌ها باشد.

در جنگ سوم خلیج فارس، ستاد هدف‌یابی (به‌ویژه در مؤلفه‌ی هوایی) دستیابی به تأثیراتی را مدنظر داشت که می‌توانستند به تحقق اهداف عملیاتی بیان شده بینجامند، هر چند به دلیل کمبود وقت و پرسنل متخصص نتوانستند همه‌ی تأثیرات احتمالی ناشی از اقدامات را به‌طور کامل تحلیل کنند. جدول شماره ۱ این مقایسه را بهتر نشان می‌دهد (Donnelly, 2004).

جدول شماره ۱ - مقایسه‌ی دو جنگ براساس اصول هدف‌یابی تأثیرمحور

جنگ سال ۲۰۰۳	جنگ سال ۱۹۹۱	اصول هدف‌یابی تأثیرمحور
بلی	بلی	۱ - آیا اقدامات تاکتیکی انجام شده با اهداف تعیین شده در سطوح بالاتر راهبرد مطابقت داشتند؟
بلی	بلی	۲ - آیا اقدامات تاکتیکی براساس روش راهبرد - به - اقدام تعیین و انتخاب شدند؟
تأثیرات	اهداف	۳ - اقدامات تاکتیکی براساس تحقق اهداف تعیین شدند یا به‌منظور دستیابی به یک تأثیر مشخص؟
تقریباً بلی	خیر	۴ - آیا تحلیلی در خصوص تأثیرات ناشی از اقدامات انجام شد؟
تاحدی	خیر	۵ - آیا تحلیلی در خصوص تأثیرات رده دوم و سوم ناشی از اقدامات و پیامد آن‌ها بر اهداف تعیین شده انجام شد؟

در یک رویکرد تأثیرمحور علاوه بر تعیین و پیش‌بینی تأثیرات که در نهایت به انتخاب اقدامات تاکتیکی می‌انجامد، برآورد میزان محقق شدن این تأثیرات سومین اصل مهم به حساب می‌آید. تفاوت بسیاری است میان الگوی سنتی

برآورد خسارات نبرد (BDA) که صرفاً به تخریب و تلفات فیزیکی ناشی از اقدامات وابسته است و الگوی تأثیرمحور BDA که در پی کشف تأثیرات فیزیکی، کارکردی، سیستمی و روانی حاصل از اقدامات نیروهای خودی است (Donnelly, 2004).

ناگفته پیداست که ارزیابی برخی از این تأثیرات - به سبب ذهنی بودنشان - بسیار دشوار و در عین حال حیاتی است. چه بسا اطمینان از تحقق تأثیرات موردنظر و فراهم شدن شرایط مطلوب، پیامد سرنوشت‌سازی بر تصمیم‌های اتخاذ شده از سوی فرمانده داشته باشد.

برای مثال، اطمینان شوارتسکف از کاهش توان ۵۰ درصدی نیروهای زمینی عراق در جنگ دوم خلیج فارس مجوز آغاز حمله‌ی زمینی ائتلاف را به‌دنبال آورد (Final Report, 1992). اما همان‌طور که گفته شد نیروهای ائتلاف - به‌ویژه نیروی زمینی - به‌دنبال انهدام فیزیکی یگان‌های زمینی عراق (به‌جای دستیابی به تأثیراتی به همین ارزش) به میزان ۵۰ درصد بودند و تنها پس از کشتار وسیع عراقی‌ها (مثلاً بزرگراه مرگ) توانستند در گزارش برآورد خسارات نبرد که عمدتاً مبتنی بر تأثیرات مستقیم فیزیکی بود، ژنرال شوارتسکف را از این امر مطمئن سازند. در توفان صحرا، رویکرد نیروی هوایی ائتلاف به مقوله‌ی برآورد خسارات نبرد به مراتب بهتر از نیروی زمینی ائتلاف بود، چرا که نیروی زمینی شمار تانک‌ها، خودروهای زرهی و آتش‌بارهای منهدم‌شده را در فهرست کارایی رزمی عراق می‌گنجانند، در حالی که نیروی هوایی با برآورد خسارات انبارهای مهمات، مراکز آماد، امکانات، مخابرات و تلفات نظامیان عراقی، تأثیرات سیستمی و کارکردی را نیز مدنظر قرار می‌داد. با این حال، در جنگ دوم خلیج فارس برآورد تأثیرات - به سبب عدم وجود معیارهای دقیق برای اندازه‌گیری خسارت غیرفیزیکی - بسیار دشوار بود و در واقع تا زمان رویارویی مستقیم یگان‌های زمینی ائتلاف با ارتش صدام، طراحان سنتکام شناخت دقیق از خسارات بمباران

هوایی - به‌ویژه خسارات غیرفیزیکی - نداشتند (On Point, 2005). در واقع، سنتکام در جنگ دوم خلیج فارس عدم برآورد صحیح خود از تأثیرات را با حجم، تعداد و طول مدت بمباران هوایی جبران کرد.

به‌نظر می‌رسد که ارتش آمریکا با استفاده از درس‌های توفان صحرا توانسته به‌جای تخریب صرف اهداف نظامی، با ایجاد یک فرایند هدف‌یابی پیشرفته‌تر، شرایط مطلوب (تأثیرات) برای نیل به مقاصد تعیین شده را شناسایی کرده و با توسعه‌ی معیارهای تأثیر و کارایی، تحقق یا عدم تحقق شرایط مطلوب (تأثیرات) را مشخص نماید (Bowman, 2006). به بیان ساده‌تر، برای هر تأثیر موردنظر، معیار سنجش و ارزیابی مشخصی تعیین شده بود که وقوع یا عدم وقوع آن تأثیر را گزارش می‌کرد. در جنگ سوم خلیج فارس، این معیارها رسماً در فرایند برآورد خسارات نبرد توسط طراحان عملیاتی سنتکام مورد محاسبه قرار گرفتند؛ بدین نحو که کمیته‌هایی مأمور بررسی اهدافی شدند که در ۲۴ تا ۴۸ ساعت گذشته مورد حمله قرار گرفته بودند. این کمیته‌ها موظف به تعیین تأثیرات ناشی از این حملات، به‌صورت مستمر و هر ۱۲ ساعت یک‌بار شدند. بدین ترتیب، فرصت منحصر به‌فردی در اختیار فرماندهان سنتکام قرار گرفت تا تصمیم بگیرند تا منابع خود را کی و کجا استفاده کنند و مطمئن شوند که زمینه‌ی مساعد برای گذار از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر جنگ مهیا شده است. این امر شاهده‌ی بر این مدعاست که در جنگ سوم خلیج فارس فرایند هدف‌یابی با رویکرد تأثیرمحوری انجام شده است، رویکردی که به‌جای تأکید صرف بر انهدام فیزیکی نیروها، تأثیرات کارکردی، سیستمی و روانی را نیز مدنظر قرار می‌دهد. این در حالی است که ارتش آمریکا در عملیات توفان صحرا معیارهای تعریف شده‌ای را برای سنجش تأثیر اقدامات تاکتیکی و طبیعتاً پیروزی یا شکست تاکتیکی در اختیار نداشت و به‌ناچار برآورد کارایی رزمی عراقی‌ها با تکیه‌ی صرف به تلفات مادی آن‌ها انجام می‌شد.

عدم توسعه‌ی کافی معیارهای سنجش تأثیرات رده دوم و سوم در عملیات توفان صحرا مانع از آن شد که فرماندهان نیروی مشترک شناخت مناسبی از شرایط انتقال به حمله‌ی زمینی داشته باشند و به ناچار به کاهش کمی ۵۰ درصد از نیروها و ادوات نیروی زمینی عراق تکیه کردند. اما در جنگ سوم خلیج فارس سنتکام وقت زیادی را صرف تعیین تأثیرات ناشی از حمله به نیروهای زمینی عراق کرده و برای هر هدف فهرستی مجزا از معیارهای سنجش تأثیرات را تدوین نمود.

این معیارهای سنجش عمدتاً معطوف به برآورد توان و تمایل نیروهای عراقی برای اجرای عملیات رزمی بود تا انهدام آنها. به‌طور یقین یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های دو جنگ در خصوص فرایند هدف‌یابی، تعیین همین معیارهای سنجش تأثیر بوده است.

البته نباید فراموش کنیم که به‌کارگیری اصول تأثیرمحور در هدف‌یابی و برآورد تأثیر اقدامات بیش از هر چیز مرهون برتری اطلاعاتی آمریکا نسبت به عراق بوده است. این برتری اطلاعاتی در قالب یک نیروی مشترک شبکه‌محور پیش شرط اصلی انجام عملیات تأثیرمحور است. همان‌گونه که تا به حال گفته شد، ارتش آمریکا در جنگ سوم خلیج فارس نمونه‌های قابل‌اعتنایی از این نوع قابلیت را به نمایش گذاشت، هر چند به اذعان خودشان هنوز راه زیادی را برای انجام یک عملیات تأثیرمحور واقعی در یک محیط شبکه‌محور واقعی و توسط یک نیروی مشترک واقعی در پیش دارند. بدین ترتیب، براساس آنچه در جنگ سوم خلیج فارس مشاهده شد و در جنگ‌های آینده آمریکا قابل‌پیش‌بینی خواهد بود، نوعی همبستگی کم‌سابقه میان کلیه‌ی متغیرهای مؤثر بر تکوین راهبرد نظامی وجود خواهد داشت. از محتویات مندرج در اسناد امنیتی - دفاعی و مقاصد راهبردی گرفته تا عواملی مانند دکترین، سازمان، تجهیزات و آموزش و ... همه بیانگر تغییر نگرش آمریکایی‌ها (مقامات سیاسی و نظامی) به‌سوی اتخاذ یک

رویکرد کلان تأثیرمحور برای مقابله با تهدیدات ناشناخته‌ی پیش‌رو است. با توجه به تجربیات آمریکا در جنگ ۲۰۰۳، رویکرد تأثیرمحور دیگر محدود به محیط عملیاتی نخواهد ماند، بلکه در قالب یک پارادایم کلی همه‌ی ابزارهای ملی را برای ایجاد تغییر رفتار دشمن به کار خواهد بست. بی‌تردید هر گونه مواجهه احتمالی با رفتار نظامی جدید آمریکا که با معیار نگرش تأثیرمحور قابل ارزیابی است، تنها با توسعه و تدوین یک نگرش تأثیرمحور بومی امکان‌پذیر خواهد بود و تحقق این امر برای کشوری که تأثیرمحوری را طی هشت سال دفاع مقدس تجربه کرده چندان دشوار نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

چنان‌چه گفته شد راهبرد نظامی آمریکا - همانند دیگر بازیگران صحنه‌ی جنگ - رفتاری است پیچیده و متعامل که غالباً در پاسخ به تغییر شرایط محیط از شکلی به شکل دیگر در می‌آید. اندیشه‌ی تأثیرمحور، که خود مولود تغییر محیط امنیت ملی در دوره‌ی پساجنگ سرد است مهم‌ترین عامل محیطی به حساب می‌آید که در قالب فرایند دگرگونی نیرویی آمریکا، باعث بروز رفتار متفاوت این کشور در سال ۲۰۰۳ (نسبت به سال ۱۹۹۱) گردید. این رویکرد کلان به جنگ استفاده از همه‌ی ابزارهای قدرت ملی - ابزارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اطلاعاتی و نظامی - را به منظور تغییر رفتار در عناصر خودی، بی‌طرف و دشمن در زمان صلح، بحران و جنگ جایز می‌شمارد و از این حیث، همه‌ی مقدمات عینی و ذهنی پیش‌گفته را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

هر چند عملیات تأثیرمحور هنوز دوران طفولیت خود را می‌گذرانند و بلوغ آن نیازمند ابداع دستگاه‌های نظری و تحلیلی متفاوتی است، اما تا همین حد نیز از متواترترین واژه‌های موجود در ادبیات نظامی امروز به حساب می‌آید و سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی برای عینیت‌بخشی و اجرایی کردن آن از سوی دولت

آمریکا و دیگر کشورها در حال جریان است. از آنجایی که تفاوت رفتار نظامی آمریکا در جنگ ۲۰۰۳ نسبت به جنگ ۱۹۹۱ اساساً با معیار تأثیرمحوری قابل بررسی است، می‌توان ادعا کرد که نادیده گرفتن این جهش بزرگ در اندیشه‌ی نظامی تمدن امروز، به‌معنای انکار تغییرات بنیادین در قواعد بازی جنگ آینده است. بی‌تردید، در صورت نبود یک نسخه‌ی بومی از عملیات تأثیرمحور در جنگی شرکت خواهیم کرد که به لحاظ تاریخی به آن تعلق نداریم و با الفبای آن آشنا نیستیم.

منابع

- 1 _ Richarf Meinhart, "*Strategic Planning by the Chairmen*", Joint Chiefs of Staff, 1990 to 2005, April 2006.
- ۲ _ سند استراتژی نظامی ملی آمریکا، سال ۲۰۰۴، دکتر سهراب سوری، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی.
- 3 _ Bob Aldridge, "*United States Strategy: Securing American's Interests*", 1999.
- 4 _ Source Watch, National Defense Strategy, 2006.
- 5 _ The National Security Strategy of the United States of America, 2006.
- 6 _ Military Strategy and Tactics, the Molossian Naval Academy, 2007.
- 7 _ Thams G. West, "*Leo Strauss and American Foreign Policy*", 2005.
- 8 _ LTC Bryan D. Keifer, "*When Tactics and Strategy Collide*", 2003.
- 9 _ National Military Strategy of the United States of America, 1997.
- 10 _ Michael E. O'hanlon, "*Rethinking Two War Strategies*", 2000.
- 11 _ James A. Russel, "*Strategy, Security and War in Iraq: the United States and the Gulf in 21st Century*", 2005.
- ۱۲ _ سند بررسی چهارسالانه دفاعی آمریکا، ۲۰۰۱، دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه، دوره عالی جنگ.
- 13 _ Anthony Cordesman, "*The Iraq War: A Working Chronology*", 2003.
- 14 _ Grant T. Hammond, "*Paradoxes of War*", U.S. Navy, 1994.
- 15 _ Richard K. Betts, "*the Trouble with Strategy: Bridging Policy and Operations*", 2001.
- 16 _ National Security Council, "*National Strategy for Victory in Iraq*", 2005.

- 17 _ Thomas Donnelly, "*Operation Iraqi Freedom, A Strategic Assessment*", 2004.
 - 18 _ Steve Bowman, "*CRS Report for Congress*", Iraq: U.S. Military Operations", 2006.
 - 19 _ Bob Aldridge, "*History of United States Strategy*", 1998.
 - 20 _ Stephen T. Hosmer, "*Why the Iraqi Resistance to the Coalition Invasion Was So Weak?*" 2007.
 - 21 _ Pentagon's Final Report to Congress, April 1992.
 - 22 _ Kevin M. Woods, "*Iraq Perspectives Project a View of Operation Iraqi Freedom from Saddam's Senior Leadership*".
 - 23 _ On Point, United States Army in Operation Iraqi Freedom, 2005.
 - 24 _ Colonel John Osgood: Carl von Clausewitz and Antoine – Henri Jomini, 1997.
- ۲۵ - سید حسین محمدی نجم، "درآمدی بر عملیات تأثیر محور"، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۴۴، ۱۳۸۵.

تحلیل هنجارین رژیم کنترل فناوری موشکی و الزامات دفاعی جمهوری اسلامی ایران

نویسنده: دکتر نادر ساعد^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۴/۱۶

تاریخ تأیید مقاله: ۸۶/۵/۸

صفحات مقاله: ۴۳-۶۸

چکیده

رژیم کنترل فناوری موشکی (MTCR) یکی از رژیم‌های چندجانبه محدود در عرصه کنترل نقل و انتقال بین‌الملل فناوری و اقلام دوگانه قابل استفاده در تولید و گسترش توانمندی موشکی و پرتابه‌هاست که به ابتکار آمریکا در دهه ۱۹۸۰ شکل گرفته و به دلیل راهبردهای ملی آمریکا علیه گسترش سلاح‌های کشتارجمعی روند رو به گسترشی را در پیش گرفته است. در این تحلیل، بنیادها و چارچوب کارکردی این رژیم، از منظر حقوق بین‌الملل مورد نقد قرار می‌گیرد و مبانی توجیهی توانمندی موشکی کشورمان نیز ارائه و ارزیابی می‌شود.

* * * * *

کلید واژگان

رژیم کنترل فناوری موشکی، حقوق بین‌الملل، امنیت منطقه‌ای، صلح و امنیت بین‌المللی، چندجانبه‌گرایی، کنترل صادرات

۱ - دکترای حقوق بین‌الملل؛ مدیر گروه صلح مرکز کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

رژیم کنترل فناوری موشکی (MTCR)،^۱ زاینده ابتکار آمریکا برای جلوگیری از دستیابی برخی کشورهای موردنظر این کشور به موشک‌های بالستیک است و با مسأله ایجاد مناطق عاری از موشک تفاوت بسیار دارد. پس از دهه ۱۹۷۰، نگرانی آمریکا از فعالیت‌های موشکی لیبی و عراق از یک سو و اقدام دولت هند به آغاز برنامه‌ای درخصوص تجهیزات فضایی در سال ۱۹۸۰، موجب شد با همکاری و همیاری شش کشور دیگر، MTCR نهایتاً در سال ۱۹۸۷ به‌منظور کنترل تبادل فناوری و تجهیزات قابل استفاده در تولید موشک‌های قادر به پرتاب سلاح‌های هسته‌ای (موشک‌های با برد بیش از ۳۰۰ کیلومتر و وزن بیش از ۵۰۰ کیلوگرم)^۲ ایجاد گردد.^(۲)

مسأله موشک‌های بالستیک و گسترش آن‌ها از حیث نوع، تعداد و برد یکی از نگرانی‌های فزاینده جامعه جهانی در عصر حاضر است. فناوری موشک‌های بالستیک دیگر به کشوری معین محدود نمی‌شود. وجود برنامه‌ای موشکی در بسیاری از کشورهای جهان، این امر را بدیهی می‌نمایاند. به‌جز کشورهای هسته‌ای، تعداد زیادی از کشورها از پتانسیل و توانمندی‌هایی مختلف تولید و توسعه موشک‌های بالستیک برخوردارند.^(۳) در واقع، دسترسی به فناوری تخصصی و اطلاعات مربوط به توسعه این زمینه‌ها بسیار آسان‌تر شده است.

آزمایش موشک‌های بالستیک در سال‌های اخیر در بخش‌هایی از جهان نظیر آمریکای شمالی، شمال شرقی و جنوب آسیا و خاورمیانه، نمونه‌های مسلمی هستند که نگرانی‌های بین‌المللی را بیش‌تر کرده‌اند. این تحولات، کشورها را به

1 - Missile Technology Control Regime (MTCR)

2 - Josef Goldblat, *Arms Control, A Guide to Negotiations and Agreement*, (London, SAGE Pub., 1996), p. 89.

تقویت توان دفاعی خود در برابر موشک‌های بالستیک به‌ویژه موشک‌های قابل استفاده برای پرتاب سلاح‌های کشتار جمعی واداشته است. در ایالات متحده، بحث بر سر ضرورت وجود یک سیستم دفاع ملی موشکی (NMD) سال‌ها تداوم داشته است که در آن، حامیان برنامه دفاع ملی موشکی، ایجاد و کاربرد سیستم‌های دفاع ضد موشک در فراسوی آنچه معاهده موشک‌های ضد بالستیک (ABM) اجازه داده را خواستارند. در نتیجه، این نگرانی قوت گرفته است که یک مسابقه تسلیحاتی جدید و پرهزینه در سطوح جهانی و منطقه‌ای پدیدار گردد و معاهدات بین‌المللی خلع سلاح موجود را در معرض آثار منفی قرار دهد.^(۴)

این نوشتار، ضمن ارائه تصویری کلی از وضعیت بسیار متحول مربوط به توسعه فناوری موشکی و وضعیت رژیم کنترل صادرات موشکی، برنامه‌های کاربرد غیرنظامی یا دفاعی موشکی را ضمن نگرشی به پیامدهای آن بر صلح و امنیت بین‌المللی جهانی یا منطقه‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و از رهگذر آن، زمینه ارزیابی تهدید سیستم‌های موشکی کشورهای منطقه برای امنیت جمهوری اسلامی ایران را فراهم خواهد کرد.

بند اول: تحلیل و ارزشیابی مقدماتی رژیم کنترل فناوری موشکی

تاکنون جامعه بین‌المللی نتوانسته است برای تنظیم تولید، اکتساب یا تجارب موشک، معاهده‌ای چندجانبه تدوین نماید. رژیم کنترل فناوری موشکی که در سال ۱۹۸۷ ایجاد شد، یک رژیم غیررسمی کنترل صادرات است که در پی محدود کردن گسترش آن دسته از سیستم‌های موشکی و فناوری‌های مربوط به آن‌ها «سیستم‌های راکت UAV» است که قادر به پرتاب و حمل ۵۰۰ کیلوگرم مواد منفجره تا حداقل ۳۰۰۰ کیلومتر هستند.^(۵) اگرچه در سال ۱۹۹۳ گستره MTCR برای تحت پوشش قرار دادن موشک‌های قادر به پرتاب سایر سلاح‌های کشتار جمعی یعنی سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، گسترش یافت^(۶) ولی قصد

آن، جلوگیری از برنامه‌های ملی کشورهای عضو این رژیم درخصوص توسعه سیستم‌های پرتاب سلاح‌های کشتار جمعی نبوده است. در ابتدای امر چنین به نظر می‌رسد که MTCR، فاقد یک مرجع تصمیم‌گیرنده بوده و هر عضو آن مسئولیت اجرای تصمیمات گروهی از طریق وضع قوانین و مقررات ملی را بر عهده دارد. از این گذشته، بسیاری از کشورهای مهم تولیدکننده موشک، هنوز به دلیل عدم عضویت در MTCR، خارج از دایره تعهدات رژیم اختیار مذکور قرار دارند و هیچ مبنایی برای تعمیم آن به کشورهای مذکور وجود ندارد. بدین ترتیب، یک رژیم محدود و غیرجهان‌شمول بوده و همانند برخی دیگر از رژیم‌های ناظر بر تسلیحات نظیر منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و ABM، یک رژیم منع گسترش است نه خلع سلاح موشکی.

این مسائل، پیامدهای نامطلوبی بر معاهدات خلع سلاح و کنترل تسلیحات موجود بر جای گذاشته‌اند. در واقع، به گفته غربی‌ها تحولات اخیر در زمینه موشک‌های بالستیک و دفاع موشکی، ضرورت وجود قواعد چندجانبه فوری علیه گسترش فناوری موشک‌های بالستیک برای مقاصد نظامی را بیش از پیش مطرح می‌نماید. به عقیده آن‌ها انعقاد یک معاهده بین‌المللی درخصوص این موشک‌ها که متضمن قواعد مذکور باشد، چشم‌اندازهای پیشرفت آتی معاهدات موجود راجع به خلع سلاح و کنترل تسلیحات را - هر چند که اغلب ماهیتی نابرابر دارند - بسیار بهبود خواهد بخشید. این در حالی است که کارکرد کنترل فناوری موشکی، تضمین انحصار دارندگان توان موشکی است. آن‌ها بدون آن که خود و موشک‌هایشان را مشمول کنترل قرار دهند، توسعه فناوری موشکی در سایر کشورهایی را که جز دفاع هدف دیگری ندارند به نگاه اتهام می‌نگرند.

۱ - پیدایی MTCR و فعالیت‌های چندجانبه انجام شده در چارچوب آن

رژیم کنترل فناوری موشکی در ۱۶ آوریل ۱۹۸۷ با اجتماع هفت کشور

صنعتی جهان (گروه ۷) یعنی آمریکا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، کانادا، ژاپن و انگلستان ایجاد شد.^(۷) دستورالعمل مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۸۷ که حاوی اهداف و اصول پیدایی این رژیم می‌باشد، دوبار در ۲۷ مارس ۱۹۹۲ و ۷ ژانویه ۱۹۹۳ مورد بازنگری قرار گرفته است.^(۸) اعضای MTCR، نشست عمومی خود را سالانه تشکیل می‌دهند و ریاست آن به صورت چرخشی خواهد بود.^(۹) از آنجا که مبنای تأسیس این رژیم، یک معاهده به معنای حقوق بین‌الملل نیست، نهادهای تأسیسی آن نیز «سازمان بین‌المللی» به مفهوم حقوقی بین‌الملل و برخوردار از شخصیت حقوقی بین‌المللی نبوده بلکه بیش‌تر به مجامع سیاسی شباهت دارند. این رژیم از یک «نقطه تماس» برخوردار است که در پاریس مستقر است و وزارت امور خارجه فرانسه، کارهای آن را انجام می‌دهد. تمهید تشکیل نشست عمومی و تهیه و توزیع مقالات و اسناد کاری برای مباحث نشست‌های مذکور از جمله وظایف این نقطه تماس است. تصمیم‌گیری‌ها در نشست عمومی، با وفاق عام (کنسانسوس) صورت می‌گیرد.

هدف ابتدایی و اولیه ظاهری این رژیم همان‌طور که در دستورالعمل اولیه آن آمده، این بود که از طریق کنترل نقل و انتقال تجهیزات و فناوری مؤثر بر توسعه سیستم‌های پرتاب سلاح‌های هسته‌ای، خطر گسترش این سلاح‌ها را کاهش دهد. لیکن بعدها این هدف گسترش یافت و به کنترل توسعه سیستم‌های پرتاب سایر سلاح‌های کشتار جمعی یعنی سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی نیز تسری یافت. اعضای این رژیم متعهد هستند که از انتقال اقلام مقرر در ضمیمه MTCR به کشورهای دیگر خودداری ورزند، مگر آن‌که از کشور دریافت‌کننده تضمین مصرف نهایی صحیح آن‌ها را دریافت نمایند. در واقع، دولت دریافت‌کننده باید به آن‌ها تضمین بدهد که از موارد مذکور برای تولید موشک استفاده نخواهد کرد.^(۱۰) اگر چه MTCR از عضویت سایر کشورها استقبال می‌کند،^(۱۱) ولی همه کشورها قابلیت عضویت در آن را ندارند. شرکای این رژیم،

دولت‌های داوطلب عضویت را به صورت موردی مورد بررسی قرار می‌دهند و براساس اثربخشی کنترل‌های صادراتی دولت مذکور و نقش آن در این رژیم و هم‌چنین سابقه آن دولت از نظر گسترش سیستم‌های موشکی و تسلیحاتی کشتار جمعی، در مورد آن تصمیم‌گیری می‌نمایند.^(۱۲)

از جمله معاهدات بین‌المللی منعقد شده در پی رژیم مذکور عبارتند از:

- موافقتنامه روسیه - آمریکا در خصوص کنترل‌های صادرات موشکی مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۹۳.
- موافقتنامه عدم گسترش موشکی بین آمریکا - آفریقای جنوبی مورخ ۴ اکتبر ۱۹۹۴.
- موافقتنامه موشکی آمریکا - اکرین مورخ ۳ اوت ۱۹۹۴.^(۱۴)
- امضای کردارنامه موشکی در نشست مادرید در سال ۲۰۰۲.

در اکتبر ۲۰۰۰ نیز تدابیر اعتمادسازی در چارچوب پیش‌نویس یک مجموعه قواعد رفتاری حاکم بر موشک‌های بالستیک تهیه شد تا امضاکنندگان آن ضمن متعهد ساختن خود به اصول و تعهدات آن، به ارائه اختیاری اطلاعات ناظر بر موشک‌های بالستیک موجود خویش اقدام ورزند.^(۱۳)

۲ - کاربرد صلح‌آمیز فناوری موشکی از دیدگاه MTCR

موانع ناشی از معاهدات خلع سلاح و کنترل تسلیحات بر تجارت بین‌المللی مواد و تجهیزات دو یا چند منظوره برای مقاصد صلح‌آمیز، چالشی است که کشورهای در حال توسعه را همواره به مبارزه واداشته است. در MTCR ضمن ترغیب کشورهای در حال توسعه به پذیرش اختیاری تعهدات آن و افزایش گستره اعضا، ادعا می‌شود که استفاده صلح‌آمیز از فناوری موشکی مجاز است. واقعیت این است که دسته‌های اول و دوم ضمیمه دستورالعمل MTCR، هم تجهیزات و فناوری صرفاً نظامی و هم دو منظوره را دربرمی‌گیرد. کنترل فناوری

و تجهیزات دومنظوره از عمده‌ترین مواردی هستند که در پناه این رژیم و در پوشش و ظاهری مطلوب، برای محدود کردن برنامه‌های توسعه غیرنظامی و سنتی کشورهای در حال توسعه به کار می‌رود.

موشک‌ها را با توجه به میزان مواد منفجره قابل حمل و مسافت قابل پیدایش آن‌ها به دسته‌های مختلفی تقسیم کرده‌اند. موشک‌های دسته اول مشمول MTCR، موشک‌هایی هستند که بیش از ۵۰۰ کیلوگرم وزن دارند و مسافتی بیش از ۳۰۰ کیلومتر را می‌پیمایند. اگر چه کشورهای برخوردار از این موشک‌ها در جهان، محدود و انگشت‌شمار هستند، برای در انحصار نگه داشتن وضعیت این کشورها گفته می‌شود که "برنامه‌های تولید و توسعه این نوع موشک‌ها، باعث ایجاد بی‌ثباتی در عرصه بین‌المللی و تهدید صلح و امنیت جهانی خواهند شد، زیرا نه تنها میان کشورهای همسایه احساس ناامنی ایجاد می‌کنند، بلکه در بیش‌تر موارد با تهدید مبادلات منطقه‌ای موجود، موجب عکس‌العمل در داخل منطقه خواهند شد. این عکس‌العمل‌ها ممکن است به توسعه و کاربرد احتمال موشک‌های مشابه منجر گردند. بنابراین، این موشک‌ها که نخست برای تقویت امنیت ملی موردنظر هستند به تهدید برای صلح و ثبات و امنیت سایر کشورهای منطقه تبدیل خواهند شد." (۱۵)

در واقع، به دلیل پیچیدگی موشک‌های بالستیک و فناوری موشکی، روش آسان و ساده‌ای برای تشخیص صلح‌آمیز بودن یا نبودن یک برنامه موشکی معین و دستاوردهای آن وجود ندارد. (۱۶) در عین حال دو راه از سوی طرفداران آن رژیم بدین منظور ارائه شده و آن این‌که: آیا کشور مورد نظر به کلیه معاهدات عدم گسترش پای‌بند بوده و هیچ‌گونه نگرانی و شک و تردیدی درباره پای‌بندی آن به تعهدات آن‌ها اعلام شده است یا خیر؟ آیا کشور موردنظر برای انجام بازرسی از مصرف نهایی فناوری موشکی انتقال یافته به آن در مراحل قبل و بعد از پرتاب موردنظر، آمادگی خود را اعلام کرده است یا خیر؟ (۱۷)

دو راه حل کمکی مذکور نه تنها هیچ‌گاه به تشخیص ماهیت برنامه‌های موشکی کمک نمی‌کند، بلکه خود موجب نوعی بی‌نظمی و سوءاستفاده در جهت محدود نمودن هر چه بیش‌تر کشورهای در حال توسعه است. زیرا اولاً عضویت یا عدم عضویت در معاهدات عدم گسترش امری مجزا و مستقل است که به اوضاع و احوال و معیارهای خاص خود بستگی دارد و نباید از MTCR به‌عنوان ابزاری برای پذیرش سایر معاهدات عدم گسترش استفاده شود. ثانیاً اگر وجود نگرانی و تردید مبنای تشخیص ماهیت یک برنامه موشکی تلقی گردد، در آن صورت باید کشورهای در حال توسعه به‌ویژه تعدادی از آنها را که در پرتو مسائل سیاسی همیشه در معرض اتهام کشورهای غربی هستند (به فرض که عضو MTCR باشند) را همواره کشورهای متخلف و ناقض تعهد تلقی کرد. این قضاوت قبل از ارتکاب جرم یا قصاص قبل از جنایت از توجیه منطقی و حقوقی و حتی سیاسی بی‌بهره است.

۳- عدم مشروعیت حقوقی رژیم کنترل فناوری موشکی

از نظر موازین حقوقی بین‌المللی، تأسیس و شکل‌گیری رژیم کنترل فناوری موشکی، بر پایه مشروعیت استوار نیست. یکی از تفاوت‌های اساسی MTCR با سایر رژیم‌های عدم گسترش این است که MTCR نه یک معاهده الزام چندجانبه و جهان‌شمول بلکه سند تحقق منافع جمعی از دولت‌های دارای فناوری پیشرفته موشکی است. در واقع، این رژیم، یک تشکل غیررسمی از تعدادی دولت‌هاست برای دستیابی به هدفی که آنها ضروری تلقی می‌نمایند و آن چیزی نیست جز همکاری برای جلوگیری از گسترش نامحدود فناوری موشکی.^(۱۸)

آنها به‌عنوان یک گروه اصول، تدابیر و فهرست‌هایی را درخصوص فناوری‌های موشکی تنظیم می‌کنند و همگی ضمن توافق درخصوص لازم‌الاجراء بودن آنها نسبت به گروه و اعضا، خود را به اجرای آنها مکلف می‌سازند.

بنابراین، دولت‌هایی که این قواعد و تدابیر را مورد پذیرش قرار می‌دهند، یک تعهد الزام‌آور سیاسی را برای پای‌بندی به آن‌ها ایجاد می‌نمایند. این قواعد صرفاً درخصوص اعضای MTCR لازم‌الاجراء هستند و سایرین تنها در موقعیتی واجد چنین تعهدی می‌گردند که آن‌ها را مورد پذیرش قرار دهند. اعضای MTCR تعهد اختیاری سایر کشورها به اجرای مفاد آن رژیم را عاملی مهم برای بهبود صلح، امنیت و ثبات بین‌المللی تلقی و برخی کارشناسان آن را بهترین وسیله‌ای می‌دانند که دولت‌ها بدان طریق می‌توانند به منافع خود و منطقه‌ی خود کمک نمایند.^(۱۹)

از آن‌جا که این رژیم مبتنی بر یک معاهده‌ی تابع حقوق بین‌المللی نیست، در نتیجه مسأله‌ی ضمانت اجرای بین‌المللی نیز در حصول اجرا و پای‌بندی به اصول آن هرگز مطرح نمی‌شود. دولت‌های عضو آن صرفاً از نظر سیاسی متعهد می‌شوند که از طریق سیستم حقوقی داخلی خویش در راستای سیاست‌های هماهنگ کنترل فناوری موشکی اقدام ورزند.^(۲۰) ولی آیا این‌گونه استفاده از سیستم حقوقی داخلی، از نظر حقوق بین‌الملل مشروع است؟

مشروعیت وضع قوانین و مقررات داخلی جهت محدود کردن صادرات برخی موارد و فناوری‌ها به کشورهای دیگر اگر به‌صورت برابر و ناظر بر همگان بوده و ناقض حقوق بین‌الملل نباشد، ممکن است قابل حمایت باشد ولی استفاده ابزاری از سیستم حقوق داخلی برای متوقف ساختن یا کند کردن روند توسعه برخی کشورهای خاص به هر عنوان و دستاویز که باشد با حق بر توسعه به‌عنوان یکی از دستاوردهای جهان سوم در حقوق همبستگی^(۲۱) مغایرت دارد. ایجاد معاهدات سیاسی محدود در جهت بین‌المللی کردن این ساخته و پرداخته‌های داخلی نیز بی‌شک مورد حمایت حقوق بین‌الملل نخواهد بود.

۴ - ماهیت تبعیض‌آمیز و اعمال فشار در رژیم کنترل فناوری موشکی

اعضای MTCR معتقد به تبعیض‌آمیز بودن این رژیم نیستند. البته این امری

غیرعادی و بعید هم نیست بلکه غیرعادی آن است که به چنین چیزی اذعان نمایند. از سوی دیگر، این رژیم به ظاهر اختیاری است. زیرا دولت‌ها هنگام تصمیم‌گیری برای پیوستن به آن، قواعد آن را مورد پذیرش قرار می‌دهند. این تصمیم‌گیری و پذیرش، امری داوطلبانه است و به ظاهر هیچ عاملی برای الزامی کردن آن وجود ندارد. (۲۲)

ولی واقعیت‌های حاکم بر روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که فشارهای ناشی از تبلیغات گسترده کشورهای بزرگ درخصوص مشروع جلوه دادن MTCR و جا انداختن آن به عنوان «تنها راه حل» مشکل گسترده خطرات سیستم موشک‌های بالستیک، چنان است که عدم پذیرش مفاد آن از سوی برخی کشورها را در دیدگاه افکار عمومی جهانی مرادف با ایجاد تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی می‌نمایاند و این همان مسأله‌ای است که «داوطلبانه و اختیاری» بودن پذیرش MTCR را پوسته‌ای بی‌محتوا می‌سازد، مسأله‌ای که نه تنها در MTCR بلکه حتی در برخی معاهدات مهم بین‌المللی نیز کم و بیش صادق است.

هدف این رژیم در جلوگیری از گسترش بی‌ثباتی در فناوری موشکی یعنی وسایل پرتابی قادر به حمل سلاح‌های کشتار جمعی، امری کاملاً سازگار با روح قاعده جهانی و غیرتبعیض‌آمیز عدم گسترش اعلام شده است. (۲۳) رژیم عدم گسترش صراحتاً وسایل سیستم‌های پرتاب را تحت پوشش قرار نمی‌دهد، اما به روشنی در جهت جلوگیری از ایجاد پتانسیل‌های کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی، موجودیت یافته و فعالیت می‌کند. در حالی که ارتباط بین آن‌ها غیرقابل اجتناب است. زیرا یک سلاح کشتار جمعی باید به وسیله یک سیستم پرتاب مورد استفاده قرار گیرد. از طرف دیگر، خطرناک و بی‌ثبات‌ترین سیستم‌های پرتاب، موشک‌ها هستند. (۲۴)

اعتراف رئیس لهستانی MTCR بر بیهوده یا کم اثر بودن این رژیم، بهترین نمود از ضعف‌های اساسی به‌ویژه نابرابر بودن آن است که می‌گوید «واقعیت این

است که عضویت در این رژیم به معنای آن نیست که اعضا خودبه‌خود فناوری و برنامه‌های موشکی خود را امحا نمایند. از طرف دیگر خودبه‌خود موجد حق تولید، دستیابی، صادرات و واردات موشک یا فناوری موشکی نمی‌گردد.^(۲۵)

جمله دوم عبارت ایشان، مطلبی بی اثر به نظر می‌رسد. زیرا نیازی به این استدلال نیست که حق فعالیت در زمینه موشک یا فناوری موشکی را نمی‌توان زاییده مثلاً MTCR تلقی کرد. اصولاً دولت‌ها از حق هرگونه فعالیت برخوردارند مگر آن‌که حقوق بین‌الملل این امر را منع کرده باشد.^(۲۶)

بنابراین، اعلام این که MTCR موجد حق این فعالیت نیست را نمی‌توان دستاویزی برای توجیه ضعف این رژیم در خودداری از سلب این حق نسبت به اعضای آن دانست. هم‌چنین در تلاش برای اختفای ضعف‌های بنیادین MTCR گفته می‌شود که: "بیش‌تر کشورهای عضو یعنی حدود ۲۳ کشور، از چنین سیستم‌های پرتابی برخوردار نیستند. و هیچ‌عضوی نیز هرگز از عضویت خود برای اعمال حق دستیابی به موشک یا فناوری موشکی استفاده نکرده است. و بیش‌تر کشورها نیز برنامه‌های موشکی خود را به‌عنوان یکی از نتایج پیوستن به آن رژیم کنار گذاشته‌اند. این رژیم در صادرات فناوری موشکی بین اعضا و غیراعضا تبعیض قایل نمی‌شود. و بر همگی آن‌ها قواعد واحدی اعمال می‌شود. این ادعا که رژیم مذکور تبعیض‌آمیز است، دور از صحت می‌باشد."^(۲۷)

به‌رغم دیدگاه‌های مذکور، واقعیت این است که اساس MTCR، عدم گسترش افقی و ممانعت از گسترش تعداد کشورهای برخوردار از موشک‌های با برد متوسط و قاره‌پیماست. این رژیم هرگز اعضای خود را از توسعه عمودی منع نمی‌سازد، بلکه صرفاً آن‌ها را متعهد می‌سازد تا از انتقال مواد و تجهیزات موشکی به کشورهای در حال توسعه خودداری کنند، گرچه این امر به قیمت محروم کردن هرچه بیش‌تر این کشورها از کاربردهای صلح‌آمیز صنایع یا فناوری موشکی باشد.

بند دوم: امنیت جمهوری اسلامی ایران و ضرورت‌های دفاعی ارتقای توان موشکی

جمهوری اسلامی ایران در منطقه‌ای قرار گرفته است که امنیت ژئوپلیتیک آن برای همگان آشکار است. اتحاد سیاسی - نظامی کشورهای این منطقه با کشورهای غربی و تنش سیاسی برخی کشورهای غربی با جمهوری اسلامی ایران ضرورت تقویت توانمندی‌های نظامی را بیش از پیش برجسته می‌سازد. در این منطقه که همواره محل تنش‌ها و نزاع‌های بالقوه است، فاصله اندک و کوتاه بین پایتخت‌ها، نگرانی از منتج شدن فرایند گسترش به استفاده از موشک‌های بالستیک، امنیت منطقه را به شدت تهدید می‌کند. وجود ۱۲ کشور توانمند موشکی دارای موشک‌هایی با برد ۱۵۰ تا ۵۰۰۰ کیلومتر در این منطقه و اطراف آن، ضرورت تقویت بنیه نظامی کشور را کاملاً نمایان می‌سازد.

فعالیت مشترک موشکی لیبی و آلمان، خرید موشک‌های بالستیک CSS-2 چین با برد ۲۷۰۰ کیلومتر توسط عربستان سعودی؛ فعالیت‌های موشکی هند و پاکستان، برخورداری پاکستان از موشک‌های ۳۰۰ کیلومتری M11، ۶۰۰ کیلومتری M9، ۱۷۰۰ کیلومتری قانوری - ۱، ۶۰۰ کیلومتری شاهین و برخورداری هند از سه نوع موشک پرتیوی - ۱ با برد ۱۵۰ کیلومتر، پرتیوی - ۲ با برد ۲۵۰ کیلومتر و آگنی با برد ۲۵۰۰ کیلومتر و اعلام تولید موشک‌های بالستیک با برد متوسط (IRBMS) تا ۵۵۰۰ کیلومتر به‌عنوان بخشی از سیاست امنیتی و تضمین دفاع راهبردی این کشور، تجهیز رژیم صهیونیستی به موشک پریشو با برد ۲۰۰۰ کیلومتر - که ایران و کشورهای عربی در حوزه نفوذ آن قرار دارند -، و گذر آن‌ها از آستانه هسته‌ای^(۲۸) نیز تضمین دفاع از امنیت و اقتدار ملی در برابر خطرات بالقوه موشک‌های بالستیک کشورهای منطقه را واجب می‌نمایاند (جدول ۱).

جدول ۱- نوع موشک‌های بالستیک در کشورهای خاورمیانه با برد بیش از ۱۰۰ (۲۹)

ردیف	نام کشور	موشک‌های موجود	برد
۱	مصر	اسکاد B اسکاد C	۳۰۰ کیلومتر ۵۰۰ کیلومتر
۲	رژیم صهیونیستی	یریشو I یریشو II	۵۰۰ کیلومتر ۱۵۰۰ کیلومتر
۳	سوریه	اس.اس ۲۱ اسکاد B اسکاد C اسکاد D	۱۰۰ کیلومتر ۳۰۰ کیلومتر ۵۰۰ کیلومتر ۷۰۰ کیلومتر
۴	لیبی	اسکاد B الفتاح	۳۰۰ کیلومتر ۲۰۰ کیلومتر
۵	عراق	ابابیل ۱۰۰ السامرود الحسین	۱۰۰ کیلومتر ۱۵۰ کیلومتر ۱۵۰۰ کیلومتر
۶	عربستان سعودی	سی.اس.اس ۲	۲۶۰۰ کیلومتر
۷	امارات متحده عربی	اسکاد B	۳۰۰ کیلومتر
۸	یمن	اس.اس ۲۱ اسکاد B	۱۰۰ کیلومتر ۳۰۰ کیلومتر

در هر حال، از چند جهت، ارتقای توان موشکی در کشور ضروری است: تضمین امنیت منطقه‌ای، تضمین امنیت داخلی و تمامیت سرزمینی و در نهایت ابتکار و توسعه فعالیت‌های فضایی.

۱ - تضمین امنیت منطقه‌ای

جمهوری اسلامی ایران به دلیل گستردگی قلمرو جغرافیایی، از بیش‌ترین دولت‌های همسایه در منطقه برخوردار است. این امر هم فرصت است و هم تهدید. از آن‌جا که برخی از دولت‌های همسایه به کانون تأمین منافع غرب و مخالفان جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده‌اند، جهت‌گیری سیاست‌های این کشورها ضریب امنیتی ایران را تقلیل داده است و از این رو، وضعیت توان دفاعی کشور باید به گونه‌ای باشد که در برابر این تهدیدها، نوعی امنیت

اطمینان بخش خلق نماید.

از آنجا که توان موشکی کشور جایگاه خاصی در میان ابزارهای دفاعی کشور دارد، امنیت کشور در برابر دولت‌های همسایه باید با ارتقای توان موشکی به نحوی ارتقاء کمی و کیفی یابد که بازدارندگی در برابر هرگونه تهدید و حمله را محقق سازد.

از طرف دیگر، در منطقه خلیج فارس و حتی در مجموعه خاورمیانه، تهدیدهای مختلفی علیه امنیت کشورها وجود دارد که تهدید علیه کشورمان نیز کمابیش زیاد است. توان موشکی کشور باید با کاهش حجم تهدیدها، جایگاه توان دفاعی کشور در منطقه را ارتقاء بخشد. بنابراین، توان موشکی بالستیک باید در هسته دکتترین دفاعی کشور مستقر گردد. از طرف دیگر، سطح این توان باید به گونه‌ای باشد که به‌عنوان کمکی برای تقویت برنامه‌های اقتصادی به‌ویژه در بخش دفاعی (از طریق صادرات) و هم‌چنین تحقق همکاری‌ها و اتحادهای نظامی یا دفاعی با دولت‌های دوست و هم‌فکر عمل نماید.

۲- ابتکار و توسعه فعالیت‌های فضایی

فضا عرصه‌ای راهبردی برای تأمین امنیت ملی و بین‌المللی است و دولت‌ها از زمانی که با این فرصت نقش‌آفرین آشنا شده‌اند، از هیچ کوششی در این راستا فروگذار نکرده‌اند. توسعه فعالیت‌های فضایی تا حد زیادی به توان نظامی و به‌ویژه موشکی دولت‌ها بستگی دارد و از این رو، تنها دولت‌های دارای فناوری پیشرفته موشکی، به عرصه فعالیت‌های فضایی وارد شده‌اند.

جمهوری اسلامی ایران اخیراً در توسعه فعالیت‌های فضایی پیشرفتی، چشم‌گیر داشته و برنامه‌ریزی در این رابطه که به یک دهه قبل باز می‌گردد، به پرتاب کاوشگر و موشک «ماهواره‌بر» سفیر امید انجامیده است. عزم نیروهای مسلح در قالب قوانین برنامه‌های سوم و چهارم توسعه، بهره‌گیری از فرصت

اقدامات فضایی برای مقاصد صلح‌آمیز است که پرتاب ماهواره‌های تجاری، تبلیغاتی، هواشناسی و نظایر آن، مهم‌ترین مصداق این برنامه‌هاست. با توجه به این‌که این گونه فعالیت‌ها مستلزم ارتقای توان موشکی برای پرتاب ماهواره و سفینه‌های فضایی است، وزارت دفاع مسئولیت اصلی پیگیری این برنامه‌ها را بر عهده دارد. بنابراین، ارتقای بُرد توان موشکی کشور باید به گونه‌ای باشد که برنامه‌های فضایی کشور را که اساساً دارای اهداف غیرنظامی است، محقق سازد.

بند سوم: برنامه‌های دفاع موشکی، آغازگر یک مسابقه جدید تسلیحاتی

در نیمه دوم سال ۱۹۹۳، برنامه دفاع در برابر موشک‌های بالستیک در دستور کار کنترل تسلیحاتی قرار گرفت. دولت آمریکا ابتدا شروع به آزمایش این موشک‌ها نمود و تلاش کرد تا روسیه را به تفسیر متقابل پیمان بالستیک (ABM) و تفکیک مرز برنامه‌های دفاع موشکی استراتژیک و دفاع تاکتیکی ترغیب نماید تا از این رهگذر، برنامه‌های دفاع تاکتیکی را از گستره این معاهده خارج سازد. قصد آمریکا آن بود تا بدین طریق نوع جدیدی از سیستم‌های پیشرفته موشک‌های سپر دفاعی (TMD) یا موشک‌های ضدبالستیک (ATM) را مورد آزمایش و استفاده قرار دهد.^(۳۰) این تلاش که هنوز هم در چارچوب برنامه سپر دفاعی بوش ادامه دارد، با عکس‌العمل شدید اغلب کشورهای در حال توسعه و همکاری‌طلبی برخی اعضای اتحادیه اروپا روبه‌رو شده است. از دیدگاه روسیه، این برنامه‌ها کاملاً با معاهده ABM مغایرت دارد و آن را تضعیف می‌نماید.^(۳۱)

این گونه تلاش‌ها ضمن آن‌که موجب رقابت تسلیحاتی در ماورای جو و نقض معاهدات بین‌المللی استفاده صلح‌آمیز از فضا می‌شود، بی‌ثباتی جهان را تشدید می‌نماید. به‌عنوان مثال، بعد از سال ۱۹۸۲، وزارت دفاع آمریکا ۱۵ آزمایش موشکی را در خارج از جو در راستای برنامه دفاع موشکی انجام داده است.^(۳۲) نامگذاری این برنامه از سوی ریگان تحت عنوان «جنگ ستارگان»، این

خطر را کاملاً منعکس می‌نماید. از طرف دیگر، آنچه در پوشش سیستم دفاع ضدبالتستیک صورت می‌گیرد، اگر چه عنوان دفاعی دارد، کاملاً دفاعی نبوده بلکه ترکیبی از توانمندی‌های دفاعی - تهاجمی را در بردارد؛ زیرا تلاش می‌کند با تضعیف توان تهاجمی سایر کشورها، توان دفاعی خود را افزایش دهد.^(۳۳)

موشک‌های بالتستیک و راه در پیش رو

از دیدگاه کنترل موشک‌های بالتستیک و عدم گسترش، موشک‌های بالتستیک در آینده دو راه بیش‌تر در پیش رو نخواهند داشت. یا در چارچوب مذاکرات خلع سلاح جهان‌شمول در حوزه سازمان ملل متحد و مشمول یک معاهده موشکی قرار گیرند؛ یا آن که هم‌چنان در چارچوب گسترش افقی و عمودی به حیات خویش ادامه خواهند داد و عرصه‌ای برای رقابت گروه‌های سیاسی دولت‌ها تبدیل خواهند شد.^(۳۴) در وضعیت فعلی، این عرصه‌ی رقابت کاملاً نمایان است. اگر چه کنترل توان موشکی در تئوری، بسیار جذاب و قابل قبول می‌نماید لیکن این آرمان در صورتی مؤثر خواهد بود که به‌طور عمومی، کامل و برابر به اجرا درآید و منافع اساسی امنیتی دولت‌ها و دکترین‌های دفاعی و هم‌چنین فعالیت‌های صلح‌آمیز فضایی را نیز در نظر آورد.

به‌نظر غربی‌ها، منع تولید موشک‌های بالتستیک در چارچوب یک معاهده‌ی غیرتبعیض‌آمیز و منع جامع تولید، توسعه و اکتساب موشک‌های بالتستیک و انهدام آن‌ها، پاسخی کوتاه به چالش امنیت ملی در قرن بیست و یکم خواهد بود.^(۳۵) به‌دلیل ارتباط منطقی موشک‌های بالتستیک با سلاح‌ها و مواد شکاف‌پذیر هسته‌ای، انعقاد معاهدات بین‌المللی منع تولید سلاح‌های هسته‌ای و انهدام آن‌ها و منع استفاده از مواد قابل شکافیت برای مصارف نظامی، به حفظ امنیت بین‌المللی در قرن بیست و یکم کمک شایانی خواهد کرد.

دیگر جنبه‌های منفی رژیم کنترل فناوری موشکی

رژیم کنترل فناوری موشکی، به جای آن‌که پی‌جوی علت تهدید صلح و امنیت بین‌المللی باشد، بر معلول تمرکز نموده است. استقرار صلح و امنیت پایدار منوط به خلع سلاح کشتار جمعی است.^(۳۶) جامعه جهانی باید خلع سلاح هسته‌ای (که تاکنون تحقق نیافته) را پی‌گیری و دنبال نماید نه آن‌که کنترل موشک‌های قابل استفاده برای پرتاب سلاح‌های کشتار جمعی را راه‌حل این معضل تلقی کند. کشورهای عضو این رژیم به‌خوبی می‌دانند که نمایاندن MTCR به‌عنوان یا به‌جای یک معاهده خلع سلاح هسته‌ای نه تنها جوابی برای معضل گسترش سلاح‌های کشتار جمعی نیست، بلکه بیش‌تر به مثابه پاک کردن صورت مسأله است.

همان‌طور که رئیس کنفرانس تمدید معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای یادآوری کرد، برای آن‌که دایمی کردن این معاهده به استمرار تعهدات نابرابر و آپارتاید هسته‌ای بین دولت‌های هسته‌ای و غیرهسته‌ای تبدیل نشود، عدم گسترش باید با خلع سلاح همراه گردد.

در کل، انتقادات و ایرادهای زیادی بر MTCR وارد است که هرگونه رویکرد مثبت کشور به سمت و سوی این رژیم را ناممکن و تهدیدآمیز می‌نماید. در کنار سایر موارد مذکور در متن، مهم‌ترین ایرادهای وارده بر این رژیم عبارتند از: تبعیض‌آمیز بودن، تحدید استفاده‌های صلح‌آمیز، جهان‌شمول نبودن و فقدان اثربخشی.

تبعیض‌آمیز بودن. همان‌طور که قبلاً گفته شد حمایت طرفداران MTCR از غیرتبعیض‌آمیز بودن آن براساس قابل قبولی استوار نیست. تأکید کشورهای جهان سوم و کمیته‌ی اول مجمع عمومی ۲۰۰۰ بر ایجاد تدابیر غیرتبعیض‌آمیز یا تدابیری غیر از MTCR به‌خوبی از عقیده آن‌ها بر نابرابر بودن آن رژیم دلالت دارد. نماینده پاکستان در این کمیته اعلام کرد:

”کسانی که حق کاربرد هزاران موشک را برای خود محفوظ نگه داشته‌اند، اکنون در پی آن هستند که کشورهای در حال توسعه را از دفاع مشروع از خود محروم سازند، جامعه بین‌المللی باید در برابر گرایش تبعیض‌آمیز مذکور به شدت مقاومت نماید.“ (۳۷)

یکی از نمودهای نابرابری MTCR، شرایط نابرابر مربوط به مشارکت است. اگر کشور داوطلب مشارکت، جزء کشورهای در حال توسعه باشد باید در زمینه توسعه موشک‌های بالستیک فعالیت نکرده باشد، ولی در مورد کشورهای توسعه‌یافته این شرط لازم نمی‌باشد. (۳۸)

تحدید مصارف و کاربردهای صلح‌آمیز فناوری موشکی. در توجیه عدم صحت ایراد مذکور گفته شده که:

”این رژیم نمی‌تواند، نباید و نمی‌خواهد از کاربردهای صلح‌آمیز فناوری موشکی جلوگیری نماید. در اسناد MTCR به روشنی آمده است که این رژیم برای تحدید برنامه‌های فضایی ملی یا همکاری بین‌المللی در بهبود این برنامه‌ها طراحی نشده است، مشروط بر آن‌که برنامه‌های مذکور در ایجاد و توسعه سیستم‌های پرتاب سلاح‌های کشتار جمعی نقش و مشارکت نداشته باشند.“ (۳۹)

مشکل بودن مرزبندی قطعی بین کاربردهای صلح‌آمیز و غیرصلح‌آمیز فناوری‌های دو یا چند منظوره اگر چه غیرقابل اجتناب است، نباید به ابزاری برای بهره‌گیری سیاسی علیه کشورهای در حال توسعه تبدیل شود. در این‌گونه موارد، اصل همان حق فعالیت دولت‌های در حال توسعه است. حق توسعه که همواره کشورهای پیشرفته از سر فرود آوردن در قبال آن خودداری کرده‌اند، نمی‌تواند این امکان را به مدعیان ظاهری صلح و امنیت بین‌المللی بدهد تا در پناه نگرانی‌های بین‌المللی - که برخی از آن‌ها در جای خود قابل بحث هستند - فرایند توسعه جهان سوم را با مانع روبه‌رو نمایند. ادعای گسترده و مستمر غرب

بر فعالیت برخی کشورهای در حال توسعه درخصوص دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، نمونه‌ای از این موارد است. این در حالی است که مدعیان مذکور خود به خوبی می‌دانند که اغلب این کشورها صرفاً در جهت توسعه اقتصادی و صنعتی که بر مقاصد غیرنظامی مبتنی است، فعالیت می‌کنند.

عدم جهان‌شمولی. اتحاد جماهیر شوروی (سابق) سال‌ها خارج از رژیم مذکور قرار داشت. بعد از سال ۱۹۸۷، به تدریج کشورهای کلیدی نظیر روسیه، اکراین و برزیل به عضویت آن درآمدند، دو قدرت موشکی دیگر یعنی چین و رژیم صهیونیستی بدون پیوستن رسمی به آن گروه، دستورالعمل آن را مورد پذیرش قرار داده‌اند اما در این خصوص نه با نقطه تماس MTCR بلکه در چارچوب یادداشت تفاهم دوجانبه با آمریکا اقدام کرده‌اند. در هر حال، هم اکنون بسیاری از کشورهای تولیدکننده اصلی موشک و فناوری موشکی، خارج از MTCR قرار دارند و از پذیرش اصول و تعهدات آن خودداری ورزیده‌اند. بنابراین، برخلاف آنچه ادعا می‌شود^(۴۰) MTCR گسترده‌ترین سند عدم گسترش موشکی و واحد بیش‌ترین پذیرش و مقبولیت بین‌المللی نیست. از طرف دیگر، تلاش دولت‌های عضو این رژیم این است که آن را تبدیل به نظامی جهانی نمایند. از این رو، در نشست مادرید در سال ۱۹۹۲، کردارنامه موشکی که ساخته و پرداخته این رژیم بود، برای تصویب اعضا ارائه شد که به وسیله بیش از ۱۰۰ کشور امضا شد. این رژیم تهدیدی عمده برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران از نظر تحدید توان فناوری موشکی (در بعد صادرات و واردات تجهیزات و فناوری) است که این موضوع شایسته تحلیل مجزاست.

فقدان اثربخشی. ایجاد یک رژیم محدود کنترل صادرات فناوری موشکی الزاماً به عدم گسترش منجر نمی‌شود، بلکه بیش‌تر به ابزاری برای تحمیل خواسته‌های یک‌سویه عده‌ای از کشورها بر اکثریت اعضای جامعه بین‌المللی تبدیل می‌گردد. به دلیل نامناسب بودن اصول این رژیم و ماهیت نابرابر آن، بیش

از ۱۶۰ کشور از پذیرش آن امتناع ورزیده‌اند. اثر مستقیم عدم جهان‌شمولی این رژیم آن است که به دلیل تهدیدهای امنیتی کشور، روز به روز بر گسترش کمی و کیفی موشک‌ها افزوده می‌شود.

به همین دلیل، MTCR فاقد اثربخشی بوده^(۴۱) هرگز قادر به تأمین جهانی‌سازی از موشک و در سطح محدود آن، عدم گسترش موشکی نخواهد بود. در واقع، اغلب شرکای این رژیم در عمل درگیر تبادل علوم، فنون و فناوری‌های موشکی هستند و از این راه، سود سرشاری را نیز کسب می‌نمایند. گزارش وزارت دفاع آمریکا نیز از اثربخش نبودن این رژیم حکایت دارد.^(۴۲)

اقدامات مستقل سازمان ملل متحد در زمینه موشک‌ها نیز گویای آن است که بیش‌تر اعضای جامعه بین‌المللی مشتاق پیدایی تدابیری مستقل از MTCR برای کنترل موشک و فناوری موشکی هستند تا بدین ترتیب، کلیه ابعاد این موضوع تبیین و تنظیم گردد. مجمع عمومی ملل متحد در قطعنامه دسامبر ۱۹۹۹^(۴۳) از دبیرکل خواست تا نظرات کشورهای عضو را درباره مسأله موشک‌ها در کلیه جهات آن جویا شود. لیکن تا اوت ۲۰۰۰ فقط شش کشور بنگلادش، هند، ایران، قطر، اردن و انگلستان به آن پاسخ مثبت داده‌اند.

جمهوری اسلامی ایران در پاسخ خویش، بر فقدان معاهدات چندجانبه ناظر بر برنامه‌های موشکی و ماهیت دوگانه فناوری اشاره کرد و در این خصوص اقدام فوری را خواستار شد، اما نخستین گام را تحقیقات بیش‌تر دبیرکل در این زمینه در حدود قطعنامه مذکور و بلکه ایجاد پانلی از کارشناسان دولتی برای بررسی راه‌حل‌های برخورد جهانی با مسأله گسترش موشک تلقی نمود. این پیشنهاد به قطعنامه کمیته اول در خصوص ایجاد گروه مطالعاتی ملل متحد در خصوص بررسی مسأله گسترش فناوری موشکی و تدابیر کنترل آن‌ها انجامید.^(۴۴) از میان اعضای MTCR تنها روسیه و آفریقای جنوبی به قطعنامه پیشنهادی ایران رأی مثبت دادند.

دبیرکل ملل متحد در طرد نظریه بازدارندگی هسته‌ای که مبنای اصلی عدم گسترش است، یادآور شد " این که کشورهای هسته‌ای همچنان اصرار می‌ورزند که سلاح‌های در دست آن‌ها موجب افزایش امنیت می‌شود در حالی که سلاح‌های در دست دیگران تهدیدی برای صلح می‌باشد، دیگر قابل قبول نیست." (۴۵) ولی جای تأسف است که ایشان در خصوص راه‌حل مشکل سیستم‌های دفاع ضد موشک عقیده دارند که "به خطر نیتادن پیشرفت‌هایی که تاکنون درباره تقلیل تعداد سلاح‌های هسته‌ای حاصل شده است، منوط به تدوین برنامه‌هایی برای تجهیز دفاع موشکی با موافقت تمام طرح‌های ذیربط است." (۴۶)

با توجه به ضروریات مالی انجام برنامه‌های دفاع ضد موشک که ۶۰ میلیارد دلار در مجموع (۴۷) و ۵ میلیارد دلار در سال (۴۸) ارزیابی شده است، بدیهی است که این گونه دیدگاه‌ها صرفاً به نفع معدودی از کشورها خواهد بود و بس.

جدول ۲ - توزیع انواع موشک‌ها در سطح جهان

دولت‌های دارای موشک‌های کوتاه برد	۲۷ دولت به همراه ۵ قدرت هسته‌ای
دولت‌های دارای موشک‌های میان‌برد	۶ دولت به همراه ۵ قدرت هسته‌ای
دولت‌های دارای موشک‌های با برد متوسط	به یقین دولت چین و احتمالاً آمریکا و روسیه
دولت‌های دارای موشک‌های دوربرد قاره‌پیما	۵ قدرت هسته‌ای

به جز ۵ کشور هسته‌ای که به‌ویژه دارای موشک‌های دوربرد هستند، ۳۳ کشور دیگر در جهان از موشک‌های بالستیک برخوردارند. از این میزان، ۲۷ کشور دارای موشک‌های کوتاه برد و در واقع با برد ۳۰۰ کیلومتر یا کم‌تر و ۶ بازیگر (رژیم صهیونیستی، عربستان، هند، پاکستان، کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران) از موشک‌های میان‌برد (۳۰۰۰ - ۱۰۰۰ کیلومتر) برخوردار هستند. چین تنها کشوری است که با داشتن حدود ۲۰ فروند موشک DF-4، از

موشک‌های با برد ۵۰۰۰-۳۰۰۰ کیلومتر برخوردار است (جدول ۲). تا زمانی که هنجاری جهانی و عام‌الشمول در منع تولید و توسعه موشک (و کنترل موشک به سبک معاهدات دوجانبه)^(۴۹) وجود نداشته باشد، نمی‌توان کشورها را از این امر بازداشت. از طرف دیگر، ساخت و پرداخت هرگونه هنجار بین‌المللی در زمینه کنترل توان موشکی باید با رعایت ماده ۵۱ منشور و حق دولت‌ها در دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی خود باشد. به همین دلیل هیچ‌گونه ترتیبات بین‌المللی اعم از سیاسی یا حقوقی نمی‌تواند دولت‌ها را از داشتن و تعقیب برنامه‌های موشکی به‌منظور دفاع محروم نماید. مادامی که تضمین امنیت ملی بر پایه حق ذاتی دفاعی دولت‌ها استوار است و امنیت دسته‌جمعی واقعی وجود ندارد، دولت‌ها مختارند دکترین‌های دفاعی خود را با در نظر گرفتن تهدیدهای امنیتی منطقه‌ای و جهانی شکل دهند منوط به آن‌که ساختار دکترین‌های دفاعی‌شان به نقض قواعد عام‌الشمول حقوق بین‌الملل نینجامد. در این راستا، جمهوری اسلامی ایران مانند سایر کشورها حق دارد برنامه موشکی خود را مناسب با ضریب امنیت منطقه‌ای دنبال نماید و از افزایش برد موشکی برای توسعه برنامه‌های صلح‌آمیز فضایی استفاده کند.

پی‌نوشت

- 1 - Brad Roberts, *“From Non - Proliferation to Antiproliferation”*, International Security 18, (Summer 1993), P. 143 et. Seq.
- 2 - Jayanth Dhanapala, *“Introduction”*, in: Isrvan Gyarmati et al., *Missile Development and its impact on global Security*, (New York, DDA), or DDA Occasional Papers, No. 2, Sep, 1999, p.1.
- 3 - Ibid., p.2.
- 4 - D. Hunter, "Missile Technology Control Regime (MTCR)", *Proliferation*, (CBW non - Proliferation, Educational Module, VUB, SIPRI and ISN, 1998 - 2000).
- 5 - Id.

۶ - دبیرکل ملل متحد در سخنرانی خویش در کالج سدار کرسر شهر آنتون ایالت پنسیلوانیا در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۷ اعلام کرد که «امنیت دیگر مفهومی کاملاً نظامی نیست بلکه انعکاس توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی، حفاظت محیط زیست، دموکراتیک شدن، خلع سلاح و رعایت حقوق بشر می‌باشد». با این حال، هنوز هم به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، ملاحظات نظامی در این مفهوم جایگاهی برتر از سایر موضوعات مورد نظر دبیرکل دارد. ر.ک به: SG/SM/6325. در خصوص مفهوم امنیت ملی در قرن بیست و یکم ر.ک به:

Jessica T. Matthews, *“National Security in the 21st Century”*, Speech Delivered to the Richard B. Russell Symposium at the University of Georgia, 25 Oct. 1999, in Carnegie Endowment for international Peace's Website. <http:// WWW.ciep.org>.

- 7 - John, Pike, *“Missile Technology Control Regime (MTCR) Chronology”*, <http://www.Fas.org/ nuke/ control/ mtcrc/ chron. htm>.
- 8 - John Pike, *“Mtcrc Texts”*, <http://www.Fas.org/ nuke/ control/ mtcrc/ text/>: and also Lora Lumpe, *“The Missile, Technology Control Regime, Coalition to*

- Reduce Nuclear Dangers*”, in: Ballistic Missile Defence in Perspective, edited by Joseph Cirincione and Frank Von Hippel, <<http://www.Fas.org/>>.
- 9 - Department of Foreign Affairs of the South African Government, "MRCR", (30 May 2001), Website. p. 4. Para.j.
- 10 - Guidelines for Sensitive Missile - Relevant Transfers, of MTCR's Guidelines, Para. 3.
- 11 - Supra. n.9, p.4, Para. 1.
- 12 - Id., pp.4-5, para. J. and Deborah Ozga, “A *chronology of the MTCR*”, Non - Proliferation Review, (Winter 1994), p.66.
- 13 - Supra n.8.
- 14 - Istvan Gyarmati, “*The Future of the Missile Technology Control Regime*”, in: Supra n.3, pp. 5-6.
- ۱۵ - یکی از دلایل این مشکل آن است که اساساً «دفاعی با تهاجمی» بودن برنامه‌های موشکی، مفاهیمی تعریف نشده‌اند که هر کشور ممکن است از ظن خود آن را تعبیر نماید. ضمن آن که ممکن است آنچه برای یک کشور «دفاعی» است برای سایرین «تهاجمی» تلقی گردد. در گذر زمان نیز دیدگاه کشورها پیرامون کاربرد و اوصاف آن‌ها دچار دگرگونی می‌گردد.
- 16 - Supra n. 15, pp. 8-9.
- ۱۷ - باشگاه لندن، گروه عرضه کنندگان هسته‌ای و کمیته زانگر در خصوص علوم، فنون و فناوری هسته‌ای فعالیت می‌کنند گروه استرالیا، در زمینه تحدید صادرات علوم و فناوری شیمیایی و بیولوژیک ایجاد شده است.
- 18 - Supra n. 15, p.6.
- 19 - “*MTCR*”, 15 Sep. 1997, <<http://www.Fas.org/>>.
- 20 - Supra. n. 15. pp. 7-8.
- 21 - Id., p. 7.
- 22 - Id., p. 8.
- 23 - Id., p. 7.
- ۲۴ - این اصل که نتیجه مستقیم اصل حاکمیت دولت‌هاست، همیشه قابل اعمال نبوده و در این خصوص نظرات مختلفی وجود دارد که در حاشیه رأی مشورتی ۱۹۹۶ دیوان بین‌المللی دادگستری پیرامون مشروعیت تهدید با کاربرد سلاح‌های هسته‌ای، به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

- 25 - Supra n. 15. p.7.
- 26 - Justin Anderson, "*Ballistic Missile Arsenals in the Middle East*", Proliferation Brief, Vol. Iv, No. 3, 15 March 2001, <<http://www.Giel.Orgnepp.>>; and Proliferation: Threat and Response, office of the U.S. Secretary of Defence, Jan. 2001.
- 27 - Id. p.3.
- 28 - Kapil kak, "*Missile Proliferation and international Security*", in Supra n.3.p.30.
- 29 - Joseph Cirincion, "*How Effective is the Missile Technology Control Regime?*" Non - Proliferation Project, Vol. IV, No. 07, April, 2001.
- 30 - Alastair Johnston, "*Prospects for Chinese Nuclear Force Modernization: Limited Deterrence Versus Arms Control*", China Quarterly 1996, p. 575.
- 31 - Wang Qun, "*The missile Threat: Perceptions and prescriptions*", in: Supra n. 3, pp. 49 - 50.
- 32 - Joseph Cirincione, "*The Political and Stratetic Imparatives of National Missile Defenec*", Presentation to the 7th ISODARCO Beijing Seminar on Arms Control, Xi's Eepublic of China, oct. 8 - 12, 2000, p.12.
- 33 - Id.
- 34 - Aaron karp, "*The MTCR, the post - modern state and deterrence*", in: Super n. 3, pp. 43 - 44.
- 35 - Edmmundo Fujita, "*No place for Missile Programmes in South America*", in: supra n. 3. p. 15.
- 36 - "Promotion of Nuclear - Weapon - Free Status of Southern Hemisphere called for in Draft Resolution Approved by First Committee, UN Press Release, CA/DIS/3192. 31 oct. 2000; UNGA Res. 55/33A; Jenni Rissanen et, al., "First Committee Report", Disarmament Diplomacy, No. 52, Nov, 2000.
- 37 - Lora Lumple, op.cit, p.1.
- 38 - Istvan Gyrmati, op.cit., p.8.
- 39 - Joseph Cirinciion, op.cit., p.2.
- 40 - Mark Smith, "MTCR and the Future of Ballistic Non - Proliferation, Disarmament Diplomacy, 2002, No. 54.

- 41 - Proliferation: Threat and Responses, Supra n. 32.
- 42 - UNGA Res/54/54/F, Dec. 1999.
- 43 - UNA/ 55/116/Add.I, 11 Aug. 2000.
- 44 - Kofi A. Annan, We the Peoples: The Role of the United Nations in the 21st Century, (New York, UN., 2000), p.53, Para. 249.
- 45 - Id., P. 53, Para. 259.
- 46 - Joseph Cirinocion, op.cit., p.1.
- 47 - Joseph Cirinocione, "*Missile - Defence exponents are just ignoring reality*", 2000 Philadelphia Newspapers Inc., <<http://www.ciep.org>>.,p.2.
- 48 - See Joseph Cirinocione, "*Making Sense of Missile Defence*", Foreign Service Journal, Nov. 2000. <<http://www.ciep.org>>.

۴۹ - معاهده نیروهای هسته‌ای با برد متوسط یا Intermediate - Nuclear Forces Treaty (INF) در سال ۱۹۸۷ بین ایالات متحده و شوروی برای امحای کامل این دسته از موشک‌ها منعقد شد. در صورتی که موشک تائپو دونگ - ۲ (Taepo Dong -2) کره شمالی مراحل آزمایش خود را به صورت موفقیت‌آمیز طی کند، دیگر چین تنها کشور دارنده این موشک‌ها نخواهد بود. البته بعید به نظر می‌رسد که آمریکا و شوروی نیز در عمل به معاهده IINF آنقدر پایبند بوده‌اند که بدون توجه به موشک‌های مشابه چین، کلیه موشک‌های مذکور در زرادخانه‌های خویش را نابود کرده باشند. درخصوص معاهده IINF ر.ک.به:

Ellit et al., Arms Control, Disarmament and International Security Dictionary , (OXFord, Clio Press Ltd., 1987), pp.

بررسی تطبیقی الگوهای امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران

نویسنده: سید رضا صاحبی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۴/۲۵

تاریخ تأیید مقاله: ۸۶/۵/۱۶

صفحات مقاله: ۶۹-۱۰۱

چکیده

جمهوری اسلامی ایران به لحاظ موقعیت امنیتی منطقه‌ای در میان چهار حلقه امنیتی با ویژگی‌های متفاوت قرار گرفته است. تفاوت‌های موجود جنبه ماهیتی داشته و جمهوری اسلامی ایران ناگزیر است برای تدوین دیپلماسی و سیاست دفاعی و امنیتی، ویژگی‌ها و تفاوت‌های محیط امنیتی پیرامونی را مورد کنکاش قرار دهد. خلیج فارس در بخش جنوبی، حلقه موسوم به شامات در غرب، آسیای مرکزی و قفقاز در شمال و مجموعه کشورهای شرق شامل افغانستان، پاکستان و هند، این چهار حلقه را تشکیل می‌دهند.

در این نوشتار ابتدا جنبه‌های نظری الگوهای امنیتی منطقه‌ای و تعاریف مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای مبتنی بر نظرات باری بوزان بیان می‌شود و در ادامه ویژگی‌های هر یک از مجموعه‌ها و حلقه‌های امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس به تفاوت‌های ماهوی محیط امنیتی جمهوری اسلامی پرداخته می‌شود و در نهایت این نتیجه به دست می‌آید که الگوهای امنیتی در بخش‌های شمال و شرق کشور بیش‌تر جنبه مشارکتی دارد و در بخش‌های غرب و جنوب الگوهای هژمونیک غالب است. بدین ترتیب با ایجاد خطی فرضی از شمال غرب به جنوب شرق کشور می‌توان

۱ - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل، پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع).

سیاست‌های دفاعی و امنیتی را با توجه به الگوهای متفاوت موجود تدوین نمود.

* * * * *

کیلد واژگان

محیط امنیتی، خلیج فارس، شامات، آسیای میانه و قفقاز، الگوهای امنیتی، قطب آسیایی، پیمان‌های امنیتی و دفاعی، سیاست دفاعی

مقدمه

چه‌گونگی ارتباط میان هر کشور با همسایگان و محیط امنیتی پیرامونی، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های سیاست‌گذاران امور دفاعی و امنیتی است. جمهوری اسلامی ایران نیز از این امر مستثنی نیست. به دلیل اهمیت فراوان موقعیت جغرافیایی، سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی ایران و تنوع مسائل امنیتی در اطراف ایران که هر یک دارای ویژگی‌های خاص خود است، بازشناسی محیط پیرامونی به لحاظ مسائل امنیتی و دفاعی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. چنان‌چه تفاوت‌های موجود در الگوهای امنیتی منطقه‌ای مورد توجه قرار نگیرد، سیاست‌گذاری‌ها نیز با مشکل مواجه خواهند شد.

در این نوشتار سعی شده است ضمن بررسی ویژگی‌های مجموعه‌های امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران، الگوهای امنیتی حاکم بر آن شناخته و تفاوت‌های ماهوی آن روشن شود. به عبارت دیگر، در این مقاله به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که چه حلقه‌ها و مجموعه‌های امنیتی در اطراف جمهوری اسلامی ایران وجود دارند؟ ویژگی‌های هر یک از این حلقه‌ها چیست؟ و در نهایت این که در هر یک از این مجموعه‌ها چه الگوهایی حاکم است و تفاوت این الگوهای امنیتی چیست؟

مفروض اصلی این است که الگوهای امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران یکسان نیست و به لحاظ ماهوی متفاوت هستند. بر این اساس تفاوت‌ها مورد بررسی و دسته‌بندی قرار خواهند گرفت.

مجموعه امنیتی منطقه‌ای

”تعدادی از کشورها که در یک حوزه جغرافیایی مشخص، مرتبط و نزدیک یا در پیرامون هم قرار دارند و حفظ امنیت یکی به منزله حفظ امنیت سایرین بوده و همچنین تهدید یک عضو به مثابه تهدید سایر اعضا تلقی شود، مجموعه امنیتی را تشکیل می‌دهند.“

این تعریف توسط باری بوزان به‌عنوان مبدع مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای ارائه شده و دارای ویژگی‌ها و شاخصه‌های زیر است:

الف) حوزه جغرافیایی مشترک: یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای کشورهایی را شامل می‌شود که به لحاظ جغرافیایی نزدیک هم باشند و در محیطی یکسان قرار گرفته باشند.

ب) منافع مشترک: چنین کشورهایی از منافع یکسان برخوردارند به‌نحوی که تأمین منافع هر عضو به منزله تأمین منافع اعضای دیگر است؛ این منافع می‌توانند از ابعاد نظامی و امنیتی فراتر رفته و ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را نیز در بر گیرند.

ج) تهدیدات مشترک: هم‌چنان‌که منافع کشورهای عضو مشترک است، تهدیدات نیز از جانب عناصر خارجی می‌تواند مشترک باشد. این تهدیدات در اشکال مختلف و به فراخور محیط جغرافیایی و ژئوپلیتیک، شکل حکومت‌ها و نحوه تعامل آن‌ها با محیط پیرامونی و فراپیرامونی توسعه می‌یابند.

به‌علاوه، برخی از مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای خود به زیر مجموعه‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شوند که به‌صورت خاص امنیت آن‌ها به هم گره خورده

است. قدرت‌ها و عناصر خارجی در شکل‌گیری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای نقش مؤثری دارند، به طوری که برخی مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای صرفاً به دلیل استراتژی قدرت‌های خارجی شکل می‌گیرند؛ مانند همه کشورهای که از ناحیه اسرائیل مورد تهدید واقع می‌شوند. در این مثال، کشورهای خاورمیانه (بدون احتساب رژیم صهیونیستی) مجموعه امنیتی و کشورهای همسایه فلسطین اشغالی زیر مجموعه امنیتی منطقه‌ای محسوب می‌شوند.^۱

باری بوزان سطح تحلیل مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای را به سطوح پنج‌گانه‌ی نظامی، زیست محیطی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تقسیم‌بندی می‌کند، در بخش نظامی دولت هنوز مهم‌ترین موضوع امنیت و حاکمان مهم‌ترین بازیگران هستند، زیرا تنها آنان حق مشروع کاربرد زور را در اختیار دارند.^۲

بر مبنای مدل طراحی شده در مرزهای امنیتی و جغرافیایی جمهوری اسلامی ایران می‌توان نشانه‌هایی از تنوع در ۴ حوزه جغرافیایی امنیتی را مورد ملاحظه قرار داد:

- ۱ - حلقه امنیتی در حوزه خلیج فارس شامل کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس
- ۲ - حلقه امنیتی غرب ایران با محوریت کشورهای عراق، سوریه، لبنان و اردن
- ۳ - حلقه امنیتی آسیای مرکزی و قفقاز
- ۴ - حلقه امنیتی شرق ایران بر مدار کشورهای افغانستان، پاکستان و تأکید بر نقش هند.

1 - Regions and Powers: the Structure of International Security . Barry Buzan and Ole Waver, 2003, p.71.

۲ - باری بوزان، اولی ویور، پاپ دو ویلد، ص ۸۵.

برخی از کشورها نیز باید به صورت مستقل مورد توجه قرار گیرند، مثلاً ترکیه در بخش غربی و هند در بخش شرقی کشور باید به تنهایی مورد بررسی قرار گیرند، زیرا در قالب مجموعه‌های امنیتی شرق یا غرب قرار ندارند. پیش از پرداختن به ویژگی‌های هر یک از حوزه‌های چهارگانه لازم است الگوهای امنیتی منطقه‌ای از ابعاد نظری مورد بررسی قرار گیرد تا با توجه به خصوصیات هر یک از الگوهای منطقه‌ای، ماهیت متفاوت آن‌ها نیز روشن شود.

الگوهای امنیتی منطقه‌ای

با توجه به تحولات منطقه‌ای چند سال اخیر و هم‌چنین ویژگی‌ها و مؤلفه‌های محیط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران، در این بخش به تبیین مهم‌ترین الگوهای امنیتی قابل طرح برای منطقه و محورهای اصلی آن‌ها پرداخته می‌شود.

الف) الگوی سیاست واقع‌گرایانه رقابتی^۱

این الگو بر پایه تهدیدات آشکار و نهان نظامی استوار است. اما وجود این تهدیدات به معنی نادیده انگاشتن حاکمیت، منافع ملی و نگرانی‌های امنیتی سایر بازیگران نیست. در این الگو، ترکیبی چند قطبی از کشورهایی وجود دارد که دارای روابطی سیال و براساس سود و زیان مقطعی هستند که در طول زمان ممکن است تغییر کند. در این الگو، منطق موازنه قوا پذیرفته شده و به‌طور کلی هیچ کشوری به طور دائم دوست یا دشمن شناخته نمی‌شود. در مورد همه کشورها، سطوح مختلفی از منافع مشترک یا متعارض وجود دارد و وجوه مشترک

۱ - منوچهر محمدی، آینده نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۸۳.

تقریباً به همه کشورها در هر منطقه‌ای اجازه می‌دهد که براساس شرایط روز با یکدیگر متحد شوند. به موجب الگوی مزبور، شیوه موازنه قوای سستی برای مدیریت مسائل امنیتی با توجه به برداشته‌های زیر نتیجه بهتری می‌تواند ارائه دهد:

- کشورها تا حدی دارای ارزش‌ها و منافع مشترکی هستند و از این رو، تعریف‌های مشابهی از امنیت و ثبات ملی دارند.
- کشورها به‌طرف مقابل خود اطمینان دارند و به نام گسترش مجموعه خاصی از ارزش‌ها، نظم موجود را بر هم نمی‌زنند.
- کشورها به موجودیت مختار و مستقل دیگر بازیگران احترام می‌گذارند.
- وجود جنبش‌ها و ایدئولوژی‌های فراملی و داخلی نقش کانونی کشورهای مستقل به‌عنوان بازیگر اصلی را نفی نمی‌کنند.
- اولویت‌های سیاسی کشورها به طور معقولی قابل پیش‌بینی و در طول زمان ثابت است و همین امر باعث اعتمادسازی می‌شود.^۱

این الگو به لحاظ نظری در قالب نظریه رئالیسم قرار می‌گیرد. ریشه‌های تاریخی و نظری واقع‌گرایی یا رئالیسم به‌عنوان پارادایم مسلط درک روابط و سیاست بین‌الملل در دوران جنگ سرد، این نظریه را نسبت به استمرار و ماهیت همکاری میان دولت‌ها بدبین کرده است. رئالیسم سستی یا رئالیسم مبتنی بر دیدگاه مورگنتا، از نظر فلسفی و انسان‌شناختی مفروضات خود را از نظریه‌ای برگرفته است که می‌گوید در نبود امنیت انسان (بازیگر) گرگ انسان است. نظام و روابط بین‌الملل از نظر واقع‌گرایان این‌گونه بوده و در آن یک اقتدار برتر و نهایی مثل دولت جهانی وجود ندارد که با به‌کارگیری مشروع خشونت امنیت را

۱ - دکتر محمود واعظی. مقاله رویکرد امنیتی ایران در محیط پیرامونی. سایت Bazyab

برقرار کند. پس چون ماهیت نظام بین‌الملل در اصل آنارشیک (فقدان حاکمیت برتر) است، لذا بازیگران آن همواره در یک فضای ناامن و مملو از خطر و تهدید بسر می‌برند و چون دیگر بازیگران هم مثل آن‌ها هستند، لذا اعتماد نکردن به دیگران یکی از اصول بنیادین زندگی در چنین نظامی است. عقلایی نیست که دولت تأمین امنیت و بقای خود را به دیگر بازیگران یا نهادهای بین‌المللی مانند جامعه ملل یا سازمان ملل واگذار کند. زیرا همان‌گونه که ماکیاولی گفته است دوست امروز می‌تواند دشمن فردا باشد.^۱ رئالیست‌ها برای اثبات این ادعای خود از نظر تاریخی به سرنوشت کشورهای اشاره می‌کنند که با اعتماد بی‌مورد به دیگران باعث نابودی دولت و ویرانی کشور شده‌اند.

در کنار اصل آنارشی در نظام بین‌الملل که رفتارهای خاصی از جمله عدم اعتماد به دیگران را به دولت‌ها دیکته می‌کند، اصل عقلانیت یا خرد دولت^۲ ایجاب می‌کند دولت‌ها در چنین نظامی به دنبال منافع و افزایش قدرت خود باشند. در دیدگاه رئالیسم سنتی اصلی‌ترین بازیگر نظام بین‌الملل، دولت است. بازیگران دیگر از نظر مشروعیت و قدرت پایین‌تر از دولت قرار دارند. صورت‌بندی ارائه شده از نظریه رئالیسم ساده‌ترین و مرسوم‌ترین صورت‌بندی است که بیش‌تر حالت نظری دارد تا عملی. به عبارت دیگر، نوعی نگاه خیلی بدبینانه به ماهیت دولت و نظام بین‌الملل دارد که با انتقادهای زیادی در چند دهه گذشته مواجه شده است. پیامد این انتقادات ظهور نظریه نورئالیسم یا رئالیسم ساختاری کنت و *التز* بوده که در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل ارائه شده است. این نظریه بخشی از ضعف‌های نظریه سنتی رئالیستی را جبران کرده و تلاش

۱ - تیم‌دان و برایان اشمیت، «رئالیسم» در جهانی شدن سیاست روابط بین‌الملل در عصر نوین. ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران؛ موسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۳۲۶.

2 - Raison d'état

می‌کند نظریه‌ای به مراتب علمی‌تر از رئالیسم سنتی ارائه دهد. در حالی که به نظر می‌رسد در واقع‌گرایی سنتی اهمیت ساختار کم‌تر از اهمیت کارگزار (دولت) است، در رئالیسم ساختاری این حالت برعکس می‌شود. یعنی از نظر والتز رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل بیش‌تر از آن که تابع اراده و خواست آن‌ها باشد، متأثر از ماهیت ساختار نظام بین‌الملل است.^۱

ب) الگوی هژمونیک

الگوی دوم برای ایجاد چارچوب امنیتی منطقه‌ای، الگوی هژمونیک است که براساس غلبه منافع یک مجموعه از کشورها بر دسته‌ای دیگر و کاربرد عملیاتی ابزاری نظامی و اقتصادی برای اعمال سیاست بازدارندگی طراحی می‌شود. براساس این الگو، صف دوستان و دشمنان از یک‌دیگر تفکیک می‌شود. الگوی امنیت و ثبات هژمونیک بر مؤلفه‌های مختلفی استوار است:

- دیپلماسی برپایه عمل انجام شده
- احساس بی‌نیازی قدرت هژمون به هم پیمان یا هم پیمانانی از میان دیگر قدرت‌ها؛ یک‌جانبه‌گرایی و تکیه قدرت هژمون بر توانایی‌ها و راهکارهای خود برای حل مسائل منطقه‌ای یا جهانی
- تکیه قدرت هژمون به ابزارهای نظامی و اقتصادی (قدرت سخت) در پیشبرد اهداف
- نیاز قدرت هژمون به رژیم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای پاسداری از منافع خود و نیز پیش‌گیری از خطراتی که می‌تواند متوجه نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک باشد.

۱ - رحمن قهرمانپور: چارچوب نظری همکاری و اتحاد در سیاست خارجی، بخش نظری پروژه استراتژی ج.ا.ا. در پیمان‌های دفاعی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۶.

این الگو بعد از ۱۱ سپتامبر از سوی ایالات متحده در منطقه تعقیب می‌شود. هدف ایالات متحده از استقرار الگوی امنیتی ثبات هژمونیک را می‌توان در راستای هدف‌های آن کشور در سطح جهانی و رقابت قدرت‌های جهانی برای تسلط بر این منطقه دانست. در این الگو، افزایش استفاده از زور در شکل‌دهی به ساختار امنیتی منطقه و حضور حجم وسیعی از نیروهای نظامی اولویت دارد و با تفکیک کشورهای دوست و هم‌پیمان و کشورهای دشمن، از حداکثر ابزارها و توانمندی‌ها برای اعمال فشار و تضعیف کشورهای غیر همکار استفاده می‌شود.

ج) الگوی امنیتی مشارکتی

این الگو نگاه متفاوتی به سیاست بین‌الملل دارد و تفکر اصلی و مرکزی حاکم بر آن عبارت از این است که همه کشورها می‌توانند امنیت نسبی را از طریق پذیرفتن تعهدات متقابل درخصوص محدود کردن توانایی‌های نظامی برای خویش تأمین کنند. در این رویکرد امنیتی تنها دوستان و متحدان حضور نمی‌یابند بلکه فرض بر این است که دشمنان همان محدودیت‌های فنی را بر رفتار خود خواهند پذیرفت که دوستان می‌پذیرند و این کار به‌رغم وجود بی‌اعتمادی متقابل، امری شدنی است. هم‌چنین فرض بر این است که این محدودیت‌های قانونی و فنی، امتیازات متقابلی را نیز در بر خواهد داشت. این رویکرد کشورها را به دوست، متحد و دشمن تقسیم نمی‌کند، اما تهدیدات علیه همه بازیگران مساوی است و همه شرکا خواستار امنیت متقابل هستند. این رویکرد بیش از آن‌که یک مجموعه از فرمول‌ها را پیرامون چگونگی ایجاد نظام‌های امنیت منطقه‌ای مطرح کند، یک فرایند تدریجی را دربر می‌گیرد که درصدد شکل دادن به گرایش‌های سیاست‌سازان دولت در مورد امنیت است و بدیل‌هایی برای تعریف امنیت در مقابل تمرکز محدود صرفاً نظامی ارائه می‌کند. این رویکرد برای تسهیل پیوند بین طیف وسیعی از مسائل سیاسی - اقتصادی و اجتماعی طراحی شده و در صدد

ایجاد اعتماد بین دولت‌های منطقه‌ای از طریق بحث، مذاکره، همکاری و توافق است. توسعه امنیت مبتنی بر همکاری فرایندی تکاملی است و به‌وسیله طرحی بزرگ هدایت نمی‌شود، بلکه از طریق ایجاد مجموعه‌ای از ابزارها که به گونه‌ای مجزا به اصول امنیت مبتنی بر همکاری کمک می‌کنند، به‌دست می‌آید. رویکرد امنیت مشارکتی به شنیده شدن صداهای غیردولتی نیز توجه دارد و علاوه بر تأکید بر توسعه، رسم گفت‌وگو و همکاری میان دولت‌های منطقه‌ای، گفت‌وگوهای امنیتی غیر رسمی میان عناصر غیردولتی مانند نخبگان و دانشگاهیان را نیز مدنظر قرار می‌دهد. از این رو، رویکرد مذاکره در جهت تشویق امنیت مبتنی بر همکاری و مشارکت علاوه بر بازیگران ملی، بازیگران و صداهای فروملی را نیز در یک سطح پایین‌تر و مکمل مورد توجه قرار می‌دهد.^۱

گرایش لیبرال در نظریه‌های روابط بین‌الملل نزدیکی زیادی به این الگو دارد. گرایش لیبرال و در دوران کنونی نو لیبرالیسم، برخلاف رئالیسم نگرشی خوش‌بینانه به روابط بین‌الملل دارد. بر اساس این نظریه، آموزش‌پذیری آدمی می‌تواند نهاد شرور وی را تحت کنترل درآورد.

(نو) لیبرال‌ها معتقدند بازیگران اصلی روابط و سیاست بین‌الملل دولت‌ها هستند، اما این به معنای نادیده گرفتن نقش و اهمیت سایر بازیگران نظیر شرکت‌های چند ملیتی یا سازمان‌های غیردولتی نیست. این بازیگران هم می‌توانند در موارد مرتبط با حوزه فعالیت آن‌ها مؤثر واقع شوند. در کنار این شباهت، تفاوت عمده نگرش لیبرالیستی به دولت با نگرش رئالیستی در این است که لیبرالیسم اساساً برای دولت هویت مستقلی قایل نیست و آن را فاقد هویت مستقل از جامعه می‌داند. دولت صرفاً کارگزاری در خدمت رفاه و امنیت جامعه

۱ - دکتر محمود واعظی. مقاله رویکرد امنیتی ایران در محیط پیرامونی، همان.

است. لذا منافع و اهداف دولت اساساً منافع جامعه و گروه‌های ذی‌نفوذ و صاحب قدرت در آن است.

ماهیت دولت از نظر (نو) لیبرالیست‌ها در نوع رفتار آن در نظام بین‌الملل تأثیرگذار است. دولت‌هایی که در عرصه داخلی مردم خود را سرکوب می‌کنند در عرصه خارجی هم تمایل به رفتار تهاجمی و جنگ‌طلبی دارند. برعکس، نظامی‌های دموکراتیک یا دولت‌های دموکراتیک تمایل بیشتری به رفتار صلح‌طلبانه در نظام بین‌الملل دارند. تمایل دولت‌های اقتدارگرا به همکاری با دولت‌های دموکراتیک به مراتب کم‌تر است و آن‌ها ترجیح می‌دهند با دولت‌های هم‌نوع خود بیش‌تر همکاری کنند. همکاری دولت‌های دارای ماهیت نزدیک به هم با یکدیگر تصادفی نیست.^۱

هر چند در مورد دولت‌های اقتدارگرایی چون هیتلر یا صدام این رفتار مصداق دارد، لیکن در برخی موارد دولت‌ها در نظام داخلی از الگوهای دموکراتیک و در نظام آنارشیک بین‌الملل از الگوهای اقتدارگرایانه پیروی می‌کنند. مهم‌ترین نمونه آن رفتار آمریکا در سطح بین‌الملل به‌ویژه پس از جنگ سرد است. اقدامات نظامی آمریکا در مقاطعی مانند جنگ‌های خلیج فارس یا اقداماتی که در آمریکای جنوبی از خود بروز داد همگی جنبه‌ای اقتدارگرا داشت، در حالی که آمریکا خود را در بعد داخلی کشوری دموکراتیک می‌داند. به نظر می‌رسد این قیاس که در نگرش لیبرالیستی وجود دارد و بر اساس آن معتقدند هر دولتی که در ابعاد داخلی دموکراتیک بود در سطح بین‌الملل هم دموکراتیک رفتار خواهد کرد با نقد جدی مواجه است.

۱ - رحمن قهرمانپور، همان.

ویژگی‌های حلقه‌های امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران

خلیج فارس

جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، عراق، امارات متحده عربی، بحرین، عمان، قطر و کویت کشورهایی هستند که در گردهاگرد خلیج فارس قرار دارند. این منطقه به‌عنوان اصلی‌ترین منبع تولید نفت جهان از اهمیت ویژه ژئوپلیتیکی و استراتژیکی برخوردار است. کشورهای عربی واقع در حاشیه جنوبی خلیج فارس بر اساس مشترکات ناسیونالیسم عربی و منافع نزدیک به هم از اشتراکات و سابقه همکاری بیش‌تری برخوردارند. یکی از دلایل تأسیس شورای همکاری خلیج فارس نیز همین اشتراکات به‌شمار می‌رود. از جمله اقدامات عمده‌ای که در این منطقه برای شکل‌دهی یک بلوک دفاعی و امنیتی بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس صورت گرفت تشکیل نیروی سپر جزیره و به‌دنبال آن برگزاری مانورهای مشترک دریایی با قدرت‌های فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا و انگلیس بوده است. به محض غلبه ایران بر عراق در مقطع آزادی خرمشهر، شورای همکاری خلیج فارس نیروی سپر جزیره را تشکیل داد. این نیرو متشکل از ۶۰ الی ۱۰۰ هزار نفر با عنوان شاخه نظامی شورای همکاری کار خود را آغاز کرد. شورای همکاری خلیج فارس پس از حمله عراق به ایران با فاصله کوتاهی تشکیل شد و از ابتدا در پی برقراری یک پیمان امنیت جمعی بود اما به دلیل ماهیت نظام بین‌الملل در آن زمان که نظامی دو قطبی بود ترتیبات امنیتی نیز متأثر از فضای عمومی بین‌الملل و با تأثیرات مستقیم بلوک شرق همراه بود، و ایجاد اتحادی نظامی در قالب منطقه کار آسانی به‌شمار نمی‌رفت. با این حال، با پشتیبانی انگلیس در ۲۲ اسفند ۱۳۵۹ سران شش کشور عربی منطقه خلیج فارس در ریاض تشکیل جلسه دادند و در ۲۶ اسفند همان سال با انتشار

بیانیه‌ای رسمی موجودیت شورای همکاری را به‌طور رسمی اعلام کردند.^۱ در این منطقه سه اتفاق تاریخی به‌عنوان نقاط عطف به‌شمار می‌روند که هر یک تأثیر فراوانی بر ترتیبات امنیتی منطقه برجای نهادند.

وقوع انقلاب اسلامی ایران اولین این اتفاقات است که موجب شد با خارج شدن ایران از بلوک غرب و دکترین دو ستونی نیکسون اوضاع منطقه دچار دگرگونی شود و به فاصله‌ای کوتاه با شروع جنگ عراق علیه ایران دسته‌بندی‌های نظامی و امنیتی شکل جدیدی به‌خود گیرد و کشورهای حاشیه خلیج فارس ضمن تعامل و همکاری و همگرایی با یکدیگر، دست قدرت‌های فرامنطقه‌ای را نیز در این منطقه باز بگذارند و جبهه‌ای بزرگ علیه جمهوری اسلامی ایران تشکیل شود. در این دوره، عمده فعالیت کشورهای حاشیه خلیج فارس همراهی با آمریکا و حمایت از عراق و برگزاری مانورهای مشترک و در موضعی مخالف با جمهوری اسلامی ایران بوده است.

نقطه عطف بعدی فروپاشی شوروی و به‌دنبال آن بلوک شرق بود که نه تنها منطقه بلکه جهان را با تغییرات عمده‌ای مواجه ساخت و با حمله عراق به کویت وضعیت ترتیبات امنیتی منطقه‌ای شکل جدیدی یافت و کشورهای حاشیه خلیج فارس با همکاری قدرت‌های بزرگ بین‌المللی علیه عراق هم‌پیمان شدند. این دوره تقریباً حدود ده سال طول کشید و تا اشغال عراق توسط آمریکا ادامه یافت. موضع ایران در این دوره بی‌طرفی و عدم حمایت از طرفین درگیر بود.

نقطه عطف بعدی حادثه یازدهم سپتامبر است که پس از آن افغانستان و عراق توسط آمریکا و متحدانش اشغال شد و حضور این کشور در منطقه از سطح آب‌ها گذشت و نیروهای آمریکا در عراق و افغانستان حضور یافتند، اما

۱ - سیدرضا صاحبی، مقاله رزمایش، آمادگی دفاعی و بازدارندگی، شماره ۴۳ فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی.

هم‌چنان کشورهای حاشیه خلیج فارس هم‌پیمان با قدرت‌های فرامنطقه‌ای بودند و امکانات خود را برای اشغال عراق در اختیار آمریکا قرار دادند. هرچند در شرایط کنونی و پس از ناکامی آمریکا در رسیدن به اهدافش در عراق و هم‌چنین شکست رژیم صهیونیستی در جنگ ۳۳ روزه و احساس خطر کشورهای عربی که متهم به نزدیکی به تروریسم هستند زمینه برای ترتیبات جدیدی در منطقه و نزدیکی جمهوری اسلامی ایران به کشورهای منطقه بیش‌تر فراهم است، اما ترتیبات امنیتی منطقه هم‌چنان از مؤلفه‌های الگوی هژمونیک برخوردار است.

از هنگام جنگ عراق علیه ایران، ایالات متحده آمریکا با حضور نظامی توسط ناوگان دریایی و هوایی خود در آب‌های خلیج فارس زمینه‌های حضور دائمی و پررنگ خود را در این منطقه فراهم آورد. برخی از کشورهای اروپایی نیز طی این مدت به‌ویژه در مقاطع حساسی مانند جنگ‌های اول و دوم خلیج فارس آمریکا را همراهی نمودند، اما حضور آن‌ها مقطعی و بر اساس منافع خاص و سهم‌خواهی‌های موردی بوده است. توانایی آمریکا برای انتقال نیروهای خود در خلیج فارس همان‌طور که در جنگ‌های گذشته با افغانستان و عراق نمود داشته است و هم‌چنین پایداری حضور این کشور نزدیک به سه دهه متوالی و اقدامات نظامی گسترده در این حوزه موجب شده است ترتیبات امنیتی خلیج فارس جنبه هژمونیک به‌خود گیرد. هر چند آمریکا در کشورهای افغانستان و عراق حضور مستقیم دارد و در بسیاری از کشورهای منطقه پایگاه نظامی دایر کرده است، ولی باید توجه داشت تصویر هژمونیک از منطقه خلیج فارس تنها مبتنی بر حضور صوری و تجهیزات نظامی این کشور نیست، بلکه ماهیت متفاوت این حضور موجب می‌شود مؤلفه‌های الگوی هژمونیک در این حلقه امنیتی بروز یابد. حضور نظامی در کنار قلب انرژی جهان و استفاده از قدرت برتر برای اعمال نظر و اراده سیاسی و هم‌چنین قائل شدن منافع برای خود، منجر

به عملکردی می‌شود که مطابق با مؤلفه‌های هژمونیک است. هم‌چنین یکی از عوامل تبدیل شدن آمریکا به قطبی تأثیرگذار و دست اول در سطح بین‌الملل، حضور در منطقه خلیج فارس و در دست گرفتن نبض انرژی جهان است. بنا بر این منفعی که این کشور برای خود در سطح جهان قائل است ایجاب می‌کند در این زمینه تلاش و حضور گسترده‌ای به عمل آورد. موفقیت‌های اولیه در اقدامات نظامی، ادامه حضور هژمونیک این کشور را توجیه نموده است. فارغ از این‌که میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهایی چون افغانستان و عراق تفاوت‌های ماهوی فراوانی وجود دارد و چنین نسخه‌هایی، نتایج مورد نظر را برای آمریکا به ارمغان نمی‌آورد، بر این امر تأکید می‌شود که ماهیت حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس ماهیتی برتری‌جویانه و هژمونیک است و جمهوری اسلامی ایران باید بر این اساس سیاست‌ها و برنامه‌های دفاعی و امنیتی خود را در حوزه خلیج فارس طراحی نماید.

شامات

شامات کشورهایی هم‌چون عراق، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین و رژیم اشغالگر قدس را در برمی‌گیرد. اهمیت این منطقه به قدری زیاد است که در ادبیات سیاسی امروز گاهی منطقه شامات با خاورمیانه یکی تلقی می‌شود. توجه خاص کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای به شامات ریشه در اهمیت استراتژیک این منطقه دارد. شامات در استراتژی جهانی قدرت‌های بزرگ و مخصوصاً آمریکا جایگاه خاصی دارد. در سند امنیت ملی آمریکا، در سال ۲۰۰۲، اشاره شده است که موقعیت آمریکا در نظام بین‌الملل به موقعیت این کشور در خاور میانه گره خورده است. مجاورت شامات با خلیج فارس به‌عنوان اصلی‌ترین منبع تولید نفت در جهان از یک‌سو و نیز مدیترانه جنوبی به‌عنوان محل تلاقی امنیت اروپا و امنیت خاورمیانه از سوی دیگر باعث شده که توازن

قوای شامات استراتژی جهانی قدرت‌های بزرگ را هم تحت تأثیر قرار دهد. این توازن قوا طی دوران جنگ سرد از رقابت شوروی و آمریکا در سطح نظام بین‌الملل بسیار متأثر بود. با فروپاشی شوروی، آمریکا و متحد استراتژیک منطقه‌ای آن یعنی رژیم صهیونیستی در صدد تغییر موازنه قوا به نفع خود بر آمدند، زیرا متحدان شوروی سابق یعنی سوریه، عراق و فلسطین، به دلیل تحولات ساختاری نظام بین‌الملل و از دست دادن پشتیبانی ابر قدرت شرق در موضع ضعف قرار گرفته بودند.^۱

حضور رژیم صهیونیستی در این منطقه موجب شده است این بخش نیز از الگوی امنیتی هژمونیک پیروی کند. رژیم صهیونیستی از یک‌سو در پی تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه‌ای است تا به تنهایی خود را هژمون منطقه قرار دهد و از سوی دیگر به دلیل اتحاد راهبردی با آمریکا که در پی هژمونی جهانی است، ماهیتاً رفتاری مطابق با الگوهای هژمونیک دارد؛ بنابراین، صرف حضور رژیم صهیونیستی در منطقه شامات، این منطقه را به منطقه‌ای مطابق با الگوهای هژمونیک تبدیل کرده است.

اتفاقاتی که در دو دهه اخیر رخ داد موجب شد این الگو در حلقه امنیتی غرب جمهوری اسلامی ایران روز به روز تقویت شود و جنبه‌های عملی‌تری به خود گیرد. حمله صدام به کویت و به دنبال آن جنگ اول خلیج فارس توازن قوا در شامات را بیش از پیش به نفع آمریکا و رژیم صهیونیستی تغییر داد.

بدین ترتیب اهمیت راهبردی شامات در انباشت مسائل تاریخی، مذهبی، قومی، نژادی، اکولوژیکی، اقتصادی، سیاسی و نظامی و امنیتی نهفته است و این امر موجب شده است ترتیبات امنیتی این منطقه ضمن این که از الگوی هژمونیک

۱ - رحمن قهرمانپور، مقاله آثار استراتژیک جنگ عراق بر منطقه شامات، شماره ۳۴ فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی.

پیروی کند از پیچیدگی‌های زیادی نیز برخوردار باشد.

هر چند طی سال‌های اخیر با ناکامی‌هایی که برای آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه رخ داده است شتاب حرکت آن‌ها به سمت برتری‌طلبی منطقه‌ای کاهش یافته است، ماهیت دولتی چون رژیم صهیونیستی با حمایت آمریکا برتری‌طلبانه است و این الگو هم‌چنان در این منطقه منشأ اثر است.

ترکیه

ترکیه در سال‌های قبل از فروپاشی شوروی به دلیل آن‌که تهدید کمونیسم و بلوک شرق را در قالب پیمان ورشو و اتحاد جماهیر شوروی را در قسمت‌های شمال، غرب و شرق و هم‌چنین حضور کشورهای عراق و سوریه که گرایش‌های شرقی داشتند را در جنوب خود داشته، بخش اعظمی از سیاست دفاعی خود را بر اساس نقشی که بلوک غرب در پیمان ناتو برایش به‌عنوان سد دفاعی در برابر بلوک شرق تعریف کرده بود، پی‌ریزی نموده بود. این کشور به‌عنوان حلقه‌ای از حلقه‌های دفاعی ناتو در جنوب شرقی این پیمان، ایفای مأموریت و نقش‌آفرینی می‌کرد. بخش دیگر تهدیداتی که ترکیه با آن مواجه بود ناشی از چالش‌های امنیتی داخلی بود که مهم‌ترین آن مسأله کردهای ترکیه بود.

پس از فروپاشی شوروی از آن‌جا که تهدیدات گذشته در ترکیه تغییر شکل و ماهیت داده و جای خود را به تهدیداتی جدید داده بود، لاجرم سیاست دفاعی ترکیه نیز تغییر یافت.

یکی از تهدیدات داخلی به چالش کشیده شدن اساس مشروعیت سیاسی این کشور است که بر پایه اصول آتاترک بنا نهاده شده است. مردم و به‌ویژه اسلام‌گرایان به‌صورتی مستمر و در پی انتخاب شدن اسلام‌گرایان به سمتی سوق یافته‌اند که علقه‌های اسلامی آنان بیش از علقه‌های قشر لائیک نمایان شده است. هم‌چنین خطر گروه‌های متنوع قومی و جدایی‌طلب به‌ویژه اکراد، یکی دیگر از

مهم‌ترین تهدیدات داخلی ترکیه به‌شمار می‌رود.

در ابعاد خارجی، ترک‌ها معتقدند کشورهای همسایه و منطقه‌ای که توانایی تدارک نیروهای متعارف را دارا هستند، تهدید تلقی می‌شوند. مسأله دیگر حضور ترکیه در مثلث بحران خیز بالکان، خاورمیانه و قفقاز است که موجب شده درگیری‌های منطقه‌ای، نزاع‌های قومی، تعصبات مذهبی و تروریسم در این مناطق روبه رشد نهاده و تهدیدات جدی برای امنیت ملی ترکیه به همراه داشته باشد. استراتژی ترکیه به‌عنوان حلقه‌ای از سیاست‌های نظامی ناتو در جهت گسترش ناتو به شرق و بال جنوب شرقی هم‌چنان سمت‌وسوی غربی دارد. پیمان نظامی با آمریکا و اسرائیل برای تعدیل نقش روسیه در مناطق قفقاز و آسیای مرکزی، کنترل آبراه‌های مجاور و منتهی به دریای مدیترانه و حضور نظامی در مناطق قفقاز و بالکان و دیگر کشورهای جهان تحت عناوینی مانند مشارکت در عملیات حفظ صلح، از جمله اقدامات استراتژیک ترکیه محسوب می‌شود که در سال‌های گذشته به آن پای‌بند بوده است. هم‌چنین ترکیه برای مقابله با رقبا و افزایش وزن دفاعی و سیاسی خود به سمت تل‌آویو گرایش یافته است.^۱

بدین ترتیب، در دو بخش جنوبی و غربی جمهوری اسلامی ایران که حلقه‌ها یا مجموعه‌های امنیتی خلیج فارس و شامات و کشور ترکیه قرار دارند به دلیل حضور هژمونیک آمریکا در جنوب، رژیم صهیونیستی در غرب و ترکیه در ناتو، مؤلفه‌های هژمونیک غالب است، اما در شمال و شرق جمهوری اسلامی ایران یعنی آسیای مرکزی و قفقاز و کشورهایی که در شرق ایران واقع شده‌اند شرایط به گونه‌ی دیگری است و سایر الگوهای امنیتی که عمدتاً الگوهای

۱ - توابع قوامی، سید فرامرز؛ پایان نامه سیاست دفاعی ترکیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ۱۳۸۴.

مشارکتی هستند را در بر می‌گیرد.

آسیای مرکزی، قفقاز و حوزه خزر

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این کشور به ۱۵ جمهوری مستقل تقسیم شد. این جمهوری‌ها بسته به موقعیت ژئوپلیتیکی خود به سه قسمت عمده تقسیم شدند. آسیای مرکزی، قفقاز و حوزه خزر که متشکل از برخی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به اضافه ایران است.

جمهوری‌های استقلال یافته عبارتند از: ارمنستان، آذربایجان، روسیه سفید (بلاروس)، استونی، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان، لتونی، لیتوانی، مولداوی، روسیه، تاجیکستان، ترکمنستان، اوکراین و ازبکستان.

رفتار روسیه در این منطقه با توجه به تعدد پیمان‌ها با جمهوری‌های هم‌جوار که ذیلاً به آن پرداخته می‌شود به هیچ‌وجه جنبه هژمونیک ندارد. این کشور پس از فروپاشی شوروی وارث بسیاری از نابسامانی‌های شوروی بود و به همین دلیل نیازمند همکاری با بسیاری از کشورهای خارجی شد. سر و سامان دادن به اوضاع داخلی و منطقه‌ای و همچنین مشکلات به ارث رسیده از گذشته موجب شد روسیه نه تنها در قوای قدرتی جهانی نباشد، بلکه در معرض برتری‌طلبی قدرت‌هایی چون آمریکا نیز قرار گیرد. بدین ترتیب روسیه نه به لحاظ جهانی توانایی برتری‌خواهی را دارد و نه در ابعاد داخلی و منطقه‌ای به این سمت حرکت کرده است. روسیه بیش از این که خود را هژمون بداند یا در پی برتری باشد نیازمند حفظ منافع و امنیت خود در برابر قدرت‌های جهانی است و همین امر موجب شده ماهیت روابط در بخش شمالی جمهوری اسلامی ایران و با مرکزیت روسیه ماهیت مشارکتی به‌خود گیرد. نمونه‌هایی از اقدامات عملی الگوهای مشارکتی در بخش شمال در ذیل بر شمرده می‌شوند.

پیمان‌های امنیتی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز

۱ - معاهدات دوجانبه موذت و کمک متقابل ۱۹۹۲

روسیه در ابتدای سال ۱۹۹۲، دو معاهده را با عنوان مودت و همکاری متقابل با قزاقستان و ازبکستان به امضا رساند. از جمله مقررات این دو معاهده، حمایت نظامی روسیه از این دو کشور و ارائه کمک‌ها و فروش تجهیزات نظامی پیشرفته به آن‌ها در راستای تقویت ساختار و توانمندی نیروهای مسلح است. در این معاهده، حمله به هر یک از اعضا به مثابه حمله به همه آن‌ها تلقی شده و دولت‌های عضو متعهد شده‌اند تمامی امکانات خود را برای حمایت از دولت قربانی تجاوز به عمل آورند.

در این میان، سطح همکاری روسیه با ازبکستان به گونه‌ای است که گفته می‌شود در طول یک‌دهه گذشته، بیش از ۴۰ موافقتنامه دوجانبه میان آن دو کشور در حوزه‌های مختلف منعقد شده است.

۲ - معاهده نوامبر ۲۰۰۵ اتحاد نظامی روسیه - ازبکستان^۱

این معاهده با به هم خوردن روابط تاشکند و واشنگتن در سال ۲۰۰۵ رخ داد. روسیه بعد از این به‌ویژه متعاقب بسته شدن پایگاه نظامی آمریکا در کارشی‌خان‌آباد، در اجرای امضای این پیمان، در ۱۸ می ۲۰۰۵ کمک‌ها و همکاری‌های نظامی خود به این کشور را در قالب فروش موشک‌های زمین به هوا ارائه و برقراری سازوکار تبادل اطلاعات برای مقابله با فعالیت‌های تروریستی علیه هم‌دیگر را مورد تصویب قرار دادند.^۲

1 - Vladimir Socor, "UZBEKISTAN ACCEDES TO COLLECTIVE SECURITY TREATY ORGANIZATION", June 27, 2006, www.jamestown.org/edm.

2- Defence Cooperation Keeps Uzbeks Close to Russia, 25-May-07, www.iwpr.net

۳ - موافقتنامه سپتامبر ۲۰۰۳ روسیه - قرقیزستان

در سپتامبر ۲۰۰۳، روسیه و قزاقستان موافقتنامه‌ای بلندمدت را از طرف سازمان پیمان امنیت جمعی به منظور تأسیس یک پایگاه نظامی هوایی و استقرار پرسنل نیروی هوایی و هواپیماهای جنگی روسیه در قزاقستان (پایگاه هوایی کانت) منعقد کردند. این پایگاه بخشی از توانمندی هوایی مشترک این دو کشور و جزئی از نیروی واکنش سریع سازمان پیمان امنیت جمعی^۱ و پشتیبانی از نقش ضد تروریستی آن است. بدین ترتیب، برای نخستین بار در طول تاریخ، روسیه و آمریکا در کشوری واحد پایگاه‌های نظامی خود را با فاصله‌ای کم‌تر از ۳۰ کیلومتر مستقر نمودند.

۴ - پیمان‌های دفاعی - امنیتی چین و قرقیزستان

چین نیز تمایل کافی به بسط روابط دفاعی - امنیتی با کشورهای اوراسیا داشته و در این خصوص به‌عنوان نمونه، در ژوئن ۲۰۰۱ یک معاهده «همجواری، دوستی و همکاری» را با قرقیزستان امضا نموده است. متعاقباً نیز موافقتنامه‌ای در زمینه «همکاری در مقابله با تروریسم، تجزیه یا توسعه‌طلبی» نیز منعقد گردید.

۵ - منشور سازمان گوآم برای دموکراسی و توسعه اقتصادی

سازمان اقتصادی گوآم^۲ (مخفف حرف اول نام کشورهای عضو سازمان دموکراسی و توسعه اقتصادی)، یک سازمان منطقه‌ای چهارجانبه اما باز و متشکل از دولت‌های گرجستان، اکراین، آذربایجان و مولداوی است. این سازمان هشت گروه کاری دارد که در زمینه‌های زیر مشغول تلاشند:

1 - Collective Rapid Deployment Forces (CRDF)

2 - GUAM Organization for Democracy and Economic Development

مهندسی نیرو، حمل و نقل، تجارت و امور اقتصادی، علوم اطلاعات و ارتباطات، فرهنگ، علوم و آموزش و پرورش، توریسم، مبارزه با تروریسم، جنایات سازمان یافته و توزیع مواد مخدر.

۶- معاهده سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع

سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع^۱ یک سازمان بین‌المللی یا اتحادیه متشکل از ۱۱ جمهوری شوروی سابق، ارمنستان، آذربایجان، بلاروس، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان، مولداوی، روسیه، تاجیکستان، اوکراین و ازبکستان بود. ترکمنستان در ۲۶ اوت ۲۰۰۵ از عضویت دائم این سازمان خارج شد و اکنون عضو وابسته تلقی می‌شود.

این سازمان بعد از تأسیس، فضای لازم برای انعقاد معاهدات و اسناد متعدد در ارتباط با همکاری و همگرایی در امور اقتصادی، دفاعی و سیاست خارجی را فراهم ساخت. شایان ذکر است که اندیشه حفظ وضعیت کنفدرال زمان اتحاد شوروی سابق مدت‌ها در برخی از جمهوری‌های آن وجود داشت که خود انعقاد پیمان‌های دفاعی - امنیتی را به‌دنبال داشت. به‌عنوان نمونه، در سال ۱۹۹۷، روسیه و بلاروس با انعقاد یک پیمان، اتحادیه روسیه - بلاروس را تشکیل دادند تا از این سبک فدراسیون برای احیای اتحاد جماهیر شوروی سابق استفاده نمایند.

۷- پیمان امنیت جمعی ۱۹۹۲ (پیمان تاشکند)

معاهده مودت و همکاری متقابل، در ابتدای سال ۱۹۹۲ بین دولت‌های روسیه، قزاقستان و ازبکستان به امضا رسید. این معاهده مقدمه‌ای برای انعقاد

1 - Commonwealth of Independent States (CIS)

معاهده امنیت جمعی بود. سه دولت عضو این معاهده، پیش‌نویسی را برای انعقاد معاهده امنیت جمعی ارائه کردند و سه دولت دیگر یعنی ارمنستان، قرقیزستان و تاجیکستان با امضای معاهده‌ای چندجانبه در مورد امنیت جمعی موافقت کردند. نشست تاشکند، مجالی مناسب برای امضای این پیمان بود. بدین ترتیب، معاهده امنیت جمعی در ۱۵ می ۱۹۹۲ در تاشکند به امضای روسای جمهور ارمنستان، قزاقستان، قرقیزستان، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان رسید و آذربایجان در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۳، گرجستان در ۹ دسامبر ۱۹۹۳ و بلاروس نیز در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ به آن ملحق شدند.^۱

این معاهده شش ماه بعد از امضای منشور کشورهای مستقل مشترک المنافع بود و مبنای سیاسی و حقوقی برای شکل‌گیری یک اتحاد نظامی - دفاعی با حضور کشورهای مشترک المنافع برای وحدت بخشیدن به مقابله با تهدیدهای نظامی خارجی را فراهم ساخت. این معاهده تمایل دولت‌های عضو برای خودداری از تهدید و توسل به زور را مورد تأیید قرار می‌دهد و دولت‌ها در راستای همگرایی میان منافع ملی و دفاعی خود، متعهد شده‌اند از پیوستن به هرگونه اتحاد و سازمان نظامی یا گروه بندی‌ها و تشکل دولت‌ها خودداری ورزند و تجاوز به هر یک توسط دولت‌های دیگر را تجاوز به کلیه اعضا تلقی و برای مقابله با تجاوز، از کلیه امکانات و توانمندی‌های خود استفاده نمایند.

۸ - منشور سازمان همکاری شانگهای

گروه ۵ شانگهای، نخستین فاز از سازماندهی روابط دولت‌های سازمان همکاری شانگهای است. این گروه در ۲۶ آوریل ۱۹۹۶ با امضای پیمان شانگهای

1 - Rekuta, A.L., "The Collective Security Treaty Organization: averting security threats in Central Asia", Military Thought, October 1, 2006, www.highem.com

یا «تعمیق اعتماد نظامی در مناطق مرزی» توسط قزاقستان، چین، قرقیزستان، روسیه و تاجیکستان تشکیل شد. در ۲۴ آوریل ۱۹۹۷، همین پنج کشور در نشست مسکو پیمان دیگری را نیز با عنوان «کاهش نیروهای نظامی در مناطق مرزی» امضا نمودند. نشست‌های سالانه این گروه در آلماتی (۱۹۹۸)، بیشکک (۱۹۹۹) و دوشنبه (۲۰۰۰) برگزار شد. در سال ۲۰۰۱، در ادامه نشست‌های سالانه نوبت به شانگهای چین رسید. در این نشست با پذیرش ازبکستان به گروه، نام آن به «گروه ۶ شانگهای» تبدیل شد و روسای این شش کشور در ۱۵ ژوئن ۲۰۰۱، بیانیه سازمان همکاری شانگهای را به منظور ارتقای سطح همکاری‌ها امضا کردند. در ژوئیه ۲۰۰۱، روسیه و چین به امضای پیمان حسن هم‌جواری و روابط دوستانه پرداختند و در نشست بعدی در سن پترزبورگ (۱۷ ژوئن ۲۰۰۲)، منشور سازمان همکاری شانگهای با تدوین اهداف، اصول و ساختار سازمانی و کاری طرفین با رعایت موازین حقوق بین‌الملل، به امضا رسید و بر این اساس، این سازمان منطقه‌ای به مجموعه سازمان‌های بین‌المللی افزوده شد.

اساس کار این سازمان، همکاری در رابطه با نگرانی‌های امنیتی دولت‌های آسیای میانه به‌ویژه تهدیدهای ناشی از سه مقوله تروریسم، تجزیه‌طلبی و توسعه‌طلبی ارضی بوده است. بر همین اساس، در ۱۶ و ۱۷ ژوئن ۲۰۰۴ و در خلال نشست تاشکند، ساختار منطقه‌ای مبارزه با تروریسم ایجاد شد. با این حال، همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی نیز توسط دولت‌های عضو این سازمان دنبال شده است. در خصوص همکاری‌های نظامی نیز از سال ۲۰۰۲ تاکنون چندین مانور نظامی مشترک در چین و روسیه با حضور نیروهای مسلح دولت‌های عضو و برخی دولت‌های ناظر برگزار شده است.

۹ - بیانیه مشترک ایران و روسیه

رژیم حقوقی دریای خزر پس از فروپاشی شوروی یکی از مسائل عمده محل اختلاف کشورهای حاشیه این حوزه است. اما با تعیین قراردادها و توافق‌هایی که صورت گرفته اوضاع به سمت توافق بیش‌تر و دوری از اختلاف پیش می‌رود. توافقات اخیر در تهران یکی از قدم‌های مهم در این زمینه به‌شمار می‌رود.

در مهر ماه ۱۳۸۶، روسای جمهوری اسلامی ایران و جمهوری روسیه در پایان سفر ولادیمیر پوتین به تهران، بیانیه مشترکی در خصوص مهم‌ترین مسائل دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی منتشر کردند. برخی از مواد این بیانیه به شرح زیر است: طرفین ضمن بررسی همکاری‌های تجاری و اقتصادی ایران و روسیه خواستار افزایش تلاش‌ها در جهت توسعه بیش‌تر روابط اقتصادی فی‌مابین به‌ویژه در زمینه‌هایی مانند صنایع نفت و گاز، انرژی اتمی، انرژی برق، صنایع تبدیلی، هواپیماسازی، بانکداری و حمل و نقل شدند. دو طرف اعتقاد مشترک دارند که کمیسیون دائمی همکاری‌های تجاری و اقتصادی روسیه و ایران باید سهم قابل ملاحظه‌ای در این کار داشته باشد.

روسای جمهور اسلامی ایران و فدراسیون روسیه، تمایل دو کشور را برای حل همه مسائل به‌وجود آمده در دریای خزر صرفاً از طریق مسالمت‌آمیز در چارچوب همکاری برابر پنج کشور ساحلی خزر تأیید نمودند. آن‌ها با این امر موافق می‌باشند که تا انعقاد کنوانسیون در مورد رژیم حقوقی دریای خزر قوانین و مقررات مربوط به این دریا در قراردادهای سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق به قوت خود باقی است.

طرفین از وضعیت دشوار انسانی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین به‌ویژه منطقه محاصره شده نوار غزه ابراز نگرانی نمودند. روسای جمهور دو کشور توافق نمودند که تجدید وفاق و وحدت همه فلسطینی‌ها از طریق گفت‌وگو

زمینه لازم برای تحقق آرمان‌های ملی مردم فلسطین را فراهم می‌سازد. جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه بر پای‌بندی خود برای دستیابی به حل و فصل عادلانه، جامع و پایدار مناقشه خاورمیانه تأکید نمودند.

حجم زیاد موافقت‌نامه‌ها و پیمان‌های این منطقه که در بخشی از آن جمهوری اسلامی ایران عضویت یا نظارت دارد نشان‌دهنده الگوی مشارکتی حاکم بر این منطقه است و قدرت‌های این منطقه رفتاری هژمونیک از خود بروز ندادند.

حوزه شرق (افغانستان، پاکستان، هند)

در بخش شرقی ایران حلقه یا مجموعه امنیتی متشکل از چند کشور با منافع و تهدیدات مشترک به‌صورتی منسجم وجود ندارد. هر یک از کشورهای هند، پاکستان و افغانستان مسائل و ویژگی‌های خاص خود را دارا هستند که در برخی موارد به‌ویژه میان پاکستان و هند تعارض و تضاد منافع به اوج می‌رسد. روند همکاری‌های افغانستان و پاکستان هم متأثر از مسائل و رویدادهای گوناگون است که بسته به تحولات منطقه تغییر می‌کند. نقش قدرت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا در روابط این دو کشور گاهی جنبه مستقیم و تعیین‌کننده دارد.

در مجموع، در بخش شرقی کشور با مجموعه و حلقه امنیتی یکسان و متشکلی روبه‌رو نیستیم و مسائل این بخش عمدتاً به‌صورتی مجزا و با توجه به وضعیت هر کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

با این حال، وجود زمینه‌های مشترک همکاری و هم‌چنین زمینه‌هایی برای حرکت به سمت جهانی چندقطبی و ایجاد قطبی آسیایی با حضور قدرت‌هایی چون چین، هند، ژاپن و کره جنوبی که بعضاً در ابعاد نظامی و برخی دیگر در ابعاد اقتصادی در صحنه بین‌الملل تأثیرگذار هستند، موجب شده است ماهیت الگوی امنیتی در این بخش بیش‌تر جنبه مشارکتی داشته باشد. برخی از زمینه‌های یاد شده به شرح زیر می‌باشند:

پروتکل سازمان شانگهای و افغانستان

سازمان همکاری شانگهای و دولت افغانستان در ۴ نوامبر ۲۰۰۵، پروتکلی را در خصوص ایجاد گروه تماس بین هم‌دیگر منعقد نمودند. بر اساس این سند، به منظور ارائه پیشنهاد و توصیه‌هایی در رابطه با تحقق همکاری بین طرفین در زمینه مسائل مورد علاقه متقابل، گروه تماس^۱ متشکل از نمایندگان دائمی دولت‌های عضو سازمان همکاری شانگهای و دیپلمات‌های ارشد سفارت افغانستان در چین تشکیل شده است.

وضعیت هند

کشور هند طی سال‌های گذشته موقعیت ژئوپلیتیک خود را ارتقا داده است. در دوران نظام دوقطبی، هند به‌عنوان متحد منطقه‌ای شوروی محسوب می‌شد. رقابت‌های هند و پاکستان و هم‌چنین حمایت همه‌جانبه آمریکا از پاکستان را می‌توان به‌عنوان بستری برای روابط سازمان‌یافته و گسترش یابنده هند و شوروی در نظام دوقطبی دانست. روند یاد شده به‌گونه قابل توجهی با تغییر و دگرگونی روبه‌رو گردیده است. بعد از فروپاشی نظام دوقطبی شرایطی ایجاد شد که به موجب آن موقعیت هند ارتقا یافت. این کشور توانست روابط سازنده‌ای را با رژیم صهیونیستی، ترکیه و آمریکا ایجاد نماید. روابط یاد شده در منطقه مکملی بر همکاری‌های منطقه‌ای با روسیه، ایران و چین محسوب می‌شود.

به این ترتیب هندوستان را می‌توان واقعیت ژئوپلیتیکی مسلط در جنوب آسیا دانست. هر کشوری که به امنیت منطقه علاقه‌مند باشد، می‌بایست نقش هند را در تعاملات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مورد ارزیابی قرار دهد. هندوستان نیز

1 - contact group

بدون همکاری‌های ژئوپلیتیکی نمی‌تواند موقعیت خود را حفظ نموده و زمینه تعادل قدرت منطقه‌ای را به وجود آورد.

در شرایط کنونی عواملی وجود دارند که موجب می‌شوند ایران به هند نزدیک‌تر شود و با تکیه بر این عوامل می‌توان روابط با هند را در مسیری جدید رقم زد. برخی از این عوامل عبارتند از:

- سیاست خارجی هند مبتنی بر ظهور نظام جهانی چندقطبی
- بازیگری مهم و یکی از قدرت‌های برتر منطقه جنوب آسیا
- تأمین انرژی گاز و نفت هند توسط ایران
- همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی و ورزشی
- افزایش علاقه هند و روسیه به پیشبرد واقعی موافقت‌نامه کریدور شمال - جنوب
- توجه به امنیت خلیج فارس، آسیای میانه و به‌طور کلی حد فاصل میان ایران و هند
- تعدیل تهدیدات ناشی از حضور نظامی آمریکا در منطقه.^۱

امکان شکل‌گیری قطب آسیایی

کشورهای چین و روسیه با توجه به نفوذ و ویژگی‌های راهبردی مؤثر خود نقش مهمی در تعامل سازنده با جمهوری اسلامی ایران می‌توانند بازی کنند. چین و روسیه دارای گرایش موازنه‌گرا در سطح بین‌الملل هستند. آنان تلاش دارند تا موقعیت خود را در حوزه بین‌المللی ارتقا دهند و در این مسیر تلاش گسترده‌ای را برای تعامل با یکدیگر در چالش با غرب در دستور کار خود قرار داده‌اند که

۱ - کریمیان، مسعود، مقاله تاثیر تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی بر توسعه روابط ایران و هند. آرشیو فصلنامه سیاست دفاعی ۱۳۸۳.

تشکیل سازمان همکاری منطقه‌ای شانگهای از جمله این تلاش‌ها به شمار می‌رود. چین و روسیه در پی تقویت موقعیت خود در سیاست و اقتصاد بین‌الملل هستند اما تمایلی به جدال با آمریکا ندارند. چین در پی توسعه اقتصادی با رویکردی مصالحه‌گراست. در سیاست خارجی روسیه نیز همواره نوعی احتیاط و پرهیز از چالش به چشم می‌خورد که دست کم تا زمانی که منافع حیاتی آن به خطر نیفتد مایل به چالش بین‌المللی نیست. با در نظر گرفتن چنین واقعیاتی نسبت به این قدرت‌های آسیایی، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با در نظر گرفتن محدودیت‌های این دو کشور نیازهای اقتصادی و نظامی خود را از طریق همکاری با این قدرت‌های منطقه‌ای تأمین نماید. بنا بر این باید تلاش شود تا جلوه‌هایی از همکاری سازنده، عینی و معطوف به منافع متقابل در روابط ایران و این کشورها سازماندهی شود. قدرت‌های آسیایی می‌توانند بسیاری از اهداف و مطالبات دیپلماتیک ایران را مورد حمایت و پیگیری قرار دهند، اما زمینه‌سازی اجرایی چنین حمایت‌هایی باید توسط خود ایران صورت گیرد. روند موجود در نظام جهانی و تلاش قدرت‌های آسیایی برای ایفای نقش در نظام جدید به گونه‌ای است که می‌توان از آن به‌عنوان بستری برای حداکثرسازی روابط و تعاملات ایران با آنان یاد کرد؛ روندی که می‌تواند به همکاری‌های محدود راهبردی منجر شود.

چنانچه ایران، چین و روسیه بتوانند رهیافت مشترکی را در مورد امنیت بین‌الملل و هم‌چنین امنیت منطقه‌ای سازماندهی کنند، زمینه‌های همکاری سازنده و مؤثرتری بین این کشورها در سطح بین‌الملل فراهم خواهد آورد. چین و روسیه رسالت تاریخی خود را بر ایفای نقش بین‌المللی و مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا قرار داده‌اند. از این‌رو، جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در الگوی تعامل سازنده می‌تواند در نهادینه‌سازی روابط متقابل نقش مؤثری ایفا کند. چنانچه ادبیات ایران، روسیه و چین در زمینه همکاری‌های امنیتی و

بین‌المللی هماهنگ شود و طیف گسترده‌ای از کشورها از آن حمایت کنند، می‌توان مقدمات تشکیل قطب منطقه‌ای را فراهم آورد. با این همه، نباید فراموش کرد که قابلیت‌های موجود برای همکاری ایران با این قدرت‌های آسیایی می‌تواند تحت تأثیر فشارهای بین‌المللی آمریکا قرار گیرد. برای کاهش تهدیدات و فشارهای آمریکا بر متحدین منطقه‌ای ایران می‌توان الگویی به‌کار گرفت که دارای انتظارات اولیه و محدودی باشد. اما اهدافی از قبیل موازنه‌سازی بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی استراتژیک در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی را در برداشته باشد.^۱

نتیجه‌گیری

بررسی الگوهای امنیتی موجود در حلقه‌ها و مجموعه‌های امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد تفاوت عمده و ماهیتی در این الگوها موجود است. در بخش جنوبی یعنی حوزه خلیج فارس و در بخش غربی که کشورهای موسوم به منطقه شامات و هم‌چنین رژیم صهیونیستی را در بر می‌گیرد، الگوی امنیتی منطقه‌ای هژمونیک غالب است. علت این امر وجود قدرت‌های برتری‌طلبی چون آمریکا و رژیم صهیونیستی در این دو حوزه است. هرچند آمریکا در نقاط دیگر نیز حضور دارد، در افغانستان و پاکستان و برخی کشورهای آسیای مرکزی پایگاه نظامی دارد، اما حضور هژمونیک آمریکا بیش‌تر در خلیج فارس با حضور ناوگان‌های خود و هم‌چنین منافع مربوط به نفت و انرژی بروز و ظهور دارد و در بخش غربی نیز وجود رژیم صهیونیستی که کشوری برتری‌طلب و متکی به آمریکا است درصدد گسترش حوزه نفوذ خود در قالب الگوی امنیتی هژمونیک است. در این بخش ترکیه به‌عنوان عضو ناتو و هم‌پیمان

۱ - منوچهر محمدی، همان، ص ۱۳۸.

با رژیم صهیونیستی هم‌سو با اهداف آمریکا و رژیم صهیونیستی و ناتو عمل می‌کند. بر خلاف این دو حوزه، در بخش‌های شمال و شرق کشور که کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، روسیه، افغانستان، پاکستان و حتی هند و چین را در بر می‌گیرد شرایط به گونه دیگری است. در بخش شمالی تعدد پیمان‌های دفاعی و امنیتی و تلاش برای نوعی امنیت جمعی نشان از الگوهای مشارکتی را نمایان می‌سازد. در بخش شرقی نیز نزدیکی هند و چین و همسویی با برخی دیگر از قدرت‌های نظامی یا اقتصادی آسیا زمینه‌های ایجاد قطبی آسیایی را فراهم آورده‌اند و شرایط جنبه هژمونیک ندارد. به عبارت دیگر، در دو بخش شرقی و شمالی جمهوری اسلامی ایران کشوری که از الگوهای امنیتی هژمونیک تبعیت کند وجود ندارد و تلاش‌ها بیش‌تر جنبه دفاعی و مشارکت‌جویانه دارد یا دست‌کم در قالب الگوهای رقابتی و واقع‌گرایانه است.

خط فرضی شمال غرب - جنوب شرق: چنانچه خطی فرضی از شمال غرب کشور به جنوب شرق در نظر بگیریم در سمت چپ این خط فرضی یعنی حوزه‌های غربی و جنوبی کشور، شرایط بر اساس مدل‌ها و الگوهای هژمونیک با مؤلفه‌های خاص این مدل‌ها که در بخش نظری مقاله به آن پرداخته شد حاکم است. اما در سمت راست این خط فرضی یعنی حوزه‌های شمال و شرق کشور مدل‌ها و الگوهای مشارکتی حاکم است. بنا بر این جمهوری اسلامی ایران در سیاست‌های دفاعی خود باید با توجه به این تفاوت‌های ماهوی سیاست‌گذاری کند و در حوزه‌هایی که جنبه الگوی هژمونیک دارد بر اساس مؤلفه‌های این الگو یا دست‌کم الگوی واقع‌گرایانه رقابتی تدوین سیاست کند و در حوزه‌هایی که الگوهای مشارکتی غالب است از مؤلفه‌های این الگو استفاده نماید. هر چند تدوین سیاست دفاعی نیازمند بررسی شرایط به‌صورتی خاص است، توجه به تفاوت‌های اشاره شده در این نوشتار می‌تواند در تدوین سیاست‌های دفاعی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران راه‌گشا باشد.

منابع

- 1 - Regions and Powers: the Structure of International Security . Burry Buzan and Ole Waver, 2003,p71
- ۲ - باری بوزان، اولی ویور، پاپ دو ویلد، ترجمه علیرضا طیب، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۶.
- ۳ - منوچهر محمدی، آینده نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات دانشکده روابط بین‌الملل، تهران، ۱۳۸۶.
- ۴ - دکتر محمود واعظی. مقاله رویکرد امنیتی ایران در محیط پیرامونی. (www.Bazy.com)
- ۵ - تیم‌دان و برایان اشمیت، «رنالیسم» در جهانی شدن سیاست روابط بین‌الملل در عصر نوین ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران؛ موسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۳.
- ۶ - رحمن قهرمانپور: چارچوب نظری همکاری و اتحاد در سیاست خارجی، بخش نظری پروژه استراتژی ج.ا.ا. در پیمان‌های دفاعی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۶.
- ۷ - سید رضا صاحبی، مقاله رزمایش، آمادگی دفاعی و بازدارندگی. شماره ۴۳ فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی.
- ۸ - رحمن قهرمانپور، مقاله آثار استراتژیک جنگ عراق بر منطقه شامات، شماره ۳۴ فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی.
- ۹ - پایان نامه سیاست دفاعی ترکیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سید فرامرز توابع قوامی، ۱۳۸۴.
- 10 - Vladimir Socor, "UZBEKISTAN ACCEDES TO COLLECTIVE SECURITY TREATY ORGANIZATION", June 27, 2006, www.jamestown.org/edm.
- 11 - Defence Cooperation Keeps Uzbeks Close to Russia,25-May-07,www.iwpr.net.
- 12 - Collective Rapid Deployment Forces (CRDF).

- 13- GUAM Organization for Democracy and Economic Development.
 - 14- Commonwealth of Independent States (CIS).
 - 15- Rekuta, A.L., "The Collective Security Treaty Organization: averting security threats in Central Asia", Military Thought, October 1, 2006, www.highem.com.
- ۱۶- مقاله تأثیر تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی بر توسعه روابط ایران و هند. مسعود کریمیان. آرشیو فصلنامه سیاست دفاعی ۱۳۸۳.

الگوی امنیت مشاع: طرحی متفاوت برای یک رژیم امنیتی موفق در خلیج فارس

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۵/۳ نویسندهگان: حسین هرسیج^۱
تاریخ تأیید مقاله: ۸۶/۶/۵ مجتبی تویسرکانی^۲
صفحات مقاله: ۱۰۳-۱۳۸

چکیده

در بررسی چارچوب‌های جایگزین امنیتی برای خلیج فارس، عمدتاً به دو الگوی امنیتی ممکن اشاره می‌شود که عبارتند از: طرح ثبات هژمونیک و مدل امنیت دسته جمعی. هدف از این پژوهش، بررسی هر یک از این دو رویکرد، به منظور تعیین الگویی مناسب برای سیستم امنیت سازنده در خلیج فارس و یافتن مؤثرترین و کارآمدترین طرح جهت برون‌رفت از چالش‌های امنیتی فراگیر در منطقه است.

در این راستا مقاله‌ی حاضر، به ارائه‌ی مدل جدید امنیت مشاع در خلیج فارس می‌پردازد و ضمن بررسی نکات افتراق و اشتراک این الگو با دو مدل پیش گفته؛ پیامدها و نیز موانع استقرار آن را بر می‌شمارد. یافته‌های این تحقیق که براساس روش توصیفی - تحلیلی با تکیه بر داده‌های عینی - تاریخی صورت پذیرفته، نشان می‌دهد که الگوی امنیت مشاع با توجه به قابلیت‌هایی که در تحقق منافع طیف گسترده‌ای از بازیگران داراست، مناسب‌ترین الگوی امنیت سازنده در خلیج فارس به‌شمار می‌رود. اولین و اصلی‌ترین گام نیز در

1 - دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
Email: harsij@ase.ui.ac.ir

2 - دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان
Email: m.touyserkani@polit.ui.ac.ir

جهت اجرایی شدن این طرح، همزیستی مسالمت‌آمیز دو کشور ایران و آمریکا بر حسب احترام و منافع متقابل ارزیابی می‌گردد.

* * * * *

کلید واژگان

الگوی امنیتی، طرح ثبات هژمونیک، مدل امنیت دسته‌جمعی، مدل جدید امنیت
مشاع، چالش‌های امنیتی

مقدمه

جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده مهم‌ترین بازیگران حاضر در فرایندهای امنیتی منطقه خلیج فارس به‌شمار می‌روند و سیاست‌های دو کشور تاکنون تعیین‌کننده تحولات منطقه بوده است. از اوایل دهه ۱۹۷۰ تا به امروز که ایالات متحده مدیریت راهبردی و امنیتی خلیج فارس را در دست داشته است، با طرح و اجرای سه استراتژی از سوی این کشور در منطقه مواجه هستیم:

- ۱ - از آغاز حضور مؤثر ایالات متحده در خلیج فارس تا پیروزی انقلاب اسلامی در ایران: سیاست دو ستونی نیکسون - کیسینجر.
- ۲ - از انقلاب اسلامی ایران تا حمله صدام حسین به کویت: سیاست توازن منطقه‌ای و تحدید ایران.
- ۳ - از پایان جنگ دوم خلیج فارس تا وقوع جنگ سوم در این جنگ خلیج: سیاست امنیت تک‌قطبی و مهار دوجانبه.

در این بین، بزرگ‌ترین چرخش در سیاست‌های واشنگتن در قبال منطقه خلیج فارس طی عبور از مرحله دوم به مرحله سوم صورت پذیرفت که بر طبق آن حضور نظامی ایالات متحده در منطقه شدت گرفت و نیروهای این کشور پایگاه‌های متعددی را در کشورهای منطقه به اشغال خود درآوردند، چرا که

سیاستمداران آمریکایی بر این باور بودند که اقدامات گذشته‌ی ایشان برای ایجاد یک رژیم امنیتی در خلیج فارس بدون حضور نظامی، با شکست مواجه گشته است و دیگر، تکیه بر ظرفیت‌های متحدین منطقه‌ای جواب‌گوی نیازهای روزافزون امنیتی این کشور در دنیای پس از جنگ سرد نخواهد بود. اما از آن‌جا که ایالات متحده اکنون خود را در موقعیت قدرت هژمون می‌بیند، نتیجه منطقی اتخاذ چنین راهبردی، ایجاد سیستم امنیتی مبتنی بر «ثبات هژمونیک»^۱ بر پایه‌ی هژمونی واحد آمریکایی در منطقه خلیج فارس خواهد بود.

بدین ترتیب، ما در حالی وارد قرن بیست و یکم شده‌ایم که شاهد تلاش آمریکا برای برقراری ثبات از طریق افزایش حضور فیزیکی در منطقه هستیم. اما باز از آن‌جا که ضعف‌های ساختاری دکترین‌های تجویزی قدرت‌های فرامنطقه‌ای تا به حال نتیجه‌ای جز کوتاه نمودن چرخه جنگ و منازعه در منطقه نداشته است و نظم یک‌جانبه امنیتی آمریکا نیز در عمل ناکارآمدی خود را در موقعیت‌های چون عراق نشان داده است، ضرورت برقراری نظام نوین امنیتی در خلیج فارس بیش از پیش لازم می‌نماید.

بر این اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که «مؤثرترین و کارآمدترین طرح جهت برون رفت از چالش‌های امنیتی فراگیر در منطقه‌ی خلیج فارس کدام است؟» پاسخ اولیه‌ی ما (فرضیه) به این پرسش آن است که «از لحاظ تئوریک، الگوی «امنیت مشاع»^۲ با توجه به در نظر داشتن منافع کلیه‌ی بازیگران حاضر در منطقه خلیج فارس، بهترین رویکرد در جهت برقراری و حفظ ثبات و امنیت پایدار در این منطقه است.» این الگو، مدل تکامل یافته‌ی

1 - Hegemonic Stability

2 - Common Security

طرح «امنیت دسته‌جمعی»^۱ است که مشارکت فعال کلیه کشورهای ساحلی خلیج فارس در ترکیب امنیتی منطقه را مدنظر قرار می‌دهد و مورد حمایت جدی جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. جهت آزمون فرضیه‌ی فوق، پژوهش حاضر از یک روش تلفیقی استفاده نموده است که ضمن بهره‌گیری از توصیف تاریخی تحولات امنیتی مربوط به حوزه‌ی خلیج فارس، از تجزیه و تحلیل وقایع و تحولات احتمالی در این خصوص نیز سود جسته است. سازماندهی مقاله در دو قسمت صورت پذیرفته است که قسمت اول به بیان و تشریح الگوی ثبات هژمونیک در منطقه خلیج فارس اختصاص دارد و قسمت دوم نیز به تجزیه و تحلیل مدل امنیت مشاع به‌عنوان یک چارچوب جایگزین مناسب درباره‌ی شکل آینده ترکیب امنیتی خلیج فارس پرداخته است. چنانچه گفته شد، روش پژوهش طی این تحقیق، توصیفی - تحلیلی بوده و گردآوری داده‌ها با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای و اینترنتی، با تکیه بر داده‌های تاریخی - عینی انجام پذیرفته است.

الگوی ثبات هژمونیک، مبتنی بر هژمونی واحد آمریکایی

با حمله صدام حسین به کویت، راهبرد نگرش آمریکا به منطقه خلیج فارس نیز تغییر کرد. از این رو، ایالات متحده اتخاذ رویکرد نظم نوین جهانی در نظام در حال گذار، سیاست منطقه‌ای مهار دوجانبه و نیز انعقاد پیمان‌های گسترده چندجانبه و دوجانبه نظامی - امنیتی با کشورهای منطقه را در پیش گرفت. اکنون نیز واشنگتن به دنبال حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، با این باور که اقدامات گذشته این کشور جهت ایجاد یک سیستم امنیتی در خلیج فارس با شکست مواجه گشته است، کاربرد زور را در منطقه از اولویت‌های امنیتی خود فرض

1 - Collective Security

کرده است. نمود بارز چنین رویکردی را می‌توان حمله خودسرانه این کشور به عراق و بروز جنگ سوم خلیج فارس دانست. بنابراین، دوران پس از جنگ سوم خلیج فارس را می‌توان عصر حضور فزاینده نیروهای آمریکایی در منطقه نامید. از این منظر، نومحافظه‌کاران آمریکایی شاید آمادگی اعزام سربازان بیش‌تری به منطقه از جمله عراق را حتی به قیمت‌های تابوت‌های ارسالی بیش‌تر به آمریکا داشته باشند، اما احتمالاً هرگز حاضر نخواهند بود که از برقراری ثبات موردنظر خویش در منطقه دست بردارند. جالب این‌جاست که به تازگی بیش‌ترین تهدید نسبت به تعقیب و اجرای چنین سیاستی نه از عوامل خارجی بلکه در داخل خود این کشور به‌وجود آمده است. مخالفت صریح کنگره با اعزام سربازان بیش‌تر به عراق و مشروط نمودن تأمین هزینه‌ی عملیات نظامی این کشور در عراق و افغانستان به آغاز تخلیه‌ی نیروهای آمریکایی از عراق، از عمده این موارد است.

مهم‌ترین دلیل اتخاذ الگوی ثبات هژمونیک از سوی ایالات متحده در خلیج فارس که بارزترین شاخصه‌ی آن حضور فزاینده نیروی نظامی این کشور در منطقه است، عدم اعتماد و اطمینان استراتژیست‌های نومحافظه‌کار آمریکایی به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های متحدین منطقه‌ای این کشور در قبال حفظ منافع منطقه‌ای آمریکاست. چرا که پیش از این و طی دو دهه، ایالات متحده تنها با تجهیز و پشتیبانی از ارتش‌های منطقه و رو در رو قرار دادن برخی از آن‌ها در مقابل برخی دیگر، سعی در حفظ توازن قدرت منطقه‌ای و در نتیجه حفظ و تثبیت وضع موجود منطقه داشت. اما بی‌کفایتی این نیروها و نیز عواملی چون گسترش موج تنفر ملت‌های منطقه از سیاست‌های واشنگتن که رشد حملات تروریستی به منافع آمریکایی را به‌دنبال داشت؛ افزایش رو به تزاید قدرت منطقه‌ای ایران که برتری‌جویی‌های آمریکا در خلیج فارس را بر نمی‌تابد؛ سرمستی حاصل از پیروزی این کشور در جنگ با افغانستان؛ و مهم‌تر از همه، شکست سیاست مهار دوجانبه در تضعیف هم‌زمان دو قدرت ایران و عراق؛ همگی باعث گشت تا

ایالات متحده علی‌رغم میل باطنی خود به باتلاق خلیج فارس کشانده شود. چشم طمع دیگر قدرت‌ها از جمله اروپا، چین و روسیه به منابع خلیج فارس و طلب سهمی بیش‌تر در تأمین امنیت منطقه که پس از دوره کوتاه دوری آن‌ها از مسائل نظامی - امنیتی در فردای جنگ سرد رخ نموده است نیز یکی از دیگر دلایل حضور فیزیکی نیروهای آمریکایی در خلیج فارس است. از دیگر دلایل می‌توان به عمق راهبردی منطقه اشاره کرد. یعنی این‌که با توجه به حساسیت جهانی و اهمیت روزافزون خلیج فارس و تنگه راهبردی هرمز در معادلات امنیت جهانی، خلیج فارس در جایگاه «هارتلند»^۱ قرن بیست و یکم قرار گرفته، به‌طوری‌که محل تلاقی منافع بازیگران بزرگ جهانی محسوب شده است. بنابراین، مدیریت جامع منطقه از سوی یک بازیگر، برتری در نظام جهانی را برایش به‌دنبال خواهد داشت که ظاهراً چنین امری در حال حاضر و بر طبق اصول برآمده از الگوی ثبات هژمونیک، نه از طریق امکانات نرم‌افزاری و بر روی میز مذاکره بلکه با تجهیزات لجستیک و در میدان جنگ قابل حصول است.

«هژمونی»^۲ در اصل واژه‌ای یونانی است و در فارسی به سرکردگی، رهبری، پیشوایی، برتری، سلطه و استیلا ترجمه شده است و به بسط نفوذ یا اعمال قدرت یک کشور نیرومندتر در کشور یا منطقه دیگر تعبیر می‌شود. نتیجه چنین سیاستی ممکن است پیدایش یک دولت وابسته یا یک رابطه خادم و مخدومی و یا ایجاد یک حوزه نفوذ برای قدرت هژمون باشد. تفاوت‌های زیادی که میان قدرت کشورها در عرصه بین‌المللی وجود دارد ممکن است رابطه‌ای هژمونیک به‌وجود آورد و حاکمیت و رابطه برابر دولت‌ها را برهم زند (پلینو و آلتون:

1 - Hertland

2 - Hegemony

۳۲۸:۱۳۷۵). «رابرت گیلپین»^۱ که از واضعان نظریه ثبات هژمونیک در سطح جهانی می‌باشد معتقد است در سیستم‌های مختلف بین‌المللی، زمانی ثبات و تعادل برقرار می‌شود که یک قدرت هژمون، قدرتی که دارای تفوق است وجود داشته باشد تا اقتصاد، سیاست، امنیت و فرهنگ جهانی را به‌نوعی مثل لوکوموتیو به‌دنبال خود بکشاند. به‌نظر وی در چنین شرایطی است که امکان برقراری ثبات در عرصه جهانی وجود خواهد داشت (سلیمی، ۱۳۸۳: ۸). بنابراین، شاخص‌ترین مؤلفه‌ی الگوی ثبات هژمونیک، وجود یک قدرت هژمون است که در خصوص الگوی ثبات هژمونیک در سطح منطقه خلیج فارس نیز برقرار است.

دیگر مؤلفه‌ی نظریه ثبات هژمونیک، دیپلماسی مبتنی بر عمل انجام شده است، عمل انجام شده به‌وسیله یک قدرت که کشور یا گروهی از کشورها را در شرایطی جدید و نامطلوب قرار می‌دهد. در پی عمل انجام شده، طرف دیگر که از این پس سهمی در قدرت تصمیم‌گیری ندارد چاره‌ای ندارد جز این که دست روی دست گذاشته و کاری انجام ندهد یا این که به‌نحوی در برابر شرایط تغییر یافته عکس‌العمل نشان دهد و دست به کاری بزند. از نظر دیپلماسی، عمل انجام شده، اقدام یک‌جانبه‌ای است که نقطه مقابل مذاکره و غالباً نتیجه یک بن بست سیاسی است (پلینو و آلتون، ۱۳۷۵: ۳۲۹). اما از آن‌جا که قدرت هژمون برای تأمین امنیت و پیشبرد منافع‌اش کلاً به منابع خود تکیه دارد، اصولاً خود را بی‌نیاز از سایرین دانسته و دیگران را ملزم به رعایت قواعد خودساخته خویش می‌داند. نتیجه چنین تفکری، پیش‌دستی از سوی قدرت هژمون را به‌دنبال خواهد داشت. اعمال الگوی ثبات هژمونیک از سوی ایالات متحده در خلیج فارس بر چنین پیش‌فرضی استوار است. اما همان‌گونه که در ادامه‌ی بحث خواهیم دید،

1 - Robert Gilpin

همین مؤلفه، خود، یکی از موانع استقرار الگوی ثبات هژمونیک مبتنی بر هژمونی واحد آمریکا در منطقه خواهد بود.

سومین مؤلفه‌ی الگوی ثبات هژمونیک در خلیج فارس که برآمده از دیپلماسی مبتنی بر عمل انجام شده است، همانا عدم احساس نیاز قدرت هژمون به متحد یا متحدانی از میان دیگر قدرت‌هاست. چنین وضعیتی به یکجانبه‌گرایی تعبیر می‌شود که طی آن قدرت هژمون خود را از کمک مؤثر دیگر کشورها مبرا دانسته و در حل و فصل موضوعات مربوط به منطقه یا جهان تنها بر توانایی‌ها و راه‌حل‌های خود تکیه دارد. البته ورود به سیاست یکجانبه‌گرایی با این تفاسیر برای هیچ کشوری مقدور نیست و در عمل بزرگ‌ترین قدرت‌ها نیز دارای وضعیت وابستگی به دیگر کشورها هستند. بدین ترتیب مفهوم یکجانبه‌گرایی را می‌توان چنین عنوان کرد که قدرت یکجانبه‌گرا سعی دارد تا نیازهای خود را با تکیه بر منافع خود یا از طریق ظرفیت‌های دیگران بدون شرکت دادن آن‌ها در منافع حاصله، تأمین نماید و یا این که دیگر قدرت‌ها را چنان در تنگنا قرار دهد که خود جهت اجتناب از عواقب سهمگین عدم تمکین به قدرت هژمون، درصدد رفع نیازهای وی برآیند.

از این منظر، یکجانبه‌گرایی با هژمونی رابطه نزدیکی برقرار می‌کند. به این معنا که هر دوی این اصطلاحات، مفهوم «توانایی یک قدرت و یا یک گروه حاکم در مجبور نمودن سایر گروه‌ها که یک چیز یکسان را طلب می‌کنند، جهت برآوردن نیازهای خویش» را به ذهن متبادر می‌سازند (Hunter Wade, 2002:215). وضعیتی که می‌توان آن را به یکجانبه‌گرایی اتکایی تعبیر کرد. بدین معنی که قدرت هژمون در برخی مواقع لازم می‌بیند که برای انجام پاره‌ای از امور به جذب متحدینی روی آورد که بیش‌ترین احساس و اشتراک در منافع را با قدرت هژمون دارند. بنابراین در الگوی امنیتی ثبات هژمونیک، صف دوستان و دشمنان کاملاً از هم تفکیک شده است و قدرت هژمون اعطای پاداش به دوستان و تنبیه

دشمنان را بر خود فرض می‌داند.

مؤلفه‌ی چهار الگوی ثبات هژمونیک، تکیه قدرت هژمون به ابزار نظامی و اقتصادی (قدرت سخت) در پیشبرد اهدافش است. بی‌شک، استفاده از توانایی‌های نظامی و کاربرد زور در تأثیرگذاری بر نتایج موردنظر، همواره یکی از ابزارهای در دسترس کشورها جهت تحصیل منافع و امنیت ملی بوده و خواهد بود. بودجه نظامی قدرت‌های بزرگ اغلب روندی صعودی را می‌پیماید که در این بین، ایالات متحده با هزینه نظامی معادل بیست و پنج کشور پس از خود در رده‌بندی بودجه نظامی دولت‌ها، به رکورد تازه‌ای در این خصوص دست یافته است.

هزینه‌های دفاعی آمریکا در سال ۱۹۹۷ برابر با ۳۳/۹۶ درصد کل هزینه نظامی جهان است که اگر به هزینه دفاعی متحدینش در ناتو، کره جنوبی و ژاپن علاوه گردد، ۶۲/۳۵ درصد از کل هزینه نظامی جهان را شامل می‌شود (The Military Balance, 1998/99). بر این اساس، هزینه نظامی آمریکا چندین برابر هزینه نظامی مجموعه‌ی دشمنان بالقوه‌ی این کشور، یعنی کره شمالی، ایران، سوریه، لیبی و کوبا است. در حالی که هزینه‌های دفاعی روسیه از سال ۱۹۹۱، ۷۷ درصد کاهش داشته است، بودجه نظامی آمریکا حتی از زمان سیاست نظامی ریگان در دوران جنگ سرد نیز بیش‌تر شده است و همان‌گونه که رخداد ۱۱ سپتامبر نشان داد، این افزایش بودجه نظامی نتوانست امنیت شهروندان آمریکایی را تأمین نماید (هرسیج، ۲۶: ۱۳۸۰-۲۵). با این حال، بودجه نظامی ایالات متحده طی یک دهه‌ی گذشته همواره روندی صعودی داشته است که این رقم در سال ۲۰۰۵ از مرز ۵۰۰ میلیارد دلار نیز فراتر رفته است (Http://cia.gov).

افزایش تب یک‌جانبه‌گرایی در آمریکا نسبت مستقیمی با افزایش بودجه نظامی این کشور دارد. در سند چشم‌انداز مشترک ۲۰۲۰ ارتش این کشور با نام «ارتش آمریکا در تدارک فردا» تأکید شده که اگر قرار است نیروهای مسلح

ایالات متحده در سال ۲۰۰۲ (نسبت به آنچه امروز هستند) سریع‌تر، نابودکننده‌تر، دقیق‌تر و بی‌نیاز از متحدین باشند، باید به سرمایه‌گذاری و توسعه توانمندی‌های جدید، توجهی جدی صورت پذیرد (چشم‌انداز، ۲۰۰۲:۳-۱). در این راستا بهره‌گیری از توانایی‌های نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس در دستور کار سیاستمداران و اشنگتن باقی خواهد ماند. حضور و تقویت نیروهای آمریکایی مستقر در پایگاه‌های نظامی این کشور در منطقه و انجام مانورهای پی در پی نظامی با حضور برخی از قدرت‌های فرامنطقه‌ای و محلی، دیگر مختص جنگ و مواقع بحرانی تلقی نمی‌شود. شیوه دفاعی اعلانی و اعمالی ایالات متحده در منطقه نیز در راستای منطق دفاعی قدرت هژمون در الگوی امنیتی ثبات هژمونیک قرار دارد و مبتنی بر حملات پیش‌دستانه، یعنی اوج کاربرد ابزار نظامی در تأمین امنیت است.

اما امروزه دیگر در خصوص مبانی قدرت دولت‌ها، تأکید چندانی بر نیروی نظامی نمی‌شود و حتی از دید بسیاری از قدرت‌های بزرگ امروزی، کاربرد زور، اهداف اقتصادی آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد (نای، ۱۳۸۳:۷). بنابراین قدرت هژمون جهت حفظ این برتری، نیاز به ابزار اقتصادی محکمی دارد. اصولاً طرفداران نظریه ثبات هژمونیک بر این باورند که در نظام بین‌الملل باید یک قدرت هژمون وجود داشته باشد تا ضمن ایجاد جهانی مبتنی بر اقتصاد آزاد، ثبات آن را نیز حفظ کند (رضایی، ۱۳۸۴:۱). با این حساب، قدرت هژمون محتاج مکانیسم‌هایی جهت تنظیم ساز و کارهای اقتصاد جهانی است و پیداست که این سازوکارها باید بر پایه‌ی بازار آزاد پی‌ریزی شود. گیلین نیز که از وی به‌عنوان یکی از واضعان و شارحان نظریه ثبات هژمونیک نام بردیم، بیش‌ترین تألیفات خود را در حیطه اقتصاد سیاسی بین‌المللی داشته است و جالب این‌جاست که در حیطه‌ی متفکرین واقع‌گرا نیز جای دارد.

پنجمین و آخرین مؤلفه‌ی الگوی ثبات هژمونیک که در این مقاله مورد

بررسی قرار می‌گیرد، نیاز قدرت هژمون به رژیم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای جهت حمایت از منافع خود و نیز پیش‌گیری از تهدیدات بالقوه متوجه نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک است. میان مفهوم هژمونی و مفهوم رژیم در نظریه ثبات هژمونیک، رابطه‌ای دوطرفه برقرار است. یعنی هم این‌که رژیم‌های با ثبات جهت حفظ ثبات خود به وجود یک قدرت هژمون نیازمندند (قدرت هژمون: متغیر مستقل و رژیم‌ها: متغیر وابسته) (Jackson, 1999:191) و هم این‌که چنین رژیم‌هایی، خود، باعث تداوم روند هژمونی قدرت هژمون هستند (رژیم‌ها: متغیر مستقل و قدرت هژمون: متغیر وابسته).

هدف اولیه قدرت هژمون چه در سطح بین‌الملل و چه در سطوح منطقه‌ای، حمایت از منافع خود است. بر همین اساس خیلی زود به‌نحوی سراسیمه در مقابل تهدیدات (اعم از واقعی و خیالی) واکنش نشان می‌دهد. در این راستا، قدرت هژمون برای پیش‌گیری از تهدیدات بالقوه موجود در نظام بین‌الملل یا سطوح منطقه‌ای به ابزارهایی نیاز دارد که ضمن پیش‌گیری از تهدیدات، کار ویژه‌ی همکاری را در آن سطح افزایش دهد. رژیم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از مهم‌ترین ابزارها جهت ایجاد کار ویژه‌ی مذکور هستند، زیرا منازعات را تهدید نموده و موجب تسهیل معاهدات می‌شوند. به‌صورت طبیعی، این رژیم‌ها تبعیض‌آمیزند، برخی از ارزش‌ها را بیش از سایر ارزش‌ها مورد توجه قرار می‌دهند و به نفع عده‌ای و به زیان عده‌ای دیگر عمل می‌کنند (رضایی، ۱۳۸۴: ۱).

رژیم منطقه‌ای مطلوب واشنگتن در خلیج فارس مبتنی بر حمایت از کشورهای دوست و تغییر رژیم در کشورهای به اصطلاح حامی شرارت خلاصه می‌شود.

نظریه ثبات هژمونیک شباهت زیادی به نظریه‌های چرخه‌ای استیلا دارد. بر این اساس، ایالات متحده درصدد است تا هژمونی خود را در منطقه خلیج فارس

مطابق با نظریه چرخه بلند پیشوایی «جورج مدلسکی»^۱ محقق سازد. مفهوم پیشوایی در نظریه مدلسکی این پیام را می‌رساند که پیشوای جهانی بازیگری است که توان نوآوری و حرکت به جلو را در جهت ارتقای مصلحت عمومی دارد. بنابراین، وی نظام سیاسی جهانی را از چشم‌انداز رهبری آن مورد مطالعه قرار می‌دهد (سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۰). تلاش منطقه‌ای ایالات متحده در تأثیرگذاری هر چه بیش‌تر بر معادلات امنیتی خلیج فارس به‌منظور اثبات این نکته است که هنوز انرژی رهبری آمریکا به اتمام نرسیده است و افول پیشوایی این کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی در آینده قابل پیش‌بینی، غیرمحمتمل است.

هدف ایالات متحده از استقرار الگوی امنیتی ثبات هژمونیک در منطقه خلیج فارس را می‌توان در راستای اهداف این کشور در سطح جهانی قلمداد نمود. راهبردپردازان آمریکایی کاملاً بر این نکته واقفند که دستیابی به منابع خلیج فارس و تسلط بر این منطقه از جهان، ضامن حفظ برتری این کشور در سطح بین‌المللی خواهد بود. اکنون رقابت گسترده میان ایالات متحده و دیگر قدرت‌های امپریالیستی جهان در منطقه استراتژیک خلیج فارس تمرکز یافته است (تریگر، ۱۳۸: ۱). از این رو، آمریکا که براساس تفکرات نومحافظه‌کاران دست راستی، در پی تثبیت هژمونی و استیلای خود بر جهان است، سعی دارد با در اختیار گرفتن منابع عظیم نفتی منطقه، بر اروپا، روسیه و ژاپن و نیز چین که مهم‌ترین رقبای استراتژیک این کشور هستند فشار وارد کند (گوهری مقدم b، ۱۳۸۳: ۲). بنابراین حفظ و تثبیت هژمونی جهانی آمریکا را باید هدف عمده این کشور از تعقیب الگوی ثبات هژمونیک در منطقه دانست و اهدافی چون دستیابی به منافع عظیم انرژی منطقه، تضمین صدور جریان آزاد نفت به غرب یا حمایت از موجودیت

1 - George Modelski

رژیم صهیونیستی، همه در جهت تأمین این هدف نهایی قرار دارند. پیامد استقرار چنین الگویی در سطح منطقه، اجرای اهداف فوق را در پی خواهد داشت. یعنی این که ایالات متحده به فرض موفقیت در اجرای طرح ثبات هژمونیک در سطح منطقه، قادر خواهد بود تا هژمونی جهانی خویش را در سطح جهانی جامه‌ی عمل پوشاند. اما از آن جا که با ورود به عصر جهانی شدن، بازیگران غیررسمی مؤثری چون گروه‌های تروریستی نیز بسیار فعال شده و اغلب تابع هیچ یک از مقررات بین‌المللی و قواعد بازی سیاسی نیستند، ایالات متحده نخواهد توانست که این دسته از بازیگران را نیز چون دیگران تحت تأثیر قدرت هژمون خود قرار دهد.

کما این که همین احساس برتری و یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی خود موجب تحریک این گونه گروه‌ها خواهد بود. بنابراین، از دیگر پیامدهای استقرار الگوی ثبات هژمونیک آمریکایی در سطح منطقه، افزایش حملات تروریستی و دیگر حملات نامتقارن به اهداف آمریکایی چه در منطقه و چه در سطوح فراتر خواهد بود.

واقعیت این است که اتخاذ سیاست‌های میلیتاریستی و مداخله‌جویانه‌ی دولت آمریکا و نیز حمایت‌های این کشور از رژیم‌های غیردموکراتیک و اشغالگر در کشورهای مختلف جهان، موجب تشدید عملیات تروریستی علیه منافع ایالات متحده گشته است (Pillar, 2001; Zunes, 1998; Eland, 1998). با این حال، تشدید حملات علیه منافع آمریکا، تنها مختص بازیگران غیردولتی و گروه‌های تروریستی نخواهد ماند. شاید دیگر بازیگران و به‌ویژه دولت‌های ملی این گونه و آشکارا علیه اهداف ایالات متحده تلاش نکنند، اما یکی از پیامدهای اقدام این کشور برای استقرار الگوی ثابت هژمونیک در خلیج فارس، اقدام دیگر قدرت‌ها بر ضد منافع آمریکا خواهد بود. چرا که اگر گذشته راهنمای ماست، برتری آمریکا مقاومت فزاینده‌ای را به وجود خواهد آورد (Zakaria, 1999:99). بنابراین

یکی از بزرگ‌ترین موانع استقرار الگوی امنیتی هژمونیک در خلیج فارس، مقاومت دیگر قدرت‌های جهان خواهد بود. اتحادیه اروپا، چین و روسیه بیش از ایالات متحده وابسته به منابع انرژی منطقه هستند و مسلماً تحمل نخواهند کرد که جریان منافع یک‌سره روانه‌ی واشنگتن شود.

کشورهای ساحلی حوزه خلیج فارس نیز اگرچه اغلب در دامان آمریکا پناه گرفته‌اند، با وجود نگرانی‌ها و علایق مشترک میان ایالات متحده و کشورهای عرب منطقه، اختلاف‌نظر میان آن‌ها هم‌چنان روبه افزایش است، (Kahwaji, 2004:52) و تمایلات استیلاجویانه آمریکا در منطقه علاوه بر ملت‌ها، می‌تواند زمینه‌ساز بروز مخالفت‌هایی جدی‌تر علیه روند سلطه در درون حکومت‌های محافظه‌کار عرب گردد و راه را برای گسترش مناسبات این کشورها با دولت‌های منطقه و دیگر قدرت‌ها، تا مرز ایجاد بدیلی جهت جایگزینی با قدرت بازدارنده ایالات متحده فراهم آورد. ضمن این‌که اصولاً در نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک، امکان حضور قدرت‌های منطقه‌ای که قدرت هژمون را به چالش بکشند وجود ندارد (گوهری مقدم، ۱۳۸۳، a). اما واقعیت - همان‌گونه که هانتینگتون در مقاله‌ی خود تحت عنوان «ابرقدرت تنها»^۱ اعلام می‌نماید - مشعر بر این است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نه نظام قطبی آمریکا و نه نظام چندقطبی مورد نظر دیگر قدرت‌های منطقه‌ای، بلکه سیستم «تک - چندقطبی»^۲ بر جهان حاکم است. در این نوع نظام، هر چند که یک ابرقدرت نظامی وجود دارد، این ابرقدرت به تنهایی توان حل مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای را ندارد، بلکه با همکاری دیگر قدرت‌های منطقه‌ای نظیر آلمان و فرانسه در اروپا، هند در جنوب آسیا، چین و ژاپن در آسیای جنوب شرقی و ایران در غرب

1 - The Lonely Superpower

2 - Uni-Multipolar System

آسیا و با مساعدت سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان ملل می‌تواند مشکلات جهانی و منطقه‌ای را حل نماید (Huntington, 1999). اما چنان‌چه شواهد نشان می‌دهد، ایالات متحده بر خلاف چنین نظریه و توجیهی، همواره بر آن بوده است تا مانع از تبدیل کشورهای حوزه خلیج فارس به عنصری قدرتمند در منطقه گردد که این امر بر اختلاف این کشورها با واشنگتن دامن خواهد زد. از سوی دیگر مشکلات داخلی جامعه آمریکا همراه با ضعف ساختاری این کشور در زمینه اقتصادی، خود مانعی دیگر، در راه تلاش واشنگتن برای ایجاد قدرت فائده در خلیج فارس خواهد بود.

نهایتاً این که استقرار الگوی امنیتی ثبات هژمونیک مبتنی بر قدرت هژمون آمریکا در خلیج فارس به دلیل کنار گذاشتن کشورهای ساحلی این حوزه و نیز دیگر قدرت‌های ذی‌نفع فرامنطقه‌ای از مشارکت در فرایندهای امنیتی منطقه، قادر به ایجاد یک سیستم امنیتی موفق و کارآمد منطقه‌ای جهت مدیریت بحران‌های منطقه خلیج فارس نیست. این الگو هم‌چنین هیچ‌گونه سنخیتی با الگوهای پیشین امنیتی در منطقه ندارد و خلیج فارس حتی در عصر فئودالیت و مرزهای مبتنی بر امپراتوری نیز شاهد ادعای هیچ قدرتی به‌منظور سلطه همه‌جانبه بر خود نبوده است و در عصر حاضر نیز هر چند که مدیریت امنیتی منطقه بر طبق تصمیمات قدرت‌های فرامنطقه‌ای قرار داشته اما تا به امروز هیچ قدرتی نتوانسته است که با کنار گذاشتن دیگران و تحمیل خود بر کشورهای ساحلی آن، مدیریت امنیتی و راهبردی منطقه را در دست گیرد. با فرض استقرار الگوی امنیتی ثبات هژمونیک در خلیج فارس، این منطقه هم‌چنان بیش از پیش بحرانی و در آستانه جنگ قرار خواهد داشت.

الگوی امنیت مشاع

الگوی امنیت مشاع با پذیرش این واقعیت آغاز می‌گردد که منطقه خلیج

فارس دارای ویژگی‌های خاص و منحصر به فردی است که آن را از دیگر مناطق جهان مجزا می‌سازد. ذخایر عظیم انرژی در این منطقه و وابستگی جهانی به این منابع، مهم‌ترین دلیل این وضعیت است؛ به طوری که کلیه ویژگی‌های ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک را به منطقه بخشیده است. منطقه خلیج فارس، ۵۶۵ میلیارد بشکه نفت (حدود ۶۵ درصد ذخایر نفتی جهان) و ۳۰/۷ تریلیون متر مکعب گاز را در خود جای داده است که حدود دو سوم نفت مورد نیاز غرب و چهار پنجم انرژی مصرفی ژاپن را تأمین می‌نماید (حیدری، ۱۳۷۸:۵۰). با این حساب، همکاری متقابل کشورهای تولید کننده و مصرف کننده نفت و گاز منطقه خلیج فارس جهت حفظ ثبات و امنیت پایدار در این منطقه ضروری به نظر می‌رسد. هدف الگوی امنیت مشاع نیز تحقق این مهم است.

الگوی امنیت مشاع، نیازمند یک پیش طرح ذهنی است. اصولاً در تعاملات بین‌المللی، عوامل ذهنی، روانی و فرهنگی نقش مهمی را ایفا می‌نمایند، به گونه‌ای که به سطح، نوع و ماهیت روابط شکل داده و تا میزان زیادی به الگوهای دوستی و دشمنی شکل و جهت می‌دهند. البته این بدین معنی نیست که سایر عوامل مانند منافع ملی، شرایط زمانی و جغرافیایی، عامل ساختار و ماهیت نظام بین‌الملل و ... تأثیرگذار نباشند، بلکه منظور آن است که آمیزه‌ای از این عوامل به الگوهای تعامل شکل می‌دهند (زرگر، ۱۳۸۴:۱). بنابراین، ساختارهای ذهنی حاکم بر نخبگان فکری - ابزاری جوامع، می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای را بر ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و جهانی ایفا نماید.

در خصوص منبع بحران‌های عمده‌ای نیز که طی دو دهه‌ی اخیر در منطقه‌ی خلیج فارس رخ داده است، می‌توان به دو دسته از عوامل اساسی اشاره داشت: اول، نظام فکری نخبگان حاکم و دوم، اختلافات ارضی و مناقشات مرزی؛ دو عاملی که موجب گردیده تا منطقه‌ی خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس همواره در کشمکش باقی بماند (Wolfgang, 2001:131). نتیجه آن‌که یکی از دو منبع

بحران زدایی در منطقه، دارای ماهیتی ذهنی و روانی است و از این رو، طرح موفق الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس، نیازمند تغییر نگرش بازیگران حاضر در منطقه در خصوص قالب‌های ذهنی از پیش تعریف شده است. بر این اساس، پیش فرض اصلی موفقیت در این طرح، به رسمیت شناختن منافع هر یک از بازیگران حاضر در فرایندهای امنیتی منطقه، اعم از کشورهای ساحلی و قدرت‌های ذی نفع فرامنطقه‌ای از سوی هر یک از بازیگران حاضر در منطقه خواهد بود. این الگو، مدل تکامل یافته‌ی طرح/امنیت دسته جمعی یا/امنیت مشارکتی است که مشارکت تمامی کشورهای ساحلی خلیج فارس در تأمین امنیت را مدنظر قرار می‌دهد و مورد حمایت جدی جمهوری اسلامی ایران است. الگوی امنیت مشاع، در اصل برگرفته از آموزه‌ی مالکیت مشاع است که ریشه در حقوق مدنی داخلی دارد. لذا این رهیافت را با ملاحظه‌ی اصلی مالکیت مشاع می‌توان نشان داد. به‌عنوان نقطه‌ی شروع برای اندیشیدن پیرامون مالکیت مشاع، می‌توان از مفهوم اشاعه شروع کرد. اشاعه، اجتماع حقوق دو یا چند نفر بر شیئی معین است، به‌طوری که موضوع مالکیت هیچ‌یک از مالکان مشخص نباشد. به عبارت دیگر، یعنی این‌که هر جزئی از اجزای شیئی واحد، در عین حال، متعلق به حق مالکیت هر یک از ایشان باشد. مال مورد اشاعه را مال مشاع گویند. اشاعه در مقابل افزای به‌کار می‌رود و مشاع در مقابل مفروز. در ضمن، اشاعه می‌تواند به‌طور ارادی باشد مانند شرکت اختیاری یا به‌صورت قهری، مانند اجتماع حقوق چند وارث بر ترکه (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۴۵؛ <http://vekalat.org>).

بر پایه‌ی تعریف فوق، آموزه‌ی مالکیت مشاع از دو جزء صوری و ماهوی تشکیل شده است. اشاعه از لحاظ ماهوی ناظر بر یک حق است که حقوق مالکین متعدد در شیئی واحد را در نظر دارد و از جنبه‌ی شکلی، بر بخش‌ناپذیری مال مشاع و این‌که مالکین مشاعی در جزء جزء مال مشاع شریک هستند بدون

این که متصرفات ایشان مشخص باشد، دلالت می‌نماید. از این رو، الگوی پیشنهادی امنیت مشاع در خلیج فارس، از لحاظ ماهیتی، با آموزه‌ی مالکیت مشاع، تفاوت‌های بنیادین دارد؛ چرا که موضوع حق در حقوق داخلی و مدنی با حقوق بین‌المللی، یک حوزه‌ی افتراق است و نه اشتراک. بدین دلیل، در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل اغلب قدرت است که بر جایگاه حق می‌نشیند و در اصطلاح بیان می‌شود که قدرت، حق است. اما مدل امنیت مشاع نمی‌تواند قدرت را جایگزین حق محسوب دارد، چرا که در این صورت تفاوت چندانی با طرح ثبات هژمونیک نخواهد داشت. در نهایت، مقاله‌ی حاضر، موضوع منافع را مناسب‌ترین جایگزین برای حق می‌شمارد و بر این اساس بر مشارکت کلیه‌ی بازیگران ذی‌نفع در خلیج فارس در ترکیب آینده امنیتی منطقه اصرار دارد.

در خصوص بعد شکلی و عینی مالکیت مشاع که بر تفکیک‌ناپذیری مال مشاع اشاره دارد، الگوی امنیت مشاع کاملاً منطبق با این آموزه پیش می‌رود. از این منظر، مدل امنیت مشاع در خلیج فارس، امنیت پایدار در منطقه را بر پایه‌ی «امنیت تقسیم‌ناپذیر» تعریف می‌نماید که خود، برآمده از مفهوم «صلح تقسیم‌ناپذیر» است. این حالت بیان‌کننده‌ی این واقعیت است که امنیت جای‌جای منطقه‌ی خلیج فارس و تک‌تک بازیگران حاضر در آن، به هم پیوسته است و تهدیدات امنیتی مربوط به یکی از این حوزه‌ها، امنیت کل خلیج فارس را خدشه‌دار خواهد نمود. بر این اساس، بازیگران دخیل در فرایندهای امنیتی منطقه خلیج فارس را می‌توان به اجتماع حقوق چند وارث بر ترکه‌ای مشاع تشبیه کرد که حالتی قهری و اجباری دارد؛ اما حفظ منافع این مال مشاع، در گرو همکاری و توجه تک‌تک وارثین است؛ هر چند بنا به دلایلی، شرایط عقد پیمانی رسمی نیز در این خصوص میسر نباشد.

اولین تفاوت الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس با الگوهای مشابه دیگر، یعنی طرح امنیت دسته‌جمعی یا امنیت مشارکتی نیز در همین مسأله است. امنیت

دسته‌جمعی مستلزم وجود یک نظام تنظیمی اختیاری است که طی آن انتظار می‌رود دولت‌های ملی به‌طور اختیاری و نه از جهت حفظ منافع ناشی از شراکت، که مورد نظر ما طی الگوی امنیت مشاع است، محدودیت‌های اخلاقی و حقوقی را تمکین نمایند (کولومبیس و ولف، ۱۳۷۵: ۲۸۰). از سوی دیگر، اصولاً شرکت، اعم از اشاعه است زیرا که در مورد شرکت با این‌که شراکت وجود دارد، اما اشاعه وجود ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۴۵). سومین تفاوت، به حیطه‌ی وظایف بازیگران در دو مفهوم فوق مربوط است. امنیت دسته‌جمعی، یک اصل تصدیق شده به وسیله‌ی گروهی از دولت‌هاست که توافق نموده‌اند تا مفقود دولت‌هایی که صلح بین‌المللی یا منطقه‌ای را به خطر می‌اندازند را تنبیه نمایند (Kegley & Wittkopf, 2004:150)؛ در حالی که طی الگوی امنیت مشاع، اصل بر تأمین امنیت است و نه فقط تنبیه متجاوز و حذف عوامل ناامنی. و بالاخره این‌که تاکنون ساختار الگوهای پیشنهادی امنیت دسته‌جمعی یا مشارکتی در خصوص تأمین امنیت خلیج فارس، یا این‌که تنها در بر گیرنده‌ی بازیگران منطقه‌ای این حوزه بوده یا نظام امنیتی مشترکی تحت نظارت یک قدرت برتر (اغلب آمریکا) با مشارکت کلیه‌ی کشورهای منطقه را مبنا قرار داده‌اند. در حالی که شکل‌گیری فضای مناسب جهت تعامل سازنده و همکاری متقابل امنیتی میان کشورهای منطقه، تنها یکی از ملزومات طرح امنیت مشاع در خلیج فارس به حساب می‌آید و تسری این‌گونه همکاری‌ها و فضا سازی‌ها به روابط ما بین این کشورها با قدرت‌های ذی‌نفع فرامنطقه‌ای حاضر در خلیج فارس، از پیش نیازهای موفقیت این طرح است.

بر این اساس، همسویی راهبردی کشورهای منطقه در خصوص مسائل امنیتی خلیج فارس، اولین مؤلفه‌ی الگوی امنیت مشاع به حساب می‌آید. اصولاً در بررسی چارچوب‌های جایگزین امنیتی مناسب در خلیج فارس، همگرایی نسبی کشورهای ساحلی حوزه خلیج فارس و مشارکت جدی و همه‌جانبه آن‌ها در

معادلات جدید امنیتی منطقه، اصلی‌ترین ضرورت محسوب می‌شود که توجه ویژه‌ای را به خود می‌طلبد. الگوی امنیت مشارکتی به‌عنوان مهم‌ترین پارامتر الگوی امنیت مشاع که موردنظر ما در این مقاله است، با جلب اعتماد از سوی تمامی کشورهای منطقه و طی یک پروسه زمانی امکان‌پذیر است. از آن‌جا که اکنون همکاری، واقعیتی مبتنی بر سیستم جدید بین‌المللی تلقی می‌گردد، بنابراین درک ضرورت و اهمیت اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس برای نخبگان این کشورها چندان دشوار به‌نظر نمی‌رسد.

اما در این مسیر موانع عدیده‌ای وجود دارد که الگوهای اعتمادسازی در منطقه را به چالش می‌کشد. از این جمله می‌توان به فقدان اقتصادهای مکمل در منطقه؛ اختلافات بارز سیاسی (رژیم‌های محافظه‌کار، انقلابی، سلطنتی و جمهوری)، فرهنگی - ایدئولوژیکی (شیعه و سنی) و نژادی (ایرانی و عربی)؛ مناقشات ارضی و مرزی؛ و نیز جهت‌گیری‌های متفاوت در سیاست خارجی کشورهای منطقه اشاره کرد. از این رو، برداشت متفاوت کشورها از مفهوم امنیت، نگرش آن‌ها را نسبت به مسائل و اولویت‌های امنیتی و لذا الگوهای امنیت‌ساز در منطقه، از هم متمایز ساخته است. ضمن این‌که در پاره‌ای از مواقع خود این کشورها، بزرگ‌ترین تهدید امنیتی برای همسایگان محسوب شده یا این‌که به دلیل ذهنی بودن ماهیت امنیت و عامل تحریکات خارجی، چنین پنداری درون کشورهای منطقه شکل گرفته است که زدودن آن به‌سادگی امکان‌پذیر نخواهد بود.

همبستگی‌های منطقه‌ای مهم‌ترین هدف اقدامات اعتمادسازی است و ایجاد یک رژیم امنیتی در منطقه، خود یکی از ابزارهای اساسی و مهم جهت رفع سوء تفاهمات منطقه‌ای و گذر به دنیای سبز دوستی و اعتماد به‌حساب می‌آید. البته ایجاد یک چنین سیستمی در منطقه خلیج فارس رابطه تنگاتنگی با سیاست‌های مستقل کشورهای منطقه خواهد داشت. از این رو، هر چه کشورهای منطقه در

اتخاذ سیاست‌های خود به‌خصوص در زمینه مسائل امنیتی، از سیاست‌های منفعت‌طلبانه قدرت‌های بزرگ خصوصاً ایالات متحده فاصله بگیرند و استقلال سیاسی و نظامی خود را حفظ و تقویت نمایند، امکان ایجاد یک رژیم امنیت جامع در منطقه بیش‌تر خواهد بود (ابراهمی فر، ۱۳۸۱: ۲۴۰). در این صورت هر یک از کشورهای منطقه قادر خواهند بود تا با مطرح کردن خود به‌عنوان یک بازیگر اصلی و ذی‌نفع در فرایندهای امنیتی منطقه، سهم بیش‌تری را در تأمین امنیت پایدار منطقه بر عهده داشته باشند.

اما آن‌چه امروزه می‌توان مشاهده کرد، رویکرد انفعالی و روحیه تبعیت در اکثر کشورهای حوزه خلیج فارس از سیاست‌ها و راهبردهای جهانی و منطقه‌ای ایالات متحده است که مهم‌ترین مانع در روند اعتمادسازی میان کشورهای منطقه، حتی در میان خود کشورهایی است که چنین رویکردی را اتخاذ کرده‌اند. البته مفهوم استقلال از سیاست‌های قدرت‌های بزرگ را نباید به معنای تخاصم و دشمنی ذاتی با این قدرت‌ها و سیاست‌های ایشان تعبیر کرد. با گسترش حقوق بین‌المللی و قبول اصلی همبستگی میان واحدهای سیاسی و همکاری میان آن‌ها، عملاً حاکمیت مفهوم مطلق کلاسیک پیشین خود را از دست داده است و لذا اقتضا می‌کند که کشورها در روابط خود با سایر بازیگران عرصه روابط بین‌الملل، تعامل را اصل قرار داده و از قرار دادن خود با دیگران در حوزه منافع متعارض خودداری نمایند.

منافع بازیگران حاضر در منطقه خلیج فارس یکی از حوزه‌هایی است که در طیفی از انواع منافع ملی قرار دارد که در یک‌سوی آن منافع مشترک و در سوی دیگر، منافع متعارض قرار می‌گیرد و در این بین، منافع موازی و اختلاف‌زا جای دارند. اما از آن‌جا که در عصر حاضر دیگر پدیده ناامنی منطقه‌ای به سود قدرت‌های بزرگ جهانی تمام نخواهد شد، بررسی تعامل بازیگران وارد در فرایندهای امنیتی خلیج فارس در چارچوب منافع بیش‌تر مشترک، موازی و حتی

اختلاف‌ها و کم‌تر متعارض، ضروری به‌نظر می‌رسد. وقوع جنگ‌های پرخطر و پرهزینه، چه از بعد داخلی و چه از لحاظ بین‌المللی برای آمریکا درس‌ساز شده است و تداوم آن آینده‌ای هم‌چون امپراتوری انگلستان را برای این کشور رقم خواهد زد. وضعیت دیگر کشورهای قدرتمند جهانی نیز بهتر از این نیست. این بازیگران از لحاظ اقتصادی و نیز ظرفیت تحمل فشارهای سیاسی، ناتوان‌تر از آن به‌نظر می‌رسند که بخواهند خطر چنین ریسکی را آن‌هم در منطقه حساس خلیج فارس پذیرا باشند.

کشورهای عرب منطقه نیز که از ابتدا سیستم امنیتی خود را با کشورهای بزرگ حاضر در منطقه به‌ویژه آمریکا پیوند زده‌اند، ایجاد ناامنی و اغتشاش را در منطقه نمی‌پذیرند و به دلیل عدم مشروعیت داخلی، همواره خواستار حفظ وضع موجود در خلیج فارس بوده‌اند. جمهوری اسلامی ایران هم جهت رسیدن به اهداف منطقه‌ای و جهانی خود که در سند چشم‌انداز بیست‌ساله این کشور تدوین یافته است، نیاز به آرامش نسبی در سطح منطقه‌ای و جهانی داشته و سعی دارد تا بیش از پیش خود را در جمع کشورهای منطقه وارد نماید. وضعیت فعلی کشور عراق نیز ایجاب می‌کند که سیاستمداران آن جهت بازسازی کشور، حذف نیروهای تروریستی و تقویت همبستگی داخلی، خواستار حفظ ثبات در منطقه باشند. وابستگی کلیه کشورهای حوزه خلیج فارس به صادرات نفت خود از تنگه هرمز، دلیل دیگری است که آن‌ها را وادار به حرکت در جهت ثبات بخشیدن به منطقه می‌کند.

بنابراین با نگاهی واقع‌گرایانه به مسائل و وضعیت خلیج فارس در خواهیم یافت که اصولاً گستره منافع متعارض در این منطقه بسیار محدودتر از دیگر حیطه‌های منافع ملی بازیگران حاضر در آن است. عمده دلیل وجود منافع متعارض نیز به دو عامل بستگی داشته که در تعامل با هم قرار دارند: دلیل اول این‌که امنیت ماهیت ذهنی دارد یا حداقل این‌که سرآغاز ناامنی‌ها از ذهنیات منفی

حاصل می‌گردد که این تلفیقات باعث می‌گردد تا چشم‌ها بر واقعیات بسته شود. این امر باعث می‌شود تا هر حرکت رقیب، حمل بر خصومت، و عمل بر ضد منافع ملی تعبیر شود و لذا کشورها سعی می‌کنند تا با خارج ساختن رقیب از صحنه به خیال خود، مشکل را به صورت ریشه‌ای حل نمایند. عدم تحمل متقابل قدرت‌های ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در منطقه از سوی دیگری، ناشی از چنین طرز تفکری است؛ یعنی دومین دلیل عمده وجود منافع متعارض در منطقه.

اصولاً تدوین چارچوب امنیتی خلیج فارس براساس مدل امنیت مشاع، ضمن تأمین امنیت و منافع کشورهای منطقه، ضامن منافع دیگر کشورها نیز می‌باشد که خود، اغلب از عمده مصرف‌کنندگان نفت بوده و منافع ملی آشکاری در تثبیت امنیت منطقه دارند. از این رو، الگوی امنیت مشاع می‌تواند با مشارکت دادن قدرت‌های بزرگی چون اعضای اتحادیه‌ی اروپا، چین، ژاپن و روسیه در معادلات امنیتی منطقه؛ از اتخاذ رویکرد چندجانبه‌گرایی‌گزینشی یا امنیت‌گزینشی بر پایه متحدان محدود از سوی ایالات متحده به منظور حذف یا کاهش نقش امنیتی برخی از بازیگران حاضر در معادلات امنیتی منطقه جلوگیری نماید. بنابراین، به رسمیت شناختن سهم قدرت‌های بزرگ و مصرف‌کنندگان عمده نفت در تأمین امنیت منطقه از سوی کشورهای ساحلی و مهم‌تر از آن از جانب ایالات متحده، دومین مؤلفه‌ی الگوی امنیت مشاع در نظر گرفته می‌شود.

نتیجه منطقی ترکیب مؤلفه‌های اول و دوم، کاهش رجوع به نیروهای مسلح و ابزارهای تهدید در منطقه از سوی بازیگران خواهد بود که این خود، مؤلفه‌ی سوم از الگوی امنیت مشاع را تشکیل می‌دهد. کشورهایی که در مجموعه امنیتی خلیج فارس قرار دارند، بایستی هر یک به فراخور موقعیت و نیز منافع خود، نقش خاصی را در این سیستم امنیتی ایفا نمایند. این‌گونه مشارکت امنیتی، نیازمند دارا بودن نقش امنیتی است. بنابراین، بازیگرانی که در این سیستم فاقد نقش

امنیتی هستند و یا این که نقش آن‌ها از سوی دیگر اجزای سیستم جدی تلقی نشود، آمادگی چندانی نیز برای مشارکت امنیتی و همکاری‌های متقابل نخواهند داشت (با ثبات‌سازی، ۱۳۸۳: ۳). در این وضعیت، موضوعیت دیپلماسی چندجانبه با حضور کلیه بازیگران حاضر در بازی، زیر سؤال رفته و دیگر یک راه‌حل منطقی برای حل و فصل مسائل امنیتی منطقه محسوب نخواهد شد؛ یعنی ورود به وضع بحرانی که مساعد نظامی‌گری و جنگ‌افروزی است. بنابراین مشارکت فعال امنیتی کلیه بازیگران ذی‌نفع در بازی خلیج فارس در ترتیبات امنیتی منطقه، دغدغه‌های امنیتی آن‌ها را کاهش داده و در نتیجه تمایل به کاربرد زور در منطقه، که اهدافشان را با خطر مواجه خواهد ساخت، کاهش می‌یابد.

بر این اساس، الگوی امنیت مشاع ایجاب می‌کند که این کشورها به همکاری‌های اغلب فنی و اقتصادی و کم‌تر نظامی روی آورند؛ چهارمین مؤلفه‌ی الگوی امنیت مشاع به این امر اشاره دارد. وجود ذخایر عظیم انرژی در منطقه، وضعیت این گونه همکاری‌ها را تسهیل نموده است. نیاز حیاتی غرب و دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی به این منابع و تلاش کشورهای منطقه در جذب تکنولوژی و منابع ارزی این قدرت‌ها جهت استفاده در صنایع بالادستی و پایین دستی نفت و گاز و نیز وجود رقابت میان ایشان در این خصوص، در کنار وجود بازارهای گسترده کشورهای منطقه برای عرضه کالا از سوی قدرت‌های بزرگ، موقعیت مناسبی را برای گسترش تعاملات فنی و اقتصادی میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای حاضر در خلیج فارس فراهم نموده است.

پنجمین و آخرین مؤلفه‌ی الگوی امنیت مشاع نیز که طی این پژوهش به آن خواهیم پرداخت، توازن قوای منطقه‌ای در خلیج فارس است. برای این که بازیگران حاضر در منطقه به حداقلی از اطمینان خاطر دست یابند، نیازمند ایجاد تعادل و توازن نظامی میان خود هستند. بنابراین، گرایش به موازنه منطقه‌ای را می‌توان یکی از مؤلفه‌های نیل به اجماع امنیتی در خلیج فارس دانست. روندی

که از طریق قدرت متوازن بازیگران شکل می‌گیرد و به حداکثر ثبات امنیتی منجر می‌شود.

در شرایط موجود، الگوی امنیت‌گرایی ایجاب می‌کند تا در درجه‌ی اول سطح قدرت کشورهای منطقه از لحاظ نظامی یا یکدیگر توازن یابد. در این میان، قدرت‌های بزرگ نیز که طی سال‌های متمادی نمادهایی از مسابقه تسلیحاتی بین کشورهای حوزه خلیج فارس را به نمایش گذاشته‌اند (با ثبات‌سازی، ۳:۱۳۸۳) باید ضمن توقف چنین روندی، حضور نظامی خود را در منطقه را به حداقل ممکن کاهش داده و به‌ویژه ایالات متحده که باید هر چه سریع‌تر برنامه زمان‌بندی شده‌ی خروج سربازان خود از عراق را ارائه و به مرور نیروهای خود را از این کشور خارج نماید. واقعیتی که مصوبات به بن بست رسیده‌ی مارس و آوریل ۲۰۰۷ مجلس نمایندگان و سنای آمریکا نیز بر آن صحه گذاشته است.

محافظه‌کارانه‌ترین رویکرد در قبال امنیت خلیج فارس برای آمریکا نیز همین بازگشت به راهبرد اولیه‌ی این کشور بر مبنای ایجاد موازنه در آب‌های ساحلی این منطقه خواهد بود. این رویکرد «مراقبت از راه دور» نام دارد. یعنی این‌که آمریکا ردّ پای نظامی‌اش در منطقه را به حد چشم‌گیری کاهش داده و تنها به تعداد معدودی از پایگاه‌های هوایی، کشتی‌های جنگی و پاسگاه‌های زمینی مستقر در منطقه اکتفا کند (پولاک، ۲۰۰۳). البته همین روند احتمالی نیز مخالفانی از جمله جمهوری اسلامی ایران را دارد، اما به هر روی پسندیده‌تر از وضعیت فعلی یا رویکرد ایجاد اتحادیه‌ای دفاعی در منطقه بر ضد ایران خواهد بود. وجود توازن منطقه‌ای در خلیج فارس تنها شامل کشورهای ساحلی نیست، بلکه بیش‌تر در برگیرنده قدرت‌های فرامنطقه‌ای حاضر در خلیج فارس خواهد بود که به‌نام حفظ امنیت ملی خود، در جست‌وجوی منافع ملی بیش‌تری برای خود از قبل منابع عظیم انرژی و بازارهای فروش گسترده موجود در منطقه هستند.

الگوی امنیت مشاع با مؤلفه‌های پنج‌گانه فوق بر طبق این پژوهش، مؤثرترین

و مناسب‌ترین طرح جهت برون‌رفت از چالش‌های امنیتی فراگیر منطقه تلقی می‌شود. در مقایسه با الگوی ثبات هژمونیک، این الگو قابلیت تحقق منافع طیف گسترده‌ای از بازیگران را داراست. در صورت شکل‌گیری و استقرار الگوی امنیت مشاع در منطقه خلیج فارس، وضعیت هارمونیک این الگو مانع از فروپاشی آن خواهد شد ولی در صورت تحول، الگوی امنیتی هژمونی مرکب منطقه‌ای یا امنیت از طریق کنسرت، نزدیک‌ترین مدل به آن خواهد بود. بدین معنی که برخی از بازیگران منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای چون خود را قادر به نگاه داشتن در رژیم امنیتی مشاع نمی‌بینند یا به دلایلی دیگر، از سیستم خارج شده و لذا تنها بازیگران اصلی و قدرتمند سیستم هستند که وظیفه‌ی حفظ ثبات سیستم را عهده‌دار هستند. این وضعیت می‌تواند به امنیت و کالتی نیز تعبیر شود. وضعیتی که طی آن برخی از کشورها حق تصمیم‌گیری و نظارت خود بر سیستم را به یک قدرت دیگر موجود در سیستم اعطا می‌کنند تا از منافع و امنیت آن عضو در سیستم پاسداری نماید.

امنیت از طریق کنسرت تداعی‌کننده چنین وضعیتی است. در قالب یک کنسرت، امنیت عبارت از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورها در مجموعه امنیتی است که با فراهم آوردن نظم و امنیت به صورت خیرعمومی، اقداماتشان مشروعیت می‌یابد. این قدرت‌ها منافع حیاتی یکدیگر و حق مشارکت در کنسرت را پذیرفته و سیاست خارجی خود را بر این اساس سامان می‌دهند. یک کنسرت به دو صورت به امنیت منطقه‌ای کمک می‌کند. نخست عزم قدرت‌های عمده برای اداره و فرونشاندن مناقشات است، و دیگر این‌که ساز و کاری را برای همکاری آن‌ها فراهم می‌کند تا از طریق آن با سایر موضوعات امنیتی رو به رو شوند (مورگان، ۱۳۸۵: ۵۹-۵۸). با این حال، الگوی امنیت از طریق کنسرت یا هژمونی مرکب منطقه‌ای، مدل مناسبی برای یک چارچوب امنیتی مناسب در خلیج فارس به حساب نمی‌آید. سوء استفاده قدرت‌های بزرگ

از وضعیت متعاقب چنین الگویی و یا حتی احتمال بروز چنین حالتی، ترس دیگر بازیگران را به دنبال خواهد داشت. بنابراین مدل ناقص الگوی امنیت مشاع نیز چارچوب مناسبی برای یک سیستم امنیتی مناسب در خلیج فارس تلقی نمی‌شود.

در کل، هدف از تدوین نظام جدید امنیتی خلیج فارس براساس مدل امنیت مشاع، ایجاد امنیت پایدار و حذف یا حداقل کاهش محسوس چرخه جنگ و بحران از منطقه به منظور بهره‌برداری کلیه کشورهای ذی‌نفع از منافع موجود در خلیج فارس است. در مقایسه با وضع موجود، این مدل افزایش نقش امنیتی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و قدرت‌های فرامنطقه‌ای چون ژاپن، چین، روسیه و کشورهای اروپایی را به دنبال خواهد داشت. به‌طور مثال، قدرت عظیم فنی و اقتصادی ژاپن، در حال حاضر، قدرت تصمیم‌گیری مستقلی را در قبال منافع خود در خلیج فارس ندارد. به طوری که چندی پیش و تحت فشارهای آمریکا مجبور به کاهش سهم خود در حوزه نفتی آزادگان از ۷۵ درصد به ۱۰ درصد شد و از این طریق امید این کشور برای ایفای نقش رهبری در توسعه‌ی یک حوزه‌ی نفتی عمده خلیج فارس از بین رفت (خبرگزاری مهر، ۶ دی ۱۳۸۵)؛ چرا که اصولاً ژاپن نقش امنیتی چندان مؤثری را در تحولات منطقه بر عهده ندارد. وضعیت چین، روسیه و اغلب کشورهای اروپایی نیز چندان رضایت‌بخش‌تر از این نیست. اما تلاش در جهت استقرار الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس به قدرت‌های بزرگ اقتصادی، جایگاه شایسته‌تری را در فرایندهای امنیتی منطقه خواهد بخشید. بنابراین، هدف الگوی امنیت مشاع ایجاد سیستم امنیتی با ثبات در منطقه خلیج فارس از طریق مشارکت کلیه کشورهایی است که به‌نوعی از منابع موجود در خلیج فارس سود جسته و نیز منافع آشکاری را در تثبیت امنیت منطقه دارند.

اولین پیامد ایجاد سیستم امنیتی خلیج فارس براساس الگوی امنیت مشاع،

کاهش منازعات موجود در خلیج فارس و در سطحی فراتر، خاورمیانه خواهد بود. صدور جریان آزاد نفت به غرب و دیگر کشورهای مصرف کننده، دومین پیامد تثبیت چنین طرحی است که تأثیرات مثبتی را بر رشد اقتصاد جهانی به دنبال خواهد داشت. تأثیراتی که هم شامل تولیدکنندگان و هم مصرف کنندگان این مایع حیاتی می گردد. کاهش نقش برخی از بازیگران حاضر در منطقه به ویژه ایالات متحده و بریتانیا از دیگر پیامدهای اجرای این مدل است که با ایجاد نقش های جدید امنیتی برای برخی از کشورها و افزایش نقش و جایگاه برخی دیگر همراه خواهد بود؛ وضعیتی که احتمالاً با تنش همراه خواهد بود. وجود یک دیپلماسی فعال همه جانبه میان بازیگران حاضر در منطقه و اطمینان بخشی نسبت به این که کماکمان منافع بازیگران بزرگ پیشین، طی وضعیت پیش آمده، از سوی دیگر بازیگران محترم شمرده خواهد شد، مانعی است برای تبدیل این تنش به یک بحران. بدین ترتیب، پیامد استقرار الگوی امنیت مشاع، هدف از اجرای این الگو را که همان ایجاد امنیت پایدار در منطقه است برآورده خواهد ساخت.

مهم ترین مانع در استقرار الگوی امنیت مشاع، بازیگرانی هستند که هم اکنون بیش ترین نقش را در مدیریت راهبردی منطقه بر عهده دارند و تغییر در وضع موجود را خطری برای امنیت و منافع خود می شمارند. ایالات متحده به سختی متقاعد خواهد شد که بازیگران زیردست دیروز را امروز به عنوان یک شریک در کنار خود تحمل کند. اما این کشور ظرفیت های نامحدودی را نیز برای مدیریت منطقه نخواهد داشت و لاجرم دیر یا زود باید واقعیت حضور مؤثر دیگر بازیگران در سیستم جدید امنیتی خلیج فارس را در کنار خود بپذیرد. مخالفت جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور مهم و قدرتمند ساحلی با حضور قدرت های فرامنطقه ای در ترتیبات جدید امنیتی خلیج فارس، دومین مانع شکل گیری الگوی امنیت مشاع در منطقه است. اما حضور تاریخی و روزافزون ایالات متحده و دیگر کشورهای قدرتمند در منطقه یک واقعیت است و باید

پذیرفت که حذف نقش قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای از ترتیبات امنیتی خلیج فارس نه تنها در حال حاضر امکان‌پذیر نیست، بلکه با توجه به ساختار داخلی بی‌ثبات بسیاری از کشورهای ساحلی حوزه خلیج فارس، چنین خواسته‌ای در کوتاه مدت و حتی میان‌مدت به نفع قدرت در حال پیشرفت ایران نیز نخواهد بود.

اصولاً در الگوی امنیت مشاع منطقه‌ای و حتی جهانی، معضل امنیت میان کشورها کاهش می‌یابد، به طوری که هیچ تهدید فوری و قابل شناسایی توسط هیچ‌یک از بازیگران ادراک و تصور نمی‌شود. بنابراین، برخلاف سازوکارهای دفاع دسته‌جمعی، سازوکارهای امنیت مشاع در اثر نیاز به طراحی و اقدام علیه یک تهدید خارجی ادراک شده‌ی خاص، یعنی یک کشور که بدین وسیله از گروه استثنا می‌شود، برانگیخته نمی‌شود (جاب، ۱۳۸۱: ۲۴۰). در واقع، کشورهایی با روابط پرمخاصمه باید متقاعد شوند که اصولاً تقابلی با منافع مشروع و برحق هر یک از آنها طی الگوی جدید امنیت مشاع صورت نخواهد پذیرفت و بالاتر از این، مورد هجمه‌ی سیستم ناشی از این مدل نیز نخواهد بود. برقراری امنیت منطقه‌ای بر طبق یک رژیم امنیتی خاص در خلیج فارس اساساً با ایجاد یک اتحادیه یا جامعه‌ی امنیتی متشکل از بازیگران حاضر در منطقه تفاوت‌های اساسی دارد. از این رو، استقرار الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس در قالب یک رژیم امنیتی موفق، ضرورتاً به معنای اتحاد بازیگران دارای نقش در این الگو نخواهد بود. طی این الگو ممکن است طرف‌ها بعضاً در گذشته با یکدیگر دشمن بوده، ولی در حال حاضر به جنگ به عنوان یک اقدام امکان‌پذیر یا عملی فکر نمی‌کنند یا تحت شرایط، آن را حتی به مثابه ابزار ممکن تصور نمی‌کنند. اعضای یک رژیم امنیتی از متعهد بودن خیلی دور هستند. آنچه در رژیم امنیتی اتفاق می‌افتد، بخشی از آن چیزی است که در یک رابطه بزرگ‌تر اتفاق می‌افتد. مشارکت در رژیم، بیان‌کننده رفتار در خارج از محیط امنیتی نیست. طرف‌ها در رژیم امنیتی

معمولاً در یک رابطه انتقالی به سر می‌برند و از یک رابطه کاملاً دشمنانه فاصله می‌گیرند. (برقراری امنیتی، ۱۳۸۴: ۱). چه بسا کشورهایی با روابط پرمخاصمه‌ی طولانی مدت بتوانند در قالب یک رژیم امنیتی خاص با هم تعامل داشته و از منافع آن منتفع شوند، بدون آن‌که لازم باشد بحث‌های پیش آمده طی دهه‌های گذشته را پیش کشند.

نتیجه‌گیری

مدل امنیت مشاع در خلیج فارس در صدد ایجاد الگوی جدیدی از توزیع قدرت در منطقه است که طی آن منافع کلیه‌ی بازیگران ذی‌نفع در منطقه لحاظ شده باشد. این الگو مدعی آن نیست که جوابگوی تمامی نیازهای امنیتی منطقه خواهد بود؛ اما با توجه به شرایط ویژه‌ی حاکم بر خلیج فارس و پیچیدگی‌های امنیتی خاص منطقه، بهترین راه حل ممکن برای کاهش مشکل امنیت در منطقه به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، الگوی امنیت مشاع با اعلام آن چیزی که در حال حاضر نیست، به آن سوی چیزی که هست، پیشرفت می‌نماید. این مدل در تقابل با رویکرد ثبات هژمونیک مبتنی بر قدرت هژمون ایالات متحده در خلیج فارس قرار دارد که در حال حاضر بخش بزرگی از سیستم امنیتی منطقه را تشکیل می‌دهد. اما وضعیت موجود حتی برای خود آمریکا نیز موقعیت مناسب و آسوده‌کننده‌ای محسوب نمی‌شود و بر طبق شواهدی که طی این پژوهش به برخی از آن‌ها اشاره شد، نمی‌تواند تداوم داشته باشد. این واقعیتی است که استراتژیست‌های واقع‌گرای آمریکایی نیز آن را درک نموده و لذا در تلاشند تا با تجزیه و تحلیل شرایط موجود و عیب‌یابی سیستم‌های امنیتی ناقص پیشین در خلیج فارس، چیدمان چارچوب امنیتی جایگزین در منطقه را در راستای اهداف و منافع خود به پیش برند.

با فرض تداوم شرایط امنیتی حاکم بر خلیج فارس، چشم‌انداز امنیت در کل

منطقه‌ی خاورمیانه تیره ارزیابی می‌گردد و این حقیقتی است که تمامی بازیگران درگیر در فرایندهای امنیتی منطقه بر آن اذعان دارند. بنابراین، همگی به دنبال ایجاد یک سیستم امنیتی مطلوب‌تر، عملی و باثبات‌تری در خلیج فارس هستند که بتواند ضمن امنیت‌سازی در منطقه، منافع آن‌ها را نیز تأمین نماید. اما موفقیت چنین سیستمی در گرو رعایت پاره‌ای از اصول است که بی‌توجهی به آن‌ها می‌تواند به تداوم وضع موجود یا وضعیتی به مراتب آشفته‌تر بینجامد. این اصول که اجرای آن‌ها به شکل‌گیری الگوی امنیت مشاع در خلیج فارس خواهد انجامید، عبارتند از:

- پرهیز بازیگران از هر گونه تراکم نظامی در منطقه
 - اتخاذ رویکرد سیاست‌گذاری مستقل از کشورهای منطقه
 - مشارکت عمومی تمامی کشورهای منطقه در تأمین امنیت آن
 - اعتمادسازی و تحکیم اعتماد متقابل منطقه‌ای
 - همکاری راهبردهای میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و پذیرش واقعیت وابستگی متقابل امنیتی
 - تحدید مسابقه‌ی تسلیحاتی در منطقه و کاهش نقش زور و ملزومات بازدارندگی نظامی
 - پذیرش بازیگران ذی‌نفع در بازی خلیج فارس از سوی کشورهای منطقه
- از این رو، پژوهش حاضر در راستای ایجاد یک نظام امنیتی مشترک با حضور تمامی کشورهای ذی‌نفع در خلیج فارس، پیشنهادات ذیل را ارائه می‌نماید:
- کاهش چشم‌گیر حضور نظامی آمریکا در منطقه که اولین گام آن می‌تواند ارائه‌ی یک برنامه زمان‌بندی شده مشخص جهت خروج نیروهای این کشور از عراق باشد.
 - رعایت قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در فروش تسلیحات نظامی

غیر ضرور به کشورهای منطقه

- کاهش محسوس پیوندهای نظامی - امنیتی ایالات متحده با شیخ نشین‌های حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس
 - تعامل‌گرایی ایالات متحده با بازیگران منطقه‌ای مؤثر در عراق و به‌ویژه یاری جستن از جمهوری اسلامی ایران در حل مشکل امنیتی عراق
 - کنارگذاری رسمی گزینه‌ی جذاب ولی سطحی نظامی از سوی آمریکا و متحدین نزدیکش در حل و فصل پرونده هسته‌ای ایران و نگاه به این قضیه از زاویه‌ی فنی و حقوقی
 - پذیرش حقیقت قدرت منطقه‌ای ایران از سوی ایالات متحده و دوری جستن از گزینه تغییر نظام ایران از سوی برخی از لایه‌های جریان افراط‌گرایی آمریکایی - صهیونیستی
 - جلوگیری ایران از دامن زدن به احساسات ضدآمریکایی داخلی و منطقه‌ای و ایجاد زمینه‌های تنش‌زدایی در روابط این کشور با آمریکا
 - استفاده از قابلیت‌ها و تجربیات سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد در حل و فصل مناقشات موجود در منطقه به‌عنوان روندی از چندجانبه‌گرایی در جهت جلوگیری از تبدیل تنش‌های منطقه‌ای به بحران‌های جهانی
- با فرض تحقق چنین پیشنهاداتی در عالم واقع و طی یک پروسه‌ی زمانی، افق ایجاد یک رژیم امنیتی مناسب با شرایط خاص حاکم بر خلیج فارس بسیار روشن به نظر می‌رسد. در این راستا، ارائه‌ی ابتکارات بیش‌تر در خصوص بهبود تیرگی رو به فزونی روابط میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران که بتواند به حاکمیت اصل تنش‌زدایی میان این دو کشور بینجامد، شاهره‌ی کلید ورود به دنیایی بهتر همراه با توقف چرخه‌ی معیوب جنگ و بحران در منطقه و بسترسازی برای الگوهای امنیت سازنده در خلیج فارس خواهد بود. توجه ایالات

متحده به جمهوری اسلامی ایران و نگرانی‌های امنیتی آن، ضروری است؛ به‌ویژه در دوره‌ی کنونی که نفوذ ایران در عراق، این کشور را به شریک گریزناپذیر ایالات متحده تبدیل کرده است. بنابراین همان‌گونه که در جریان حذف طالبان و رژیم بعث صدام، این دو کشور دارای اهداف مشترک بسیار بوده و نگرانی‌های امنیتی یکسانی را درک نموده‌اند، اکنون نیز پذیرش یا حداقل تحمل هر یک از این دو در کنار دیگری در قالب یک رژیم امنیتی متفاوت از گذشته در منطقه براساس الگوی امنیت مشاع دور از امکان نخواهد بود. وجود یک دستگاه دیپلماسی قوی با حضور دیپلمات‌های آگاه و واقع‌نگر در این کشورها، روند دستیابی به چنین توافقی را کوتاه خواهد نمود.

منابع

- ۱ - ابراهیمی فر، طاهر (۱۳۸۱)، الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲ - باثبات‌سازی منطقه‌ای و اجتماع امنیتی در خلیج فارس (۱۳۸۳)، ترجمه: ابراهیم متقی، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020050202002617> (برداشت از: ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک، ۷ اسفند ۱۳۸۳).
- ۳ - برقراری امنیت در خاورمیانه (۱۳۸۴)، ترجمه: محمدمهدی نژاد نوری، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=rw0002006270842016> (برداشت از: فصلنامه راهبرد دفاعی، پاییز ۱۳۸۴).
- ۴ - پلینو، جک‌سی و آلتون، روی (۱۳۷۵)، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه: حسن پستا، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۵ - پولاک، کنت ام (۲۰۰۳)، آمریکا و سه راهبرد امنیتی در خلیج فارس، فارن افرز، ژوئیه - اوت ۲۰۰۳، از: <http://bashgah.net/modules.php?name=Articles&op=show&aid=692>
- ۶ - تریگر، ماروین (۱۳۸۱)، درک خلیج فارس، ترجمه: خواجه‌نوری، از: <http://old.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020030305552913> (برداشت از: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، دی ۱۳۸۱).
- ۷ - جاب، بریان ال (۱۳۸۱)، مسائل چندجانبه‌گرایی: استلزامات و پیامدها برای مدیریت مناقشه، نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین، دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، ترجمه: سید جلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۸ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۰)، ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- ۹ - چشم‌انداز مشترک ۲۰۲۰ (ارتش آمریکا: در تدارک فردا) (۲۰۰۲)، از: <http://www.sharhftinktabk.com/HTML/Vision%202020.htm>
- ۱۰ - حیدری عبدی، احمد (۱۳۷۸)، اتحاد منطقه‌ای خلیج فارس؛ موانع و مشکلات

شکل‌گیری، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره: ۱۴۶ - ۱۴۵، مهر و آبان ۱۳۷۸.

۱۱ - خبرگزاری مهر (۶ دی ۱۳۸۵).

<http://www.mwhtnews.com/fa/newsprint.aspx?newsid=427367>

۱۲ - رضایی، زهرا (۱۳۸۴)، اقتدار ملی و نظریه ثبات هژمونیک، از:

<http://www.aftabnews.ir/vch-vn236nxx.html>.

۱۳ - زرگر، افشین (۱۳۸۴)، تنگناهای اتحاد استراتژیک ایران و روسیه، از:

<http://old.did.ir/document /index.fa.asp?cn=pp00020065402551310>

(برداشت از: فصلنامه راهبرد، تابستان ۱۳۸۴).

۱۴ - سلیمی، حسین (۱۳۸۳)، نظریه‌های مختلف درباره جهانی شدن، از:

<http://www.globalization.ir/html/modules.php?op=modload&name=News&file=article&sid=10>.

۱۵ - سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۹)، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری، تهران: سمت.

۱۶ - کولومبیس، تئودور و وولف، جیمز (۱۳۷۵)، «توازن و انواع آن»، نظریه‌های روابط بین‌الملل، جلد اول، ترجمه و تدوین: وحید بزرگی، تهران: مؤسسه انتشارات جهاددانشگاهی.

۱۷ - گوهری مقدم، ابوزر (۱۳۸۳a)، ایران و هژمونی آمریکا، همشهری دیپلماتیک، ۲۲ اسفند ۱۳۸۳، شماره ۴۳.

۱۸ - گوهری مقدم، ابوزر (۱۳۸۳b)، آمریکا و رژیم امنیتی خلیج فارس، از:

<http://old.did.ir/document /index.fa.asp?cn=pp0002005302452616>

(برداشت از: ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک، ۷ اسفند ۱۳۸۳).

۱۹ - مورگان، پاتریک ام (۱۳۸۱)، مجموعه امنیتی منطقه‌ای و نظم‌های منطقه‌ای، امنیت‌سازی در جهان نوین، دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، ترجمه: سید جلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۲۰ - نای، جوزف اس (۱۳۸۲)، مرزهای قدرت آمریکا، ترجمه: داوود کیانی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره: ۱۹۰-۱۸۹، خرداد و تیر ۱۳۸۲.

۲۱ - هرسیچ، حسین (۱۳۸۰)، رابطه عملیات تروریستی و سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۷۱-۱۷۲، آذر و دی ۱۳۸۰، صص ۲۹-۲۰.

English References

22 - Eland, Ivan (1998), "Does U.S. Intervention Overseas Breed Terrorism? The

Historical Record”, Cato Foreign Policy Briefing, No: 50.

- 23 - <https://cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/us.html>.
- 24 - <http://home.earthlink.net/~tebrister/collective~security.htm>.
- 25 - <http://home.earthlink.net/~tebrister/hegemony.htm>.
- 26 - <http://vekalat.org/print.php?cat=2&newsnum=537005>.
- 27 - Hunter Wade, Robert (2002), “*US Hegemony and the World Bank: the Fight Over People and Ideas*”, Review of International Political Economy, Vo. 9, No. 2, May 01, 002, PP: 215-243.
- 28 - Huntington, Samuel P (1999), “*The Lonely Superpower*”, Foreign Affairs, 78 (2): 35-49.
- 29 - Jackson, Robert & Sorensen, George (1999), Introduction to International Relations, Oxford: Oxford University.
- 30 - Kahwaji, Riad (2004), “*U.S- Arab Cooperation in the Gulf: Are Both Sides Working From the Same Script?*”, Middle East Policy, Vo. XI, NO. 3, Fall 2004, PP: 52-62.
- 31 - Kegley, Charles W & Wittkopf, Eugene R (2004), World Politics: Trends and Transformation, 9 th Edition, Belmont, CA: Wadsworth.
- 32 - Kraig, Michael (2004), “*Assessing Alternative Security Frameworks for the Persian Gulf*”, Middle East Policy, Vo. XI, NO. 3, Fall 2004, PP: 139-156.
- 33 - Pillar, Paul R (2001), Terrorism and U.S. Foreign Policy, Washington D.C.: The Brookings Institution.
- 34 - The Military Balance (1998/99), “*International Institute for Strategic Studies*”.
- 35 - Wolfgang, Piccoli (2001), “*Turkish-Israel Military Cooperation and Regional Security in the Gulf*”, Oil, Water: Cooperation Security in the Persian Gulf, New York, I, B, Tauris.
- 36 - Yaaf, Michael D (2004), “*the Gulf and a New Middle East Security System*”, Middle East Policy, Vo. XI, NO. 3, Fall 2004, PP: 118-130.
- 37 - Zakaria, Fareed (1999), “*the Empire Strikes Out*”, The New York Times Magazine, April 18, 1999.
- 38 - Zunes, Stephen (1998), “*International Terrorism*”, Foreign Policy in Focus, 3 (38), November, Revised Sept, 2001.

کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی

نویسنده: امین حکیم^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۵/۱۰

تاریخ تأیید مقاله: ۸۶/۶/۱۳

صفحات مقاله: ۱۷۰-۱۳۹

چکیده

مروری بر تجربه فعالیت‌های کشورهای پیشتاز نشان می‌دهد که رویکرد برنامه‌ریزی راهبردی در فعالیت‌های آنها بسیار مورد تأکید است. امروزه در هر دولت لزوم برنامه‌ریزی کلان و راهبردی که مطابق با منافع ملی و تأمین‌کننده امنیت ملی باشد امری مبرهن به‌نظر می‌رسد و این مهم میسر نمی‌شود مگر بر پایه داشتن اطلاعات دقیق و به‌هنگام (به‌موقع، سریع و به‌روز) که توان برنامه‌ریزی را ارتقاء داده و توان مقابله و عکس‌العمل را از بیگانگان سلب می‌نماید. در همین خصوص، به‌کارگیری قابلیت‌های فناوری اطلاعات در جایگاه عاملی برای تعالی و بهبود روند این نوع از برنامه‌ریزی، نقطه عطف دیگری است که از سوی کشورها و به تبع آن سازمان‌ها مورد اقبال و استقبال فراوان قرار گرفته است که این خود تأکیدی بر اهمیت این موضوع است. از این رو، به جهت ضعف مطالعات و منابع داخلی از یک‌طرف و ضرورت و اهمیت نوسازی و ارتقای ساختارهای سنتی برنامه‌ریزی راهبردی کشور به صورتی فنی و ماهرانه که در برنامه‌ریزی ملی و سازمانی کشورمان در زمینه‌های متعدد کارگشا باشد از سوی دیگر، نسبت به طرح این پژوهش اقدام

۱ - کارشناس ارشد اطلاعات استراتژیک، پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع)
Email: aminhakime@yahoo.com

شد. مطالب حاضر، حاصل مطالعات میان‌رشته‌ای است که بر بررسی نحوه اثرگذاری فناوری اطلاعات بر ساختارهای برنامه‌ریزی راهبردی متمرکز است.

* * * * *

کلید واژگان

فناوری اطلاعات، برنامه‌ریزی راهبردی، سیستم جامع مدیریت راهبردی، منافع

ملی، امنیت ملی

مقدمه

فناوری اطلاعات و برنامه‌ریزی راهبردی از آن جهت در ارتباط با یکدیگر مورد توجه قرار می‌گیرند که سطوح اشتراک آن‌ها در هم ادغام شده است، بدین سان که فناوری از طریق فراهم آوردن بسترهای اطلاعاتی نرم‌افزاری به کمک و ارتقاء برنامه‌ریزی راهبردی شتافته است. در خصوص اهمیت فناوری اطلاعات در تعامل با برنامه‌ریزی راهبردی می‌بایست به این نکته اشاره نمود که اگرچه به‌طور عموم خصوصیات مطرح‌شده در سطوح مختلف راهبرد یکسان هستند، با این حال استراتژی‌های کلان و در سطح ملی و بین‌المللی دارای ویژگی منحصر به فردی هستند و آن چیزی نیست جز آن‌که خط مشی و راهبرد ملی می‌بایست متأثر از قدرت ملی (قلمرو، جغرافیا، جمعیت و منابع طبیعی)، امنیت ملی و اهداف ملی طرح و تدوین شود (Freedman, 2002). در دیدگاه سنتی به‌طور معمول امنیت ملی را معادل قدرت و امنیت نظامی می‌دانستند، اما امروزه اندیشمندان عرصه‌ی مذکور بر این باورند که امنیت ملی فقط از طریق توسل به قدرت نظامی و جنگ تأمین نخواهد شد، بلکه قدرت نظامی و جنگ آخرین راه حل برای حفظ امنیت است و با تدوین استراتژی‌های نرم‌محور با تکیه بر اصل فناوری اطلاعات می‌توان به پوشش اهداف ملی در نهایت اثربخشی و با کم‌ترین

هزینه و ریسک اقدام نمود.

در همین خصوص می‌توان به راهبرد ایالات متحده آمریکا که یکی از پیشتازان فناوری در دنیاست اشاره نمود. چرا که از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، محوریت و کانون توجه این راهبرد بر برتری فناورانه تمرکز یافته است (Chairman of the Joint Chiefs of Staff, 2002) در واقع، این کشور سعی کرده است بسیاری از ضعف‌های منابع موجود جهت برنامه‌ریزی راهبردی خود را (به‌طور مثال جمعیت کمتر نسبت به چین یا شوروی) به وسیله ابزار فناوری جبران نماید. تعمق و توجه به موارد اشاره شده در خصوص نفوذ فناوری اطلاعات در ساختارهای مدیریتی و راهبری کشورها، هم‌چنین اهمیت برنامه‌ریزی راهبردی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی هدایت هر کشور (نظام) از یک‌سو و تاریخچه ارتباط و تعامل مباحث و مشترکات بین دو حوزه مذکور از سوی دیگر، منجر به طرح پرسشی بنیادی و کاربردی با مضمون: «چگونگی ارتباط و تأثیر فناوری اطلاعات بر ساختارهای برنامه‌ریزی راهبردی»، می‌گردد، که در این پژوهش به آن پرداخته شده است.

اهمیت فناوری و اطلاعات راهبردی

تعیین اولویت‌های راهبردی و به تبع آن طراحی و به‌کارگیری تاکتیک‌هایی برای رسیدن به آن‌ها، که امروزه به‌عنوان یکی از اصول حیاتی اداره‌ی کشورها و سازمان‌ها نقش خود را تثبیت نموده است، زمانی در جوامع کشاورزی در قالب وسعت زمین و ازدیاد محصولات و پس از آن در جوامع صنعتی به اشکالی دیگر در قالب قدرت‌نمایی‌های نظامی، جغرافیای، جمعیتی، صنعتی و ... مطرح بود. این مهم امروزه نیز در عصر فناوری اطلاعات، به شکل برتری اطلاعاتی و سهولت، امنیت و سرعت برقراری ارتباطات، حایز اهمیت است و همین اطلاعات است که منشأ هدایت و برنامه‌ریزی راهبردی کشورهاست.

همان‌طور که اشاره شد در راستای برنامه‌ریزی راهبردی نیاز به تأمین اطلاعات راهبردی پیش از هر چیز ضروری است (Evans; Newnham, 1998). اما باید به دنبال اطلاعات کامل و مفید بود نه اطلاعات بیش‌تر و در همین خصوص نیز می‌بایست اضافه نمود که ارزش اطلاعات به مقتضیات زمانی و سرعت دسترسی به آن‌ها وابسته است (به این معنا که اطلاعات در زمانی خاص قابل تهیه و استفاده هستند و در صورت گذر از آن بازه زمانی، اهمیت و اعتبار آن مخدوش می‌شود).

در تشریح اطلاعات راهبردی^۱ می‌بایست اشاره نمود که چون دانش^۲، قدرت است، جمع‌آوری اطلاعات درباره توانایی‌ها و نیات دیگری (رقیب)، از ابعاد حیاتی رفتار دولت‌ها هم در داخل و هم در خارج است. جمع‌آوری اطلاعات می‌تواند آشکارا یا مخفیانه، راهبردی یا غیر راهبردی باشد. در همه موارد، هدف عبارت از کسب، تحلیل و ارزیابی داده‌ها^۳ برای تسهیل سیاست‌گذاری است. با وجود آن‌که کسب اطلاعات محرمانه^۴ کار ویژه اصلی جامعه اطلاعاتی است، نقش‌های دیگری نیز با آن در ارتباط است، که عبارتند از: جلوگیری از دستیابی دیگران به اطلاعات (ضد اطلاعات و هنر جاسوسی)، پخش اطلاعات غلط (فریب) و جنگ سیاسی یا عملیات سرنگون‌سازی (اقدام مخفیانه). بر اساس شیوه‌های جمع‌آوری اطلاعات به این نکته اشاره می‌شود که اطلاعات به دو طریق جمع‌آوری می‌شوند: فنی و انسانی. در این بین با توجه به تغییرات سریع سیستم‌ها و ظهور فناوری‌های نوین شاهد جایگزینی نسبی فناوری به‌جای نیروی

1 - Strategic Intelligence

2 - Knowledge

3 - Data

4 - Confidential Information

انسانی هستیم، لیکن استناد به این فرض که اطلاعات فنی، اطلاعات انسانی را منسوخ کرده، نادرست است، چرا که برخی از انواع اطلاعات (نیات تصمیم‌گیران و...) هر قدر هم فناوری پیشرفته‌ای وجود داشته باشد یا از بیرون قابل ردیابی نیستند یا این کار بسیار مشکل است. به هر حال از آنجا که مشکل اجتناب از غافل‌گیری راهبردی یا سیاسی بیش‌تر در تحلیل و پالایش اطلاعات نهفته است تا گردآوری اطلاعات (به‌واسطه ابزارهایی مانند: ماهواره‌های جاسوسی، دستگاه‌های شنود و...)، چنین ابزارهای اطلاعاتی در دنیای امروز خودنمایی می‌کنند. به‌طور مثال، تحلیل نادرست اطلاعات درست، به فجایع سیاسی و راهبردی چشم‌گیر و معروفی منجر شده است که از میان آن‌ها می‌توان به حمله آلمان به اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۱ (عملیات بارباروسا^۱)، تهاجم کره شمالی به چین در سال ۱۹۵۰ و ... اشاره نمود (ibid, 1998). متعاقب این نوع شکست‌های اطلاعاتی معمولاً خیزش‌های سیاسی و تا حدودی اختلافات و تغییرات ملی صورت می‌پذیرد، اما با توجه به پیچیدگی و حجم داده‌های موجود در کنار فشار زمانی، در حذف کامل این شکست‌ها جای تردید وجود دارد و تحلیل این رویدادها حاکی از آن است که مشکل معمولاً در مصرف‌کننده اطلاعات است نه تولیدکننده آن و نکته مهم آن است که موفقیت‌های اطلاعاتی معمولاً در خارج از محافل حرفه‌ای دخیل در آن‌ها مطرح نمی‌شود که این بی‌تردید باعث خواهد شد که عوامل و سیستم‌های این موفقیت ناشناس بماند. از این رو، ارزیابی عوامل شکست‌های اطلاعاتی آسان‌تر از ارزیابی موفقیت‌های اطلاعاتی است. در این‌جا اهمیت و نقش فنون و روش‌های علمی در برخورد با اطلاعات و برنامه‌ریزی مطرح می‌شود که از آن جمله می‌توان به قابلیت‌های فناوری اطلاعات اشاره نمود.

1 - Barbarossa Operation

تأثیر فناوری اطلاعات بر برنامه‌ریزی راهبردی

بررسی روند حرکت بشر در طول تاریخ حاکی از آن است که او همواره به دنبال تأمین رفاه، امنیت و قدرت از طریق توسعه قابلیت‌ها و گسترش توانمندی‌های خود در جنبه‌های مختلف بوده است (Buzan et al., 1998). امروزه نیز بسترهای فناوری اطلاعات به نوعی سبب تأمین آسایش، امنیت و توسعه پایدار جوامع در عرصه‌های مختلف شده است، به طوری که در عصر حاضر یکی از شاخصه‌های ارزیابی توسعه‌یافتگی و قدرت کشورها، توان آن‌ها در به‌کارگیری قابلیت‌های فناوری اطلاعات در حوزه‌های مهمی هم‌چون برنامه‌ریزی و ملاحظات راهبردی، است.

اهمیت کاربرد فناوری اطلاعات در حوزه ملاحظات راهبردی را می‌توان به قابلیت‌ها و مزایای آن نسبت داد. جنگ‌های سنتی و تمام‌عیار که روزگاری عامل اقتدار ملی و شاید بین‌المللی به حساب می‌آمدند، امروزه جای خود را به رقابت‌های اطلاعاتی و فناوری، که سبب تسلط کشورها در صحنه اقتدار بین‌المللی می‌شوند، داده است. از این رو، با رشد ساختارهای فناوری، تهدیدهای جوامع به اندازه‌ای گسترده و بی‌ثبات شده است که هیچ برنامه‌ای با ساختار غیرمنعطف، کوتاه‌مدت و مبتنی بر اطلاعات محدود نمی‌تواند تضمین‌کننده بازدارندگی همه‌جانبه برای کشورها باشد (Glueck, 1980). بر این اساس، برای بقا و مقابله با این‌گونه تهدیدات در عصر حاضر، برنامه‌ریزی‌های سنتی کارآیی خود را از دست داده‌اند و برنامه‌ریزی‌های راهبردی مبتنی بر قابلیت‌های فناوری اطلاعات مورد توجه جوامع قرار گرفته و در بین سازمان‌ها مطلوبیت یافته‌اند.

شرمن و شولتز نیز با اشاره به این موضوع معتقدند که ظهور فناوری‌های جدید و سرعت تغییرات و هم‌چنین شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جهان امروز، مستلزم نوع جدیدی از تفکر راهبردی است. بر همین اساس، ایشان تعدیل در روش‌های برنامه‌ریزی استراتژیک را با توجه به تغییرات

فناوری و دیگر عوامل، ضروری دانسته و یکی از راه‌های تحقق آن را بستر سازی برای ظهور و هم‌چنین حمایت از روش‌های نوین فکری می‌دانند (Sherman; Schultz, 1998).

تأثیر فناوری اطلاعات بر برنامه‌ریزی راهبردی را می‌توان از جنبه‌های گوناگون مورد تعمق و بررسی قرار داد. در واقع، محدوده مذکور از تأثیرپذیری‌های نرم‌افزاری تا جنبه‌های متعدد سخت‌افزاری و شبکه‌ای را در بر می‌گیرد. بنابراین، با محدوده وسیعی از تعامل این دو حوزه مواجه هستیم که از منظرهای مختلف می‌توان به تبیین، تشریح و طبقه‌بندی آن اقدام نمود. با این حال، در این نگاشته با توجه به سیر مطالب و موضوعات مورد بحث، رابطه فناوری اطلاعات بر برنامه‌ریزی راهبردی در دو سطح کلان: تأثیر مستقیم و تأثیر غیرمستقیم سیستم‌های فناوری اطلاعات بر فرایند برنامه‌ریزی راهبردی، مورد شناخت و بررسی قرار گرفته است.

سطح «تأثیر مستقیم» بر همیاری و تعامل بی‌واسطه سیستم‌های فناوری اطلاعات در فرایند برنامه‌ریزی راهبردی متمرکز بوده و سطح «تأثیر غیر مستقیم» بر ارتباط و تأثیر باواسطه و غیر مستقیم سیستم‌های فناوری اطلاعات در فرایند برنامه‌ریزی راهبردی متمرکز است.

تأثیر مستقیم فناوری اطلاعات بر برنامه‌ریزی راهبردی

همان‌طور که اشاره گردید در این سطح از رابطه، تأثیرگذاری فناوری اطلاعات در هر یک از مراحل برنامه‌ریزی مورد شناخت و بررسی قرار می‌گیرد. در این تعامل، قابلیت‌های موجود در سیستم‌های فناوری اطلاعات به کمک برنامه‌ریزی راهبردی آمده و از این طریق ساختار هر مرحله و در نتیجه، کل برنامه‌ریزی راهبردی را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. البته این تأثیرگذاری علاوه بر جنبه‌های خاص فوق، جنبه‌های عمومی نیز دارد که تنها مختص یک مرحله از

برنامه‌ریزی نبوده و در تمامی بخش‌ها و مراحل برنامه‌ریزی راهبردی به‌طور یکسان مشاهده می‌شوند. از جمله این قابلیت‌های عمومی که نتیجه کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی است می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

کاهش زمان: سرعت دریافت، تبادل، تبدیل و تحلیل اطلاعات همچنین توان انتشار به‌موقع و هم‌زمان اطلاعات که محصول بسترهای ارتباطی متنوع (تلفن تصویری،^۱ نمابر،^۲ پست الکترونیک،^۳ وپ، اینترنت و...) و گسترده (شبکه‌های داخلی،^۴ خارجی،^۵ جهانی^۶) فناوری اطلاعات است، باعث گردیده است زمان انجام فعالیت‌ها کاهش یافته و سرعت دستیابی به اهداف و نتایج بالا رود که فرایند برنامه‌ریزی راهبردی متأثر از این ویژگی توانسته است محدودیت‌های زمانی را تحت کنترل خود درآورد.

کاهش هزینه: استفاده از قابلیت‌های فناوری اطلاعات به‌جای ابزارها و منابع سازمانی موجب کاهش سربار نیروی انسانی، تخصیص منابع متناسب با هر فعالیت، ارتقاء توان و ظرفیت کاری، افزایش اثربخشی و حذف کاغذ و منابع مازاد می‌شود، به‌علاوه کوتاه شدن فرایندها و مراحل انجام کار، حذف هزینه‌های دوباره‌کاری و حذف هزینه‌های ناشی از اشتباه در تدوین یا اجرای برنامه را نیز به همراه داشته که در نتیجه آن منابع سازمانی کنترل شده و هزینه‌ها کاهش می‌یابند.

کاهش اتلاف منابع: قابلیت سیستم‌های فناوری اطلاعات در تشخیص نقاط ضعف، گلوگاه‌ها و زمانهای توقف کار، باعث خواهد شد که مدیریت و

-
- 1 - Videophone
 - 2 - Fax
 - 3 - E-Mail
 - 4 - Intranet
 - 5 - Extranet
 - 6 - World Wide Web

تخصیص بهینه منابع در راستای دستیابی به اهداف مورد انتظار میسر شده و با تخصیص واقعی منابع لازم بر اساس نتایج بازخورد، از انحراف در اختصاص بیش از حد یا کم‌تر از اندازه منابع و در نتیجه اتلاف آن‌ها جلوگیری شود. در همین خصوص، می‌توان به قابلیت شبیه‌سازی در سیستم‌های فناوری اطلاعات اشاره نمود که با مدل‌سازی فرایند مربوطه می‌تواند نیازهای واقعی منابع را پیش‌بینی نموده و براساس آن اقدام به برنامه‌ریزی نمایند.

کاهش ریسک: امکان کنترل منابع داخلی (زمان، هزینه، نیروی انسانی و ...) که توسط سیستم‌های فناوری اطلاعات میسر می‌شود، مدیریت ریسک در برنامه‌ریزی راهبردی را ممکن ساخته و باعث می‌شود روند تدوین، اجرا، نظارت و بازخورد در فرایند برنامه‌ریزی راهبردی به مخاطره نیفتد. البته موارد متعدد دیگری نیز در این امر تأثیرگذار هستند که از آن جمله می‌توان به تأثیر دادن عوامل خارجی و متغیرهای متنوع و مختلف دیگر در برنامه‌ریزی راهبردی، قابلیت تحلیل، دقت، امنیت و یکپارچگی اطلاعات اشاره نمود.

افزایش دقت: کاهش خطاهای انسانی ناشی از فعالیت‌های تکراری و دارای جزئیات زیاد، انجام فعالیت‌های فرای توان و خارج از ظرفیت عامل انسانی، عدم تأثیر کثرت و حجم فعالیت‌ها در دقت نتایج کار، وجود نظام‌های کنترلی خودکار و تحلیل بی‌غرض، از جمله مزایای کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی بوده که باعث می‌شوند دقت و صحت برنامه‌ریزی در تمامی مراحل آن افزایش یابد. با این حال، در این روند جایگاه انسان به‌عنوان عالی‌ترین مرجع خرد و راهبری همواره محفوظ است و جایگزینی برای آن نیست.

افزایش امنیت: توانایی تعریف سطوح دسترسی و امنیتی مختلف و همچنین شبکه‌های امن ارتباطی به‌علاوه قابلیت انتقال اطلاعات به‌صورت گوناگون از طرق متنوع باعث گردیده که فناوری اطلاعات بستری ایمن برای برنامه‌ریزی راهبردی به‌وجود آورد. البته علی‌رغم تلاش‌هایی که در عرصه تأمین و حفظ امنیت اطلاعات

صورت پذیرفته است، در برخی موارد شاهد آن هستیم که به دلیل عدم تکامل، این سیستم‌ها در بخش‌های امنیتی مورد هجوم و خرابکاری واقع می‌شوند.

افزایش سرعت: در دنیای رقابتی امروز برتری از آن کسی است که از نظر زمانی جلوتر از رقبای خود باشد و زودتر به مطلوبیت‌های مشترکی که رقابت بر سر آن‌هاست برسد. با استفاده از سیستم‌ها و ابزارهای فناوری اطلاعات انجام امور (برقراری ارتباط، تصمیم‌گیری، دریافت و انتقال اطلاعات، پردازش و انتشار اطلاعات و ...) در کمال سرعت امکان‌پذیر شده است و امروزه سرعت به‌عنوان یک عامل محدودکننده در برنامه‌ریزی راهبردی مطرح نیست، بلکه به‌عنوان عامل برتری لحاظ می‌گردد.

افزایش یکپارچگی: با وجود آن‌که اطلاعات مورد نیاز برای برنامه‌ریزی از منابع مختلف و به شیوه‌های گوناگون جمع‌آوری می‌شوند، داشتن بانک‌های اطلاعاتی^۱ مشترک سبب گردیده است که توان کسب اطلاعات و گزارش‌گیری ارتقاء یابد. علاوه بر آن، یکپارچگی و جامعیت اطلاعات نیز حفظ شده و بازخوانی آن‌ها سهل‌تر گردد که این خود مزیتی ویژه به حساب می‌آید، چرا که اطلاعات پراکنده و نامرتب ارزش‌چندانی در فرایند برنامه‌ریزی راهبردی، که دیدگاهی یکپارچه و کلان‌نگر دارد، نخواهند داشت.

خاطر نشان می‌گردد که قابلیت‌های عمومی و تسهیلات حاصل از کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی تنها به موارد ذکر شده در بالا محدود نمی‌شوند و با توجه به روند پیشرفت فناوری موارد متعددی را می‌توان برشمرد که در زمره قابلیت‌های مذکور قرار می‌گیرند. لیکن موارد فوق به دلیل عمومیتی که در اغلب سیستم‌های فناوری اطلاعات داشته‌اند و سطح تأثیرگذاری مشترکی

1 - Data Base

که بر کلیه‌ی مراحل برنامه‌ریزی دارند، مورد اشاره قرار گرفته‌اند. حال پس از تشریح قابلیت‌های عمومی کاربرد فناوری اطلاعات در فرایند کلان برنامه‌ریزی راهبردی نوبت به بررسی تأثیر مستقیم فناوری اطلاعات در هر یک از مراحل برنامه‌ریزی راهبردی می‌رسد.

امروزه سعی بر آن است که با توسعه نرم‌افزارهای برنامه‌ریزی راهبردی، تمامی مراحل برنامه‌ریزی راهبردی در قالب یک سیستم نرم‌افزاری ارائه شود لیکن تاکنون این امر محقق نشده و غالب سیستم‌های ارائه‌شده از جامعیت و یکپارچگی لازم برای پوشش تمامی جنبه‌های برنامه‌ریزی و مدیریت راهبردی برخوردار نیستند. یکی از دلایل محقق نشدن این امر آن است که ماهیت این سیستم‌ها، ترکیبی از ویژگی‌های منحصر به فرد سیستم‌های برنامه‌ریزی راهبردی، در کنار برخی از قابلیت‌های مختلف سیستم‌های دیگر است و از ترکیب کامل و یکپارچه آن‌ها در کنار یکدیگر است که سیستم‌های جامع مدیریت راهبردی^۱ پدید می‌آیند (شکل ۱). سیستم‌های مورد اشاره، که پیوستگی آن‌ها در کنار یکدیگر سیستم‌های جامع مدیریت راهبردی را شکل می‌دهد، به‌قرار زیر هستند:

الف) سیستم‌های مدیریتی سازمان (BMS):

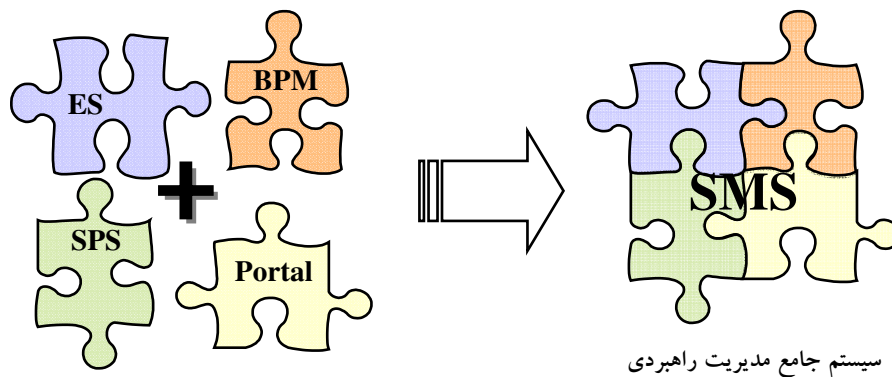
- سیستم‌های مدیریت فرایندهای سازمان (BPM)
- سیستم‌های برنامه‌ریزی راهبردی (SPS)

ب) سیستم‌های جامع سازمان^۲ (ES)

ج) درگاه‌ها (Portals)

1 - Strategic Management System

۲ - سیستم‌های جامع سازمان (ES) به دو بخش اصلی (سیستم‌هایی که براساس داده‌های مستقیم و سیستم‌هایی که براساس داده‌های غیرمستقیم کار می‌کنند) طبقه‌بندی می‌شوند، که سیستم‌های برنامه‌ریزی جامع منابع سازمان (ERP) و مدیریت جامع اسناد سازمان (ECM) به‌عنوان نمونه‌های معرف این دو بخش هستند.



شکل ۱ - ساختار سیستم جامع مدیریت راهبردی

در ادامه، روند برنامه‌ریزی راهبردی به همراه بخش‌هایی از هر مرحله آن که توسط سیستم‌های مختلف فناوری اطلاعات قابل پوشش هستند و همچنین سیستم‌های مرتبط و تأثیرگذار بر هر مرحله، در قالب یک جدول آورده شده است (جدول ۱). در این جدول ستون اول بیان‌کننده سیر مراحل برنامه‌ریزی راهبردی، ستون دوم نشانگر بخش‌هایی از هر مرحله برنامه‌ریزی که قابلیت‌های فناوری اطلاعات می‌توانند آن را پوشش دهند، ستون سوم مبین زیر سیستم‌های مرتبط فناوری اطلاعات که نیازهای هر مرحله از برنامه‌ریزی را پوشش می‌دهند (در واقع این ستون نشانگر ابزارهای مختلف فناوری اطلاعات است که در هر مرحله از فرایند برنامه‌ریزی راهبردی کاربرد داشته و بر آن تأثیرگذار هستند) و ستون چهارم معرف سیستم‌های اصلی فناوری اطلاعات است که زیرسیستم‌های مشخص شده در ستون پیشین نشأت گرفته از آنهاست.

جدول ۱ - تأثیر مستقیم فناوری اطلاعات بر برنامه‌ریزی راهبردی

سیستم‌های اصلی مرتبط	زیر سیستم‌های مرتبط IT	بخش‌های قابل پوشش توسط IT	مراحل برنامه‌ریزی راهبردی
-		این محدوده از برنامه‌ریزی راهبردی تنها در اختیار قدرت اندیشه و تفکر انسان است و تا کنون هیچ فناوری هوشمندی نتوانسته است که در جایگاه قوه دانایی و خرد انسان به تبیین آن بپردازد.	شناخت و تعیین مأموریت
SPS	Goal Seek	ارزیابی و استخراج اهداف	هدف گذاری
ES (ECM)	Version Management	مدیریت نسخ اسناد و فعالیت‌ها	بررسی و تحلیل وضعیت
ES (ECM)	Document Management	مدیریت اسناد و مدارک	
ES (ECM)	Collaboration Environment	محیط همکاری مجازی	
ES (ERP)	Enquiry & Reporting Modules	بررسی وضعیت منابع درون سازمان	
BPM	Process Modeling	مدل‌سازی فرایندها	
SPS	Benchmarking	محک زنی	
BPM ^۱	Process Appraisal for Best Practices/ Optimizer	تشخیص بهترین الگوها	تعدیل اهداف و تعیین مقصد
SPS	Simulation Tools	شبیه‌سازی راهبردهای مختلف	انتخاب و فرموله کردن راهبرد
BPM	Alternative Scenario Analysis	ایجاد و ارزیابی سناریوهای مختلف راهبرد	
SPS	Budget & Cost Management	مدل‌سازی بودجه و ارزیابی هزینه‌ها	بودجه گذاری
BPM	Forecasting	پیش‌بینی و مدل‌سازی آینده	

۱ - سیستم‌های BPM تنها در بخش فرایندهای داخلی قادر هستند الگوهای برتر را شناسایی نمایند و این هم به دلیل آن است که به‌طور دائم فرایندهای سازمان را کنترل کرده و نقاط گلوگاه و بهبود آن را شناسایی نموده و سپس نسبت به تعدیل آن‌ها اقدام می‌کنند. اما در خصوص الگوهای برتر برون سازمانی و بین‌المللی این مهم را پوشش نمی‌دهند، مگر آن که شرکت ارائه دهنده سیستم BPM تجربیات و الگوهای برتر سازمان‌هایی را که این سیستم پیش‌تر در آن‌جا اجرا شده است، در اختیار متقاضیان دیگر قرار دهد.

ادامه‌ی جدول ۱ - تأثیر مستقیم فناوری اطلاعات بر برنامه‌ریزی راهبردی

سیستم‌های اصلی مرتبط	زیر سیستم‌های مرتبط IT	بخش‌های قابل پوشش توسط IT	مراحل برنامه‌ریزی راهبردی
SPS	Financial Models Builder	مدل‌سازی مالی فرایندها	بازنگری نهایی قبل از اجرا
SPS	Process Audit & Simulator	بازنگری و شبیه‌سازی	
Portal	Publisher	اطلاع‌رسانی و انتشار	بستر سازی و فرهنگ سازی
Portal	Training & Learning	آموزش	
BPM	Translate Strategies to Objective & Execution	تبدیل اهداف به فرایندهای اجرایی	تهیه برنامه‌ها، رویه‌ها و فرایندها
BPM	Business Process Management	مدیریت فرایندهای کلان	
SPS	Resource Management	مدیریت منابع	
BPM	Workflow Management	مدیریت جریان چرخه کارها	
SPS	Time Management	مدیریت زمان	
BPM	Track Management & Monitoring	ردیابی فعالیت‌های راهبرد	اجرای راهبرد
BPM	Balance Score Card	ارزشیابی و کنترل عملکرد	نظارت و کنترل مستمر
BPM	Activity Based Costing	هزینه‌یابی فعالیت‌ها	
BPM	Bottle Neck/ Controlling	تشخیص گلوگاه	
BPM	Corporate Performance Management	ارزشیابی عملکرد	
SPS	Reporting	گزارش‌گیری	ارزشیابی و بازخورد
BPM	Business Intelligence	اطلاعات و گزارش‌های چندبعدی	
BPM	Performance Monitoring	ارزشیابی کارایی	

تأثیر غیر مستقیم فناوری اطلاعات بر برنامه‌ریزی راهبردی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره گردید فناوری اطلاعات باعث تحول در ساختار برنامه‌ریزی راهبردی شده است، اما این تأثیرگذاری محدود به حوزه مذکور نبوده

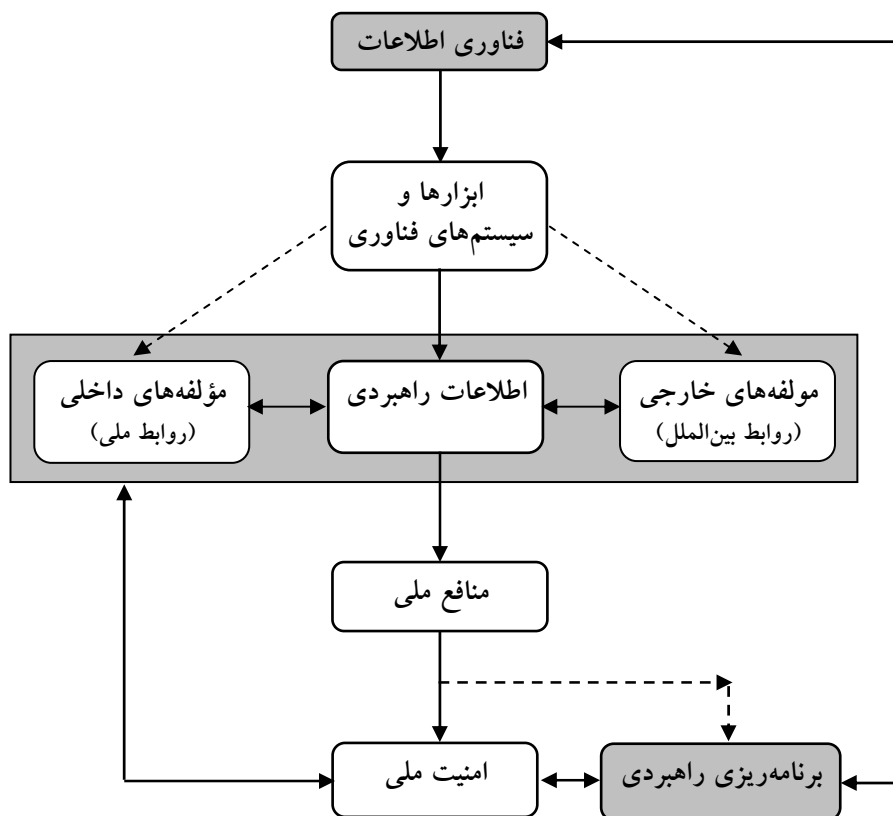
و شاهد آن هستیم که دیگر بخش‌های علمی و عملی نیز تحت تأثیر فناوری اطلاعات دچار تحولاتی بعضاً بنیادین گردیده‌اند و از آن‌جا که متغیرها و اطلاعات محیط بیرونی که از اجزای مهم اطلاعاتی برنامه‌ریزی راهبردی هستند، (Porter, 1990)، از همین حوزه‌هایی که تحت تأثیر تغییرات حاصل از فناوری اطلاعات قرار گرفته‌اند، تأمین می‌شوند، بررسی این حوزه‌ها و متغیرهای آن‌ها که بر کیفیت این نوع از برنامه‌ریزی مؤثر است در جایگاه عوامل غیرمستقیم تأثیرگذار بر برنامه‌ریزی راهبردی ضروری به نظر می‌رسد. البته محدوده این متغیرها و عوامل تأثیرگذار به اندازه‌ای متنوع و وسیع است که با توجه به مقتضیات گوناگون می‌توان از جنبه‌های مختلف آن‌ها را مورد بررسی و تعمق قرار داد، لیکن در ادامه با دیدگاهی جامع و کلان‌نگر به بررسی این موضوع از زاویه ملی پرداخته شده است.

پس از جنگ سرد برنامه‌ریزی‌ها و مطالعات ملی بیش‌تر سمت و سوی راهبردی پیدا کرد و کشورها با هدف دستیابی به شرایط تسلط در عرصه‌های داخلی و برتری در عرصه‌های رقابت بین‌المللی، به این نوع از برنامه‌ریزی روی آوردند. امروزه نیز این رویکرد، رویکرد غالب در بین کشورهاست و از آن به‌عنوان ابزاری برای تحقق اهداف ملی یاد می‌شود.

از آن‌جا که تمامی کشورها و واحدهای سیاسی به دنبال کسب قدرت (تأمین منافع ملی و احصاء مشروعیت) هستند و یکی از نمادهای قدرت، امنیت^۱ است (Buzan, 1991)، بر همین اساس، کشورها برنامه‌ریزی راهبردی خود را با محوریت امنیت ملی تدوین می‌کنند. از این رو، می‌توان گفت بررسی تأثیر

۱ - مفهوم امنیت در روابط بین‌الملل را می‌توان کوشش واحدهای سیاسی برای افزایش توانمندی‌ها و امکانات خود در راستای رسیدن به جایگاه یا وضعیتی دانست که آنها را از عوارض و صدمات ناشی از عملکرد سایر بازیگران در عرصه‌های سیاست بین‌الملل مصون می‌دارد (Buzan & Others, 1997 And Buzan, 1991).

فناوری اطلاعات بر منافع ملی و سپس امنیت ملی، تبیین کننده تأثیر غیرمستقیم فناوری اطلاعات بر برنامه ریزی راهبردی است که این رابطه در شکل ۲ ترسیم شده است.



شکل ۲ - تأثیر غیر مستقیم فناوری اطلاعات بر برنامه ریزی راهبردی

بخش های مختلفی که در شکل ۲ به آن ها اشاره شده است، هر یک به طور جداگانه دارای جنبه ها و محدوده بسیار وسیعی هستند که در جهت تدوین برنامه راهبردی نیاز به یک سری اطلاعات راهبردی در حیطه های ذکر شده است. در

چارچوب این اطلاعات است که می‌توان نقاط ضعف، قوت، فرصت و تهدید را شناسایی نموده و در مواجهه با آن‌ها راه‌کارهای احتمالی را پیش‌بینی و برنامه‌ریزی را تدوین نمود.

البته باید توجه داشت که مفهوم امنیت ملی تحت تأثیر متغیرهای بی‌شماری از جمله:

- وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی
- روند مناسبات و روابط بین‌الملل، دکترین‌ها و راهبردهای محیطی
- روند توسعه فناوری و سیستم‌های مربوطه
- مقدرات، منابع و امکانات کشور
- نقاط ضعف و قوت در داخل کشور
- نقاط فرصت و تهدید در خارج کشور
- خط‌مشی‌های امنیت ملی و اهداف ملی
- توان دفاعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی

و ... معنا پیدا می‌کند و از آن‌جا که هر یک از موارد مذکور در قالب مولفه‌های داخلی یا خارجی هر کشور تحلیل و بررسی می‌شوند در شکل پیشین نیز هریک از این متغیرها در یکی از طبقه‌بندی‌های مؤلفه‌های داخلی یا خارجی قرار می‌گیرند.

در ساختار تأثیر غیرمستقیم، ابزارها و سیستم‌های فناوری اطلاعات با خلق اطلاعات راهبردی و سپس تأثیر بر مولفه‌های داخلی و خارجی به پوشش منافع ملی و تامین امنیت ملی می‌پردازند که خروجی‌ها و نتایج حاصل از این مرحله بر ساختار برنامه‌ریزی راهبردی تأثیر گذار هستند، دست آخر نیز در یک چرخه بازخورد، برنامه‌ریزی راهبردی به اشکال مختلف فناوری اطلاعات را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

به بیانی دیگر، فناوری اطلاعات بستر گسترده‌ای از قابلیت‌ها و سیستم‌ها را

در حوزه‌های مختلف کاری فراهم ساخته است که هر یک به نوبه خود بر تغییر شرایط مؤلفه‌های داخلی (ملی) و خارجی (بین‌المللی) کشورها و در نتیجه تحول برنامه‌ریزی راهبردی تأثیرگذار هستند و از آن‌جا که یکی از منابع تأثیرپذیری برنامه‌ریزی راهبردی، محیط بیرونی است دور از انتظار نیست که تغییرات محیط بیرونی بر برنامه‌ریزی راهبردی نیز تأثیرگذار باشند. بر اساس شکل ۲، وظیفه فناوری اطلاعات در این چرخه فراهم نمودن اطلاعات راهبردی از منابع محیطی است که این محیط به دو مؤلفه داخلی و خارجی تفکیک می‌شود و اطلاعات راهبردی مورد نیاز برای تدوین راهبرد از این دو بخش تأمین می‌شوند. البته این دو بخش نیز با دیدگاه مدیریت دانش از اطلاعات راهبردی موجود بهره می‌جویند. در نهایت، با توجه به منافع ملی که حکم مأموریت و اهداف در فرایند تدوین راهبرد را دارد اقدام به برنامه‌ریزی راهبردی می‌شود. باید توجه داشت، نقطه عطف حیات این چرخه در آن است که برنامه‌ی راهبردی بتواند در یک بازخورد، تعدیل‌کننده سیاست‌های فناوری اطلاعات در راستای پوشش اهداف (قدرت و منافع) ملی باشد.

از جمله مصادیق تأثیرگذاری فناوری اطلاعات بر مؤلفه‌های داخلی (ملی) می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- استفاده سازمان‌ها از سیستم‌های فناوری اطلاعات؛ که نتیجه این کاربرد را می‌توان در دسترسی دولت به اطلاعات سازمان‌ها در کم‌ترین زمان با بالاترین سطح دقت و کنترل، همین‌طور رشد و ارتقاء سازمان‌ها در عرصه‌های اقتصادی یا رقابتی داخل و خارج دانست (Adkinson et al., 2004).
- افزایش کارایی و تأثیرگذاری بر تولید ناخالص ملی به‌وسیله کاربرد قابلیت‌های فناوری اطلاعات؛ با افزایش قابلیت‌ها و کارایی افراد و متعاقب آن سازمان‌ها، شاخص‌های اقتصادی نیز تحت تأثیر قرار گرفته و در سطح

ملی بهبود خواهند یافت (Eisenach et al., 2001).

- همگامی با پیشرفت‌های فنی و فناوری دنیا؛ سازمان‌ها جهت رشد، به داشتن رابطه با سازمان‌های موفق و برتر، هم‌چنین هم‌زبانی با آن‌ها نیاز دارند که با جذب فناوری‌های به‌روز دنیا این نیاز تا حد بسیار زیادی پوشش داده می‌شود. علاوه بر این، از مزایای دیگر همگامی با فناوری را می‌توان جلوگیری از عقب‌ماندگی کشور در عرصه‌های علمی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نام برد (Drucker, 1999).

- امکان اعمال کنترل‌های امنیتی (اعم از سیاسی، اقتصادی و...)؛ با کاربرد سیستم‌های فناوری اطلاعات به‌وسیله دولت و سازمان‌ها، امکان اعمال نظارت و کنترل از سوی دولت بیش‌تر و دقیق‌تر شده و در کم‌ترین زمان و پایین‌ترین هزینه میسر می‌شود که این یکی از محورهای مورد توجه دولت الکترونیک^۱ است.

- جلوگیری از اتلاف منابع؛ از طریق به‌کارگیری روش‌های مختلف تخصیص منابع، امکان دستیابی به بهترین ترکیب از منابع با بالاترین بازدهی میسر می‌شود که این خود نقش بسزایی در مدیریت منابع و کاهش هزینه‌ها در سطوح سازمانی و ملی خواهد داشت (Dutta et al., 2006).

- رشد و پیشرفت همه‌جانبه افراد و سازمان‌ها؛ با ارتقاء سطح فرهنگ، دانش و درآمد سازمان‌ها، رفاه عمومی جامعه بالا رفته که در پی آن افزایش قدرت و توان اقتصادی کشور و در نتیجه دستیابی به شرایط ثبات سیاسی و تأمین امنیت داخلی میسر می‌شود.

از جمله نمونه‌های تأثیرگذاری فناوری اطلاعات بر مؤلفه‌های خارجی

1 - E-Government

(بین‌المللی) نیز می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- تأمین اطلاعات مورد نظر در کمال امنیت و دقت؛ با استفاده از سیستم‌هایی با توافقی‌ها^۱ و استانداردهای جهانی و همچنین شبکه‌های امن ارتباطی، قابلیت کسب و تبادل اطلاعات در سطوح بین‌المللی بیش از پیش میسر شده است (Leyden, 1997).
- دستیابی به اطلاعات سایر رقبا در عرصه‌های بین‌المللی؛ از طریق ابزارها و سیستم‌های فناوری اطلاعات امکان جذب، توسعه و پرورش اطلاعات بیش از پیش شده است و با ایجاد فضای مدیریت دانش توسط این سیستم‌ها، ارتباط اطلاعات پراکنده و متعدد جهت رسیدن به نتیجه‌ای واحد عملی شده است.
- قرار گرفتن در موقعیت برتر؛ تثبیت در عرصه رقابت بین‌المللی و احراز موقعیت برتر که حاصل دستیابی به اطلاعات مفید (به‌موقع، صحیح، سریع، جامع) جهت اعمال در برنامه‌ریزی راهبردی است، یکی دیگر از نمونه‌های تأثیرگذاری فناوری اطلاعات بر مولفه‌های خارجی است.
- کنترل همه‌جانبه و دستیابی به امنیت بین‌المللی؛ همان‌طور که اشاره گردید در عصر حاضر ساختار قدرت کشورها از محوریت نظامی به جنبه‌های اطلاعاتی متمایل شده است و یکی از منابع تأمین امنیت و قدرت‌نمایی بین‌المللی، اطلاعات دریافت یا خلق شده توسط سیستم‌های فناوری اطلاعات است (ibid, 1997).
- قابلیت به‌روز سازی برنامه‌ها؛ با توجه به تغییرات بین‌المللی از طریق دسترسی سریع به اطلاعات محیط بین‌المللی این مهم پوشش داده می‌شود.

کلیه موارد ذکر شده، شرایطی را به وجود می‌آورند که در آن برنامه‌ریزی راهبردی نه تنها با اطلاعات کامل، جامع و یکپارچه تدوین می‌شود بلکه بر اساس تسهیلات فناوری که دستیابی به اطلاعات و تحلیل آن‌ها را به سادگی و با کمال دقت و سرعت امکان‌پذیر نموده، می‌توان برنامه تدوین شده را مورد بازنگری و به‌روز سازی قرار داد که این خود قابلیتی منحصر به فرد است.

مزایای برنامه‌ریزی راهبردی به وسیله ابزار فناوری اطلاعات

برنامه‌ریزی راهبردی ابزاری چند بُعدی در جهت تأمین اهداف و انتظارات سازمان در محورهای مختلف، در آینده و حال است و کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی، سازمان را قادر می‌سازد که به شیوه‌ای واقع‌گرایانه، به‌روز و خلاق منابع فعلی را در جهت تسلط بر آینده به‌کار گیرد. در خلال مطالب، به صورت موردی به مزایای کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی اشاره شد. لیکن در این قسمت به برخی دیگر از مزایا که به نوعی نشانگر چگونگی تأثیر فناوری اطلاعات بر برنامه‌ریزی راهبردی نیز هستند، فهرست‌گونه اشاره شده است.

- **ایجاد قابلیت شبیه سازی راهبرد و نتایج آن، با حقیقت نمایی بالا**

این قابلیت در پوشش اهداف آموزشی، اجرای نمونه واقعی در محیط آزمایشی، کشف ضعف‌ها و نقاط بهبود برنامه و ... که به اطمینان نسبی از صحت روند و نتیجه مورد انتظار برنامه می‌انجامد، مفید واقع می‌شود. این ویژگی صرفه‌جویی‌های مالی و زمانی را نیز می‌تواند در پی داشته باشد.

- پیشگیری از رقابت مخرب و تبعات آن (جنگ) در عرصه بین‌المللی استراتژی از جنگ جلوگیری می‌کند (Clausewitz, 1976). کاربرد سیستم‌های فناوری اطلاعات در توجهات برنامه‌ریزی راهبردی، کشورها را قادر می‌سازد که در نهایت دقت و ظرافت عوامل محیط خارجی از جمله تحرکات یکدیگر را تحت نظر داشته باشند و با کسب و تحلیل انبوه اطلاعات واصله و استخراج اطلاعات راهبردی به روایی و اعتبار برنامه کمک کنند.

• کاهش ریسک و ایجاد حس اعتماد

با توجه به توان شفاف‌سازی نتایج حاصل از برنامه‌ریزی و قابلیت نظارت و کنترل مستمر که در سیستم‌های فناوری اطلاعات فراهم شده است، نه تنها ریسک مراحل برنامه‌ریزی پایین آمده بلکه اطمینان قلبی افراد و به تبع آن اعتماد به برنامه و حمایت از آن بالا می‌رود.

• استفاده بهینه از منابع سازمانی

محدود بودن منابع سازمانی و لزوم مدیریت بر آنها ایجاب می‌کند که به بهترین وجه ممکن نسبت به تخصیص آنها در راستای برنامه اقدام شود تا این‌که در طول برنامه کمبود منابع یا اتلاف آنها پیش نیاید. سیستم‌های فناوری اطلاعات با جلوگیری از دوباره‌کاری، اتلاف منابع و تأخیر در روند فعالیت‌ها، استفاده بهینه از منابع سازمانی را تحقق می‌بخشند.

• کسب مزیت‌های رقابتی

سرعت دستیابی به اطلاعات و تنظیم برنامه بر اساس اطلاعات واقعی، به‌روز و یکپارچه باعث خواهد شد که توان ماندگاری در عرصه رقابت و استفاده از الگوهای جایگزین در صورت ضرورت، بالا رود. هم‌چنین با استفاده از

ظرفیت‌هایی که فناوری اطلاعات فراهم نموده و کسب راهبردهای جدید، امکان برتری و پیشتازی در دفع تهدیدها و جذب فرصت‌ها در صحنه‌های مختلف ارتقا یافته است.

• **افزایش قابلیت‌های مدیران در کنترل و راهبری برنامه**

کنترل و نظارت مستمر، هم‌چنین اخذ گزارش‌های متنوع از سیستم به مدیران این قابلیت را خواهد بخشید که به‌راحتی سیر مراحل راهبرد را راهبری نمایند. از طرفی، توانایی ارزشیابی نیز به نوبه خود ویژگی منحصر به فردی است که به تبع کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی حاصل شده است و در نهایت تمامی این موارد در کنار یکدیگر عاملی برای تضمین موفقیت برنامه هستند.

• **توسعه دیدگاه پویا و جلوگیری از دیدگاه خطی**

از آن‌جا که ظرفیت تحلیل و ذخیره‌سازی ذهن آدمی محدود است، در بسیاری از موارد متغیرهای مورد شناخت از جامعیت لازم برخوردار نیستند و همین امر مسیر برنامه را به بیراهه می‌کشاند. اما سیستم‌های فناوری اطلاعات با توان نامحدود در بررسی و اعمال متغیرهای مختلف باعث می‌شوند در محیطی پویا اقدام به برنامه‌ریزی شود که تبعات آن دقت و صحت عملکرد مورد انتظار برنامه است.

• **سرعت بالای تغییرات و لزوم انعطاف‌پذیری در راهبرد**

با توجه به سرعت تغییرات همه‌جانبه در عصر حاضر، نیاز به داشتن برنامه راهبردی با قدرت وفق‌پذیری و انعطاف‌پذیری بالا ضروری به نظر می‌رسد که سیستم‌های فناوری اطلاعات به دلیل تسریع بخشیدن به روند فعالیت‌ها و

هم‌چنین توان تأمین، تحلیل و انتشار اطلاعات این امر را امکان‌پذیر ساخته‌اند.

• یکپارچگی در راهبرد

استفاده از توان فناوری اطلاعات این امکان را می‌دهد که یکپارچگی اطلاعات و در نتیجه برنامه‌ریزی راهبردی حفظ شود (Stewart et al., 2000). این یکپارچگی خود منشأ جامعیت و عملیاتی بودن راهبرد است که متعاقب آن، ایجاد تصویری جامع از موارد کلیدی و اطلاعات سازمان را خواهیم داشت.

• پوشش ضعف‌های مدیریتی به‌وسیله توانایی‌ها و کاربرد سیستم

در بسیاری از مواقع مدیران علی‌رغم علاقه خود به این نوع از برنامه‌ریزی بنا به دلایل متعدد (ضعف توان علمی و تخصصی در این زمینه یا کمبود زمان). قادر به هدایت و کنترل آن نیستند (Gluek, 1980) در این هنگام سیستم‌های فناوری با خودکارسازی بسیاری از امور و امکان گزارش‌گیری هوشمند از مراحل راهبرد به مدیران کمک می‌کنند.

• انتقال و انتشار اطلاعات در بین سطوح سازمانی

یکی از دلایل عمده شکست راهبردها آن است که توسط سطوح سازمان درک نشده یا اطلاع‌رسانی درست در مورد آنها صورت نپذیرفته است، در نتیجه افراد مختلف در سطوح گوناگون، از راهبرد برداشت‌های مختلف و ناهمگونی دارند که گاهی منجر به شکست برنامه می‌شود.

تهدیدهای کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی

با وجود عواید و مزایایی که به‌دنبال استفاده از قابلیت‌های فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی حاصل می‌شود، نباید از تهدیدها و مخاطراتی که کاربرد

فناوری در برنامه‌ریزی دارد غافل شد. البته ذکر این موارد نفی‌کننده تعامل مثبت این دو حوزه نیست، اما توجه به آن برای آگاهی از تهدیدهای محتمل و مرتفع‌سازی یا آمادگی برای مقابله با آن‌ها امری بدیهی است. در ادامه، به مهم‌ترین موارد تهدیدهای کاربرد فناوری اطلاعات در برنامه‌ریزی راهبردی اشاره شده است.

- وابستگی عمیق به فناوری اطلاعات باعث خواهد شد که در صورت نقصان یا کمبود آن، احتمال آسیب‌پذیری بالا رفته و کلیه روند و مراحل برنامه‌ریزی به خطر افتد.
- تمرکز بر استفاده از قابلیت‌های فناوری اطلاعات نیازمند توجه به حفظ، تأمین امنیت، نگهداری و پشتیبانی از اطلاعات و ارائه راهکارهای مناسب برای آن است.
- فناوری اطلاعات که در شرایط آرمانی برای افزایش قدرت و کارایی به خدمت گرفته شده است، می‌تواند به هدف اصلی برای رقبا و دشمنانی تبدیل شود که در صدد خرابکاری هستند.
- برای جامعیت بخشیدن به اطلاعات و یکپارچه‌سازی راهبرد، سرمایه‌گذاری جهت ایجاد زیر ساخت‌های فنی و علمی در سطح کلان مورد نیاز است (از جمله سرمایه‌گذاری‌های لازم می‌توان به بسترهای ارتباطی، تعریف استانداردها، گسترش توان سازگاری بین سیستم‌های تجاری و دولتی و همچنین اعمال اصلاحات در قوانین سستی اشاره نمود).
- در حالی که بسیاری از فناوری‌ها موجب تأمین منافع و صرفه‌جویی‌های قابل ملاحظه‌ای در درازمدت می‌شوند، اغلب نیاز به سرمایه‌گذاری عمده‌ی اولیه دارند که موجب تردید برنامه‌ریزان و مدیران می‌شود.

- در برخی مواقع توجه بیش از حد به اختصاصی سازی^۱ و اصلاحات، ماهیت اصلی فناوری را از بین می برد و علی رغم صرف هزینه های بالا، توان جذب و کاربرد نسخه های جدید را از کاربران این سیستم های فناوری، سلب می کند.

در انتها یادآور می شود که اگرچه استفاده از قابلیت های فناوری اطلاعات در ارتقای ارتباطات درونی و بیرونی سازمان ها و همچنین اثربخشی محیط کار نقش بسزایی داشته و رابطه آن با کیفیت تصمیم های راهبردی و برنامه ریزی راهبردی سازمان مثبت و بسیار مستحکم است، لیکن پذیرش و کاربرد سیستم های فناوری اطلاعات در هر حوزه ای از جمله برنامه ریزی راهبردی اگر از جمله برنامه ریزی راهبردی بدون بررسی، شناخت، امکان سنجی و نیازسنجی صورت پذیرد، پرهزینه و اغلب ناکارآمد خواهد بود.

جمع بندی: اگرچه اهمیت برنامه ریزی راهبردی به عنوان یک مهم مورد تأکید است، باید توجه داشت که منابع تدوین یک برنامه راهبردی، اطلاعات محیط درونی، بیرونی و پیش بینی ها هستند و این منابع تنها در بستر یک سیستم اطلاعاتی قدرتمند است که می توانند ایجاد شوند. این بستر اطلاعاتی می بایست قابلیت پردازش اطلاعات مختلف و با حجم بالا را در کم ترین زمان و بهترین کیفیت ممکن داشته باشد. امروزه با حجم عظیم اطلاعات به وجود آمده و اهمیت زمان و دقت در تصمیم گیری ها این امر جز با تکیه بر قابلیت های سیستم های فناوری اطلاعات و یاری گرفتن از آن ها در عرصه های ساماندهی اطلاعات و توسعه برنامه ریزی میسر نیست.

با این وجود، بر خلاف روند رو به رشد نفوذ فناوری اطلاعات در ساختار

1 - Customization

کشورها و به تبع آن عرصه‌های فعالیت‌های سازمانی و برنامه‌ریزی، با این‌که بسیاری از فناوری‌های پیشرفته موجب برتری‌ها و صرفه‌جویی‌های قابل ملاحظه‌ای در بلند مدت می‌شوند، شاهد آن هستیم اغلب به دلیل نیاز به سرمایه‌گذاری اولیه بالا مورد اقبال و توجه مسئولین و مدیران واقع نمی‌شوند و حتی هنگامی که فناوری‌های جدید پذیرفته می‌شوند، تمایل زیادی به ترکیب با روش‌های سنتی و استفاده از آن‌ها هنوز وجود دارد.

به هر صورت، فناوری در سطح مقیاس جهانی به حرکت پرشتاب خود ادامه می‌دهد و از آن‌جا که ظهور فناوری‌های جدید، در بدو امر چالش‌های فراوانی را برای کشورها، سیاست‌گذاران، سازمان‌ها و شهروندان به همراه خواهند داشت، برنامه‌ریزان راهبردی می‌بایست نگران پیامدهای دستیابی رقبای بالقوه و بالفعل راهبردی به فناوری‌های پیشرفته باشند و پیش از آن‌که بر اثر غافل‌گیری راهبردی و هم‌چنین ضعف اطلاعاتی و برنامه‌ریزی مغلوب شوند، باید به دنبال راهکارها و سیستم‌های فناوری که موجب برتری اطلاعاتی و ارتقاء قابلیت‌های برنامه‌ریزی راهبردی می‌شوند، رفته و جایگاه خود را در عرصه‌های بین‌المللی تثبیت کنند.

در نهایت، ماحصل مباحث این پژوهش را می‌توان در قالب موارد زیر

خلاصه نمود:

- کشورها با هدف دستیابی به شرایط تسلط در عرصه‌های داخلی و برتری در عرصه‌های رقابت بین‌المللی به این نوع از برنامه‌ریزی روی آورده‌اند و امروزه این رویکرد، رویکرد غالب در بین کشورهاست که به‌عنوان ابزاری برای تحقق اهداف ملی از آن استفاده می‌شود. در این فرایند ابزارها و سیستم‌های فناوری اطلاعات با خلق اطلاعات راهبردی و تأثیر بر مؤلفه‌های داخلی و خارجی به تأمین منافع ملی و در نتیجه امنیت ملی می‌پردازند که خروجی‌ها و نتایج حاصل از منافع ملی و امنیت ملی بر ساختار برنامه‌ریزی راهبردی و ملاحظات آن تأثیرگذار خواهند بود و در

یک چرخه، برنامه‌ریزی راهبردی نیز بر فناوری اطلاعات اثرگذار خواهد بود. در ادامه می‌بایست اشاره نمود که با تدوین راهبردهای نرم‌محور با تکیه بر اصل فناوری اطلاعات می‌توان به پوشش اهداف ملی در نهایت اثربخشی و با کم‌ترین هزینه و ریسک اقدام نمود. در واقع، دولت‌ها در سطح داخلی می‌کنند که از فناوری اطلاعات در جهت بهبود فعالیت‌ها و روند برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، اصلاح ساختار، بالا بردن سطح دانش فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و ... مردم استفاده نمایند تا به‌عنوان کشوری قدرتمند شناخته شوند و از سوی دیگر همین دولت‌ها می‌بایست اطلاعاتی نیز از محیط بیرونی خود کسب کنند تا بتوانند فرصت‌ها و نقاط تهدید را در عرصه‌های بین‌المللی شناسایی نمایند و در برنامه‌های راهبردی خود به‌کار گیرند تا آن‌که بتوانند در راستای تأمین امنیت ملی با آن‌ها وفق‌پذیری حاصل نموده، با افزایش سطح اشتراک اهداف ملی و محدودیت‌های بین‌المللی و طراحی یک برنامه راهبردی ایده‌آل، به منافع مورد نظر خود دست یابند.

• ارتباط برنامه‌ریزی راهبردی و فناوری اطلاعات رابطه‌ای دو طرفه است و نباید این دو مقوله را نامرتبط و مجزای از یکدیگر بررسی نمود. در همین خصوص، در جواب این سؤال که آیا از راهبرد می‌توان به فناوری (بالا به پایین) رسید یا از فناوری به راهبرد (پایین به بالا)؟ می‌بایست گفت: در حالت ایده‌آل و در جوامع پیشرفته به‌دلیل وجود عوامل اجرایی و بسترهای مناسب ابتدا راهبردهای کلان تدوین شده و سپس نسبت به تعیین فناوری اقدام می‌کنند (بالا به پایین) اما جوامعی که نمی‌توانند تفکر کلان و یکپارچه راهبرد را خلق نمایند (مانند کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه) بهتر است از فناوری اطلاعات شروع کرده و با انتخاب راه‌کارهای مناسب فناوری اطلاعات، فرایندهای جزء و سطح پایین را در ساختار راهبرد کلان

به‌کار برده و به‌دنبال تدوین صوری آن رفته یا در قالب یک برنامه ناموفق اقدام به برنامه‌ریزی راهبردی نمایند و در نهایت دچار تبعات منفی آن شوند. در ادامه مطالب فوق می‌بایست اشاره نمود با این‌که هر دو برخورد یاد شده عملی هستند، راهکار دستیابی به راهبرد از طریق فناوری اطلاعات (پایین به بالا) در کشورمان عملیاتی‌تر به‌نظر می‌رسد. به‌طور کلی، الگوی ارائه شده در این پژوهش برای آن دسته از کشورهای در حال توسعه که ارتباط بین راهبردها و فناوری اطلاعات در آن‌ها از سطوح پایین به بالا شکل می‌گیرد بسیار مناسب بوده و برای این دسته از کشورها، الگویی واقعی‌تر و عملیاتی‌تر به‌نظر می‌رسد که از طریق آن می‌توانند حرکت‌های فناوری اطلاعات و کوتاه‌مدت را در چارچوب به‌هم پیوسته و در راستای دستیابی به راهبرد کلان مورد انتظار سازماندهی نمایند. بر همین اساس، اگر حرکت‌های کوچک فناوری اطلاعات درست انتخاب شوند می‌توانند منشأ اتصال و دستیابی به راهبرد کلان باشند.

منابع

- 1 - Ackoff R.L. (1981), *Creating the Corporate*, New York: John Wiley & Sons
- 2 - Andersen T.J. (Feb 2001), *Information Technology, strategic decision making approaches and organizational performance in different industrial settings*, School of management-George Mason University: Strategic Information system Journal
- 3 - Andrews K.R. (1980), *The Concept of Corporate Strategy*, Irwin: Home Wood
- 4 - Ansoff H.I. (1980), *Strategic Issue Management*, Strategic Management Journal (1), pages 131–148
- 5 - Barry B.W. (1986), *Strategic Planning Workbook for Nonprofit Organizations*, St. Paul Minn: Amherst H. Wilder Foundation
- 6 - Broadbent M. (1998), *The Phenomenon of Knowledge Management: What Does it Mean to the Information Profession?*, Accessed at: <http://www.sla.org/pubs/serial/io/1998/may98/broadben.html>
- 7 - Bryson J.M.; P. Bromiley (Jul 1993), *Critical Factors Affecting the Planning and Implementation of Major Products*, Strategic Management Journal (14), no.5, page 319
- 8 - Buzan B.; O. Wæver; J.D. Wilde (1997), *Security: A New Framework for Analysis*, USA: Lynne Rienner Publishers
- 9 - Buzzell, R.; B. Gale (1987), *The PIMS Principles: Linking Strategy to Performance*, New York: Free Press
- 10 - Chairman of the Joint Chiefs of Staff (2000), *Joint Vision 2020*, Washington, DC: US Government Printing Office

- 11 - Chase E.C. Colonel (Spring 1993), *Where Policy, Grand Strategy and Justice Meet: A War Crimes Court for the New World Order*, Strategic Review
- 12 - Clausewitz C.V. (1976, rev. 1984), *On War*, In Michael Howard; Peter Paret (eds.), Princeton: Princeton University Press
- 13 - Davenport T.H. (2000), *Mission Critical*, Harvard Business School Press
- 14 - David F.R. (1999), *Concept of Strategic Management*, 7th ed., New Jersey: Prentice Hall
- 15 - Digman L.A. (Apr 1999), *Strategic Management: Concepts, Processes, Decisions*, 5th ed., Houston: Dame Publications
- 16 - Drucker P.F. (1999), *Management Challenges for the 21st Century*, 1st ed., Harper Business
- 17 - Evans G.; Newnham J. (1998), *The Penguin Dictionary of International Relations*, London: Penguin
- 18 - Freedman L. (1998), *Strategic Coercion, Strategy in the Contemporary World*, New York: Oxford University Press
- 19 - Freedman L. (2002), *A New Type of War*, In Ken Booth and Tim Dunne (eds), *World in collision: Terror and the Future of World Order*, London: Palgrave
- 20 - Freeman R.E.; D.R. Gilbert (1988), *Corporate Strategy and the Search for Ethics*, New Jersey: Prentice Hall
- 21 - Glueck F.W. (1980), *Business Policy and Strategic Management*, New York: McGraw Hill
- 22 - Huisman K.J.M.; Kort P.M. (2003), *Strategic investment in technological innovations*, European Journal of Operational Research (144), no.1, pages 209–223
- 23 - Hussey D. (1998), *Strategic Management: From Theory To Implementation*; Butterworth Heinemann
- 24 - Jorgenson D.W.; Mun Ho S.; Stiroh K.J. (2005), *Information Technology and the American Growth Resurgence*, Cambridge: The MIT Press, Accessed at: <http://post.economics.harvard.edu/faculty/jorgenson/papers/papers.html>
- 25 - Leyden A. (1997), *Gulf War Debriefing Book: An After Action Report*, USA: Hellgate Press
- 26 - Mintzberg H. (2003), *The Strategy Process: Concepts, Contexts, Cases*, New

Jersey: Prentice Hall

- 27 - Sherman H.; R. Schultz (1998), *Open Boundaries*, New York: Perseus Books
- 28 - Walters B.A.; Z. Tang (2006), *IT-enabled Strategic Management: Increasing Returns for the Organization*, Pennsylvania (Hershey): Idea Group Inc.
- 29 - Zachman J.A. (1999), *A Framework for Information System Architecture*, IBM System Journal (38), no. 2&3

دکترین امنیتی و دفاعی کشور اتریش^۱

مترجم: حسن درگاهی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۵/۲۱

تاریخ تأیید مقاله: ۸۶/۶/۱۸

صفحات مقاله: ۱۷۱-۱۹۱

چکیده

دکترین امنیتی و دفاعی کشور اتریش در سال ۲۰۰۱ بر مبنای طرح خبرگان به اطلاع دولت فدرال رسید و پس از آن به شورای ملی جهت مشاوره ارائه شد که هنوز دارای اعتبار است. در این دکترین، اتریش متعهد به داشتن سیاست صلح‌جویانه شده است و باید تمام تلاش خود را برای جلوگیری از ایجاد منازعات خشونت‌آمیز به کار بندد. سیاست امنیتی این کشور بر پایه‌ی منشور سازمان ملل و قراردادهای بین‌المللی برای حفظ حقوق اساسی و آزادی، مطابق با کنوانسیون حقوق بشر و منشور حقوق اساسی اروپا در پرهیز از جنگ و همزیستی مسالمت‌آمیز ملت‌ها تعریف شده است. دکترین امنیتی و دفاعی، نشانگر خط مشی سیاست امنیتی اتریش است.

* * * * *

کلید واژگان

دکترین، سیاست امنیتی، سیاست دفاعی، خط مشی سیاست دفاعی و امنیتی،

اتریش، اتحادیه‌ی اروپا

1 - http://www.bka.gv.at/bka/sicherheitspolitik/doktrin_d.pdf

۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات آلمانی، پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع).

مقدمه

بر مبنای طرح خبرگان، در قسمت تحلیل دکترین امنیتی و دفاعی اتریش، که در بیست و سوم ژانویه ۲۰۰۱ به اطلاع دولت فدرال رسیده و برای مشاوره به شورای ملی ارائه شده بود، نتایج زیر به دست می‌آیند:

امنیت در همه‌ی ابعاد خود شرط اساسی برای بقا و پیشرفت دموکراسی در حکومت‌های مبتنی بر قانون بوده و هم‌چنین ضامن رفاه اقتصادی جامعه و شهروندان آن است. از این رو، سیاست امنیتی وظیفه‌ای سیاسی است که تدوین آن در نظام هر کشور از اولویت برخوردار است. این سیاست باید در شرایط موجود به‌عنوان «سیاست امنیتی فراگیر» طراحی و اجرا شود.

اتریش متعهد به داشتن سیاست صلح‌جویانه است و تمام تلاش خود را برای جلوگیری از ایجاد منازعات خشونت‌آمیز به کار می‌بندد. از این رو، اتریش سیاست امنیتی خود را بر پایه‌ی منشور سازمان ملل و هم‌چنین قراردادهای بین‌المللی برای حفظ حقوق اساسی و آزادی، آن‌چنان‌که کنوانسیون حقوق بشر و منشور حقوق اساسی اروپا در پرهیز از جنگ و همزیستی مسالمت‌آمیز ملت‌ها تعریف می‌نماید، اجرا می‌کند.

هدف سیاست امنیتی، تضمین امنیت حتی‌الامکان برای تمام بخش‌های جامعه است. دکترین امنیتی و دفاعی وجوهی از امنیت عام را در بر می‌گیرند که با حفظ کلیت نظام و هم‌چنین حفاظت شهروندان خود در برابر تهدیدات در ابعاد وسیع سر و کار دارند. این مسأله باعث کاهش اهمیت بخش‌های دیگر امنیتی نمی‌شود. دکترین امنیتی و دفاعی، نشانگر خط مشی سیاست امنیتی اتریش است.

علاقه‌ی حیاتی امنیتی اتریش و هم‌چنین منافع امنیتی مشترکی که با اتحادیه‌ی اروپا دنبال می‌کند، مبنای سیاست امنیتی این کشور را تشکیل می‌دهند. از این منافع، اهداف سیاسی - راهبردی‌ای استنتاج می‌شوند که توسط راهبرد کلی نظام

و همچنین راهبرد جزء در بخش‌های سیاسی مربوطه اجرا می‌گردند. امروزه نمی‌توان وضعیت امنیت یک کشور اروپایی را مستقل از سایر کشورها مورد بحث و بررسی قرار داد. بی‌ثباتی و خطر در اروپا و پیرامون آن، به وضعیت امنیتی تمام کشورهای این قاره مربوط می‌شود. به تنهایی نمی‌توان از عهده‌ی ریسک‌ها و چالش‌های سیاست‌های امنیتی جدید برآمد؛ بلکه در سایه‌ی همکاری و همبستگی بین‌المللی می‌توان بر آن پیروز شد.

امنیت اتریش و اتحادیه‌ی اروپا سخت به هم وابسته هستند. اتریش سیاست امنیتی خود را در چارچوب سیاست‌های اتحادیه‌ی اروپا محقق می‌سازد. یکی از دیدگاه‌های مهم در ارتباط با درک امنیتی فراگیر، آگاهی نسبت به این مسأله است که ایجاد امنیت تنها وظیفه‌ی دولت نبوده، بلکه همه‌ی شهروندان در آن سهم هستند. بنابراین، باید در ایجاد خودآگاهی امنیتی توجه فراوان مبذول داشت.

تغییر پارادایم‌های سیاست امنیتی در اروپا

تغییراتی که پس از پایان جنگ سرد در وضعیت سیاسی جهان به وجود آمد، باعث تحولات اساسی در سیاست امنیتی اروپا گردید. در اروپا تغییراتی اساسی در پارادایم‌های سیاست امنیتی ایجاد شد. این روند که با پایان جنگ سرد (۱۹۸۹) آغاز شد، از تفکر بازدارندگی و توازن نظامی به تفاهم فراگیر و همکاری در امنیت بدل گردید.

نظم دوقطبی با آرایش قدرت و تهدید نسبتاً پایدار و در نتیجه قابل پیش‌بینی و مهارپذیر، توسط نظم جهانی عاری از وضوح و با چالش‌های سیاست امنیتی جدید جایگزین گردید.

وضعیت سیاست امنیتی جهانی به وسیله‌ی بازیگران دولتی و غیردولتی، که بسیاری از آن‌ها در نظام سیاسی سنتی جایگاهی نداشته‌اند و خارج از هنجارهای

حقوقی عمل می‌کرده‌اند، شکل گرفته است. از این رو، وضعیت امنیتی به تدریج در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته و روند پیشرفت آن غیرقابل پیش‌بینی می‌شود.

امروزه فاصله‌ی جغرافیایی، تضمینی برای دور ماندن از منازعات نیست. در حال حاضر، در اروپا نیات سیاسی جنگ‌طلبانه دیده نمی‌شود و حتی توان نظامی کافی برای اقدامات راهبردی تهاجمی وجود ندارد؛ اما سیاست امنیتی باید ضمن قبول مسئولیت، آمادگی ایجاد تغییرات در گرایش‌ها و آرایش‌های سیاسی را داشته باشد.

سیاست امنیتی معاصر و آینده‌نگر بر پایه‌ی جلوگیری از ایجاد خطرات و تهدیدات توسط تدابیر پیش‌گیرانه تدوین شده است. این سیاست در درجه‌ی نخست طوری طراحی شده که تعیین می‌کند که اروپا چه‌گونه می‌تواند و باید شکل گیرد تا اصولاً از ایجاد تهدیدات ممانعت شود.

ابزار عملکرد سیاست‌های امنیتی اهمیت تازه‌ای یافته‌اند. امروزه ابزار سیاسی، نظامی، پلیسی، اطلاعاتی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، فرهنگی، سیاست اطلاعات و ارتباطات، زیست‌محیطی و هم‌چنین امنیت داخلی به‌مثابه‌ی ابزاری برای تعامل و شکل‌دهی از کاربرد وسیعی برخوردارند.

صلح و ثبات در اروپا به همکاری کشورهای اروپایی در ارگان‌های مختلف امنیتی متکی است. منطقه‌ی بسیار باثباتی را که اتحادیه‌ی اروپا و ناتو تشکیل داده‌اند، طی روند توسعه، گام به گام با کشورهایی که شرایط عضویت در این دو سازمان را دارند گسترش می‌یابد.

برای آینده‌ی اروپا گسترش سیاست امنیتی اتحادیه‌ی اروپا و ناتو اهمیت ویژه‌ای خواهد داشت. از عوامل مهم دیگر می‌توان به تعهد آمریکا در قبال اروپا و هم‌چنین تنظیم مناسبات امنیتی میان روسیه و اروپا و ناتو اشاره کرد.

هر یک از کشورها، تصمیم‌گیرنده و در عین حال بازیگر اصلی سیاست‌های امنیتی هستند. و تصمیم‌گیری نهایی در رابطه با سیاست‌های امنیتی به عهده‌ی

نهادهای سیاسی ملی است که دارای مشروعیت دموکراتیک هستند.

ریسک‌ها و مخاطرات سیاست‌های امنیتی جایگزین تصویر تهدید می‌شوند

به‌جای تصویری واضح از تهدید دشمن، که در طی جنگ سرد دیده می‌شد، ترکیبی مختلط از مخاطرات و ریسک‌ها جایگزین شده است. منشأ این مخاطرات ممکن است در بخش‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، زیست محیطی، فرهنگی - دینی و فنی - اطلاعاتی قرار داشته باشد.

جنگ میان کشورهای اروپای غربی را می‌توان از دیدگاه امروزی غیرممکن دانست. در مناطق بی‌ثبات اروپا و در حواشی آن، احتمال منازعات مسلحانه وجود دارد. به‌ویژه در صورت شکست تدابیر در ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی باید اوج‌گیری منازعات را تا حد مسلحانه محتمل دانست. در میان‌مدت یا بلندمدت نمی‌توان تهدیدات نفوذ منازعات مسلحانه از مناطق مرزی اروپا را به داخل مرزها نادیده گرفت.

در صورت تغییر اساسی در اهداف سیاسی، باید خطر مناقشه‌ی نظامی را نیز مدّ نظر قرار داد. در حال حاضر، تأثیر بازدارنده‌ی ناتو این خطر را تقلیل می‌دهد؛ اما شیوه‌های دیگر تهدید افزایش می‌یابند. مهم‌ترین چالش‌های سیاست امنیتی جهانی، گسترش ابزار کشتار جمعی، تروریسم بین‌المللی که از سوی دولت‌ها و یا گروه‌های مشترک‌المنافع هدایت می‌شوند، جنایات سازمان‌یافته، توسعه‌ی تسلیحات برهم‌زننده‌ی تعادل نظامی، اختلافات قومی، پدیده‌ی فروپاشی سیاسی، ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و مذاهب بنیادگرا، افزایش جمعیت و مهاجرت، مشکلات انرژی و منابع، مشکلات تغذیه و خطرات زیست‌محیطی هستند. به‌خصوص تروریسم بین‌المللی در همه‌ی ابعاد خود، مشکل امنیتی بزرگی برای جامعه‌ی غربی است.

درک مناسبات امنیتی فراگیر، راهبردهای اساسی زیر را در بر می‌گیرد:

حمایت، حفاظت و ایجاد صلح و ثبات و هم‌چنین توانایی دفاع شخصی و جمعی. در اینجا این اصل حاکم است: «همکاری در حمایت از صلح تا حد ممکن و تدابیر اجباری در حد نیاز.» استفاده از نیروی نظامی، به‌عنوان «ابزار نهایی» مطرح بوده و فقط بر اساس اصول سازمان ملل متحد به‌کار خواهد رفت.

موقعیت امنیتی اتریش

اوضاع امنیتی اتریش در حال حاضر توسط مجموعه‌ای از موقعیت‌های مناسب شکل گرفته است؛ خصوصاً ثبات داخلی که بر پایه‌ی نظام حقوقی مبتنی بر قانون، دموکراسی و رفاه اقتصادی بنا شده است؛ قرار گرفتن اتریش در گروه همبستگی اتحادیه‌ی اروپا و هم‌چنین رابطه‌ی خوب با کشورهای همسایه را می‌توان از جمله‌ی این موقعیت‌ها به‌شمار آورد. سیر توسعه‌ی اتحادیه‌ی اروپا و ناتو تأثیراتی مثبت بر موقعیت ژئوپلیتیکی اتریش دارد.

تعرض به کشور اتریش با توسل به نیروهای نظامی متعارف برای به‌خطر انداختن موجودیت این کشور، فقط در صورتی متصور است که اروپا به تغییرات راهبردی بنیادین در موقعیت سیاسی خود روی بیاورد؛ با بررسی شیوه‌های نظامی - راهبردی موجود، تحقق چنین امری مستلزم صرف زمانی بین هفت تا ده سال خواهد بود. با وجود این که احتمال به‌وقوع پیوستن چنین رویدادی ضعیف است، نباید آن را نادیده گرفت.

در حوزه‌ی امنیت داخلی می‌توان گفت که ثبات اقتصادی، اجتماعی و مناسبات سیاسی در سال‌های اخیر مانع از به‌وجود آمدن پدیده‌های افراطی با تهدیدات جدی برای امنیت حکومت در اتریش شده است. در حال حاضر، خطر تروریسم سیاسی‌ای که از درون برانگیخته شده باشد وجود ندارد.

وجود ریسک‌ها و مخاطرات بالقوه‌ای که می‌تواند موقعیت امنیتی اتریش را سریعاً دگرگون سازد

از آن‌جا که تهدیدات و مخاطرات روابط پیچیده‌ی فرامرزی دارند، بُعد - فاصله جغرافیایی از نواحی بحرانی نمی‌تواند ضامن امنیت باشد. از این‌رو، کشمکش‌هایی که خارج از اروپای متحد پیش می‌آیند، می‌توانند بر اتریش هم تأثیرات منفی بگذارند. در این زمینه می‌توان به مواردی چون تروریسم بین‌المللی، تجارت اسلحه، مواد مخدر و انسان، جریانات مهاجرت با انگیزه‌های متفاوت، بلایای طبیعی و هم‌چنین بحران‌های مالی و اقتصادی اشاره کرد. با اتخاذ تدابیر پیش‌گیرانه می‌توان با این مخاطرات در محل وقوع مقابله کرد که البته حمایت‌های سیاسی و اقتصادی، کمک در ایجاد ساختارهای مبتنی بر قانون و دموکراتیک و هم‌چنین حضور نظامی بین‌المللی نیز در زمره‌ی این‌گونه اقدامات فراگیر هستند.

جوامع مدرن به‌ویژه در بخش اطلاعاتی آسیب‌پذیر هستند. هر دو بخش نظامی و غیرنظامی و به‌طور فزاینده بخش اقتصادی نیز در معرض این خطر قرار دارند (جاسوسی‌های اقتصادی و فناوری).

با توجه به روند روزافزون تکامل ابزار جنگ هوایی دوربرد و سهولت دستیابی به آن‌ها، به‌خصوص موشک‌های بالستیک و موشک‌های کروز، احتمال تهدیدهای نظامی برای اتریش از مناطق خارج از اروپا در آینده‌ای نه چندان دور به‌وجود خواهد آمد. افزون بر این، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، با وجود تعهدات مربوط به منع آن‌ها، ممکن است به تهدیدهای جدیدی برای اتریش منجر شود.

اتریش نیز با آثار منفی جهانی شدن، به‌ویژه در شکل جنایات سازمان‌یافته، تروریسم بین‌المللی و هم‌چنین مهاجرت‌های غیرقانونی روبه‌رو است. خطراتی مانند حملات خرابکارانه به تأسیسات زیربنایی، ضربات تروریستی یا تهدیدهای

زورگویانه برای پیشبرد اهداف سیاسی خاص، به علت دسترسی به ابزار جدید (خصوصاً ابزار کشتار جمعی و فناوری اطلاعاتی) اهمیت می‌یابد. این‌گونه تهدیدها می‌تواند از جانب بازیگران دولتی یا غیردولتی نظیر جنبش‌های تروریستی، گروه‌های جنایی سازمان‌یافته، فرقه‌های مذهبی، و یا به صورت انفرادی انجام شود. مشخصه‌ی چنین تهدیداتی معمولاً وقوع آن بدون هشدار قبلی و به صورت غافل‌گیرانه است.

بلاایای طبیعی، فنی یا زیست‌محیطی و هم‌چنین امراض همه‌گیر نیز در گروه خطرات بالقوه‌ی مهم دسته‌بندی می‌شوند. حوادث غیرمترقبه در نیروگاه‌های هسته‌ای، که معمولاً عوارض فراگیر دارند، نیز در این گروه قرار می‌گیرند.

نقش سازمان‌های بین‌المللی و تأثیر همبستگی اتریش

امنیت و ثبات را امروزه می‌توان با همکاری نهادهایی که در کارایی مکمل هم بوده و یکدیگر را نیز حمایت می‌کنند، تضمین کرد. از جمله‌ی این نهادها می‌توان به سازمان ملل متحد اشاره کرد؛ در چارچوب اروپا و آتلانتیک شمالی به‌ویژه باید از اتحادیه‌ی اروپا، ناتو و سازمانی که توسط آن ایجاد گردیده، به‌نام نهاد همکاری برای صلح (PfP) و هم‌چنین شورای همکاری آتلانتیکی اروپا (EAPC) و سازمان همکاری و امنیت در اروپا (OSZE) و شورای اروپا نام برد. مشارکت فعال در اقدامات بین‌المللی برای جلوگیری از کشمکش‌ها و مدیریت بحران جزء مهمی در سیاست امنیتی اتریش است. از این‌رو، اتریش سعی بر آن دارد که ظرفیت‌های مدیریت بحران خود را در زمینه‌های غیرنظامی و نظامی به‌طور مرتب بهبود بخشد.

اتریش برای نقش سازمان ملل متحد در حفظ صلح جهانی و امنیت بین‌المللی اهمیت اساسی قائل است. همکاری در فعالیت‌های حفظ صلح این سازمان که با اعزام نیرو به کنگو در سال ۱۹۶۰ آغاز گردید، از نقاط قوت

تعهدات اتریش در این سازمان جهانی است. از سال ۱۹۶۰ حدود چهل هزار نفر از اعضای ارتش در مأموریت‌هایی که از طرف سازمان ملل متحد بر پا گردیده، شرکت کرده‌اند.

نقش اتریش در مأموریت‌های سازمان ملل برای برقراری صلح در دهه‌ی نود افزایش یافته است. از آن زمان به بعد اتریش در فعالیت‌هایی که به‌منظور ایجاد صلح انجام می‌شود، شرکت نموده است؛ این مشارکت از سال ۱۹۹۹ نیز با دخالت دادن نیروهای نظامی تداوم یافته است. این نیروها در مأموریت‌های سازمان ملل تحت فرماندهی ناتو یا «رهبری یک کشور» مشخص عمل می‌کنند.

اتریش در سازمان امنیت و همکاری اروپا همان نقش فعالی را دارد که در سازمان قبل از آن یعنی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا داشته است. اتریش طی جنگ سرد به‌دلیل موقعیت جغرافیایی خود در ایجاد تفاهم و همکاری بین شرق و غرب نقشی مهم داشته است. پس از برچیده شدن پرده‌ی آهنین، اتریش به ایجاد ثبات در روابط شرق قاره‌ی اروپا علاقه‌مند شده است.

سازمان امنیت و همکاری اروپا، که بر مبنای طرح فراگیر همکاری برای امنیت بنیان گردیده، برای پنجاه و پنج کشور اروپا، آمریکای شمالی و آسیای مرکزی، محلی برای همکاری با حقوق برابر ایجاد کرده است. این سازمان نقش مهمی در ثبات اروپا و در نتیجه در امنیت اتریش دارد. اتریش از تقویت سازمان امنیت و همکاری اروپا، به‌ویژه در بخش‌های مربوط به اعلام خطر، پیش‌گیری از منازعات، مدیریت بحران غیرنظامی و کمک‌رسانی پس از منازعات حمایت می‌کند.

دلیل اصلی اتریش برای عضویت در اتحادیه‌ی اروپا، تعلق این کشور به منطقه‌ی ثبات اروپا بوده است. یکپارچه‌سازی اروپا از ابتدا برای ایجاد صلح و در نتیجه برنامه‌ای سیاسی - امنیتی بوده است. از این‌رو، روند کنونی توسعه‌ی اتحادیه‌ی اروپا می‌تواند از منظر سیاسی - امنیتی نیز مزایایی به همراه داشته باشد.

اتریش بدون لحاظ کردن شرط بی‌طرفی به عضویت اتحادیه‌ی اروپا در آمده است. در تصویب قرارداد عضویت اتریش در اتحادیه‌ی اروپا، ماده‌ی ۲۳f به قانون اساسی منضم گردید که بر اساس آن همکاری در سیاست‌های خارجی و امنیتی مشترک طبق قانون اساسی با اصل بی‌طرفی محدود نمی‌گردد. در شورای اروپا که در دسامبر ۱۹۹۹ در هلسینکی برگزار شد، مقرر گردید که در اتحادیه‌ی اروپا توان نظامی لازم و ساختار تصمیم‌گیری مؤثری ایجاد شود تا بتواند در آینده عملیات‌های مدیریت بحران را به‌طور مستقل اجرا کند.

اتریش با اعتقاد کامل در توسعه‌ی پویای سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپا همکاری می‌کند. بدین ترتیب، اتریش عزم خود را برای همکاری با حقوق یکسان و هماهنگ در کلیه‌ی بخش‌های دفاعی و امنیتی اروپا نشان می‌دهد. اتریش در ایجاد توانایی‌های نظامی و غیرنظامی اتحادیه‌ی اروپا نقشی متناسب ایفا خواهد کرد. امنیت اروپا در درجه‌ی نخست به توان عملی اتحادیه‌ی اروپا و ناتو بستگی دارد.

امروزه ناتو فقط یک اتحادیه‌ی نظامی صرف نبوده، بلکه یک اجتماع امنیتی فراگیر است که بر ارزش‌های دموکراسی مبتنی است و با سیاست ایجاد ثبات خود در صلح و امنیت جهانی نقش مهمی را ایفا می‌کند. اتریش از همکاری تنگاتنگ و اعتماد‌آمیز بین اتحادیه‌ی اروپا و ناتو حمایت می‌کند.

اتریش در سندی فراگیر که در فوریه‌ی ۱۹۹۵ به امضاء رسید، همکاری خود را برای عملی ساختن اهداف نهاد همکاری برای صلح (PfP) اعلام نمود. بر اساس «سند عضویت اتریش» که در ماه مه ۱۹۹۵ تدوین گشته، همکاری با ناتو و اعضای نهاد همکاری برای صلح (PfP) به‌ویژه شامل مأموریت‌های حفظ صلح و کمک‌های انسان‌دوستانه و بروز بلایا و هم‌چنین عملیات‌های جست‌وجو و نجات می‌شود. اتریش به‌عنوان عضو نهاد فوق‌الذکر، از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱ در عملیات حفظ صلح چندملیتی به فرماندهی ناتو (IFOR/SFOR) در بوسنی -

هرزگوین شرکت کرده است؛ و در عملیاتی مشابه از پاییز ۱۹۹۹ در کوزوو (KFOR) نیز حضور دارد.

در چارچوب «تعمیق فعالیت‌های همکاری برای صلح (PfP)»، از سال ۱۹۹۷ برای تمامی اعضاء این امکان ایجاد گردید تا با همکاری یکدیگر اقدامات گسترده‌ای برای حمایت از صلح را آغاز کنند و در صورت لزوم برای نیل به صلح حتی به خشونت نیز متوسل شوند. بدین ترتیب، طیف اقدامات برای حفظ صلح نهاد مذکور با قرارداد پترزبرگ^۱ همسان گردیده است.

اتریش در امور شورای همکاری آتلانتیکی اروپا (EAPC) و نشست‌های مشورتی سیاسی نهاد همکاری برای صلح (PfP) فعالانه شرکت می‌کند. شورای فوق‌الذکر موظف به شفاف‌سازی مباحث متعدد مهم سیاسی و امنیتی است. اتریش بر اساس برنامه‌ای دقیق و گوی دو جانبه‌ای را درباره‌ی مسائل سیاسی - امنیتی با ناتو آغاز کرده و همکاری خود را با این سازمان در بخش‌های نظامی و غیرنظامی شدت بخشیده است.

شورای اروپا که در حال حاضر تقریباً تمام کشورهای اروپا در آن عضویت دارند، نهادی مرکزی برای صیانت از حقوق بشر، آزادی‌های بنیادین، برقراری نظام حقوقی و دموکراسی است. تمام کشورهای عضو موظف به رعایت کنوانسیون حقوق بشر اروپا هستند. محل مراجعه برای رسیدگی به شکایات مربوط به عدم اجرای مقررات این کنوانسیون، دادگاه حقوق بشر اروپاست. شورای اروپا در پیش‌گیری از بحران و رفع مشکلات پس از آن وظیفه‌ی مستقیم اعمال سیاست‌های امنیتی را بر عهده دارد.

اتریش از کلیه‌ی تلاش‌هایی که در پشتیبانی از کشورهای اروپای شرقی - که

1 - Petersberg-Missionen

جدیداً به عضویت شورای اروپا درآمده‌اند - در راستای نزدیک کردن آن‌ها به استانداردهای بالای این سازمان صورت می‌گیرد، قاطعانه حمایت می‌کند؛ زیرا این حمایت‌ها به ثبات اروپا منجر می‌شوند.

از بی‌طرفی تا همبستگی

در بیست‌وششم اکتبر ۱۹۵۵، زمانی که مجلس ملی اتریش بی‌طرفی خود را در قانون اساسی به تصویب رساند، واضح بود که این بی‌طرفی از کشور سوئیس الگو برداری شده است. اما تفاوت‌های این دو بی‌طرفی به‌زودی نمایان گردید: در دسامبر ۱۹۵۵ اتریش عضو سازمان ملل متحد شد.

در رابطه با سازمان ملل متحد، اتریش تا سال ۱۹۹۰ بر این باور بود که سازمان ملل به محترم دانستن بی‌طرفی دائمی اتریش متعهد بوده و این کشور را اجباراً وارد منازعات نظامی کشورهای ثالث نخواهد کرد. اما در جنگ خلیج فارس به سال ۱۹۹۱، این استنباط از اصل بی‌طرفی حاکم گشت که رعایت وظایف محوله از سوی سازمان ملل متحد بر وظایف حاصل از اصل بی‌طرفی مقدم است. بدین ترتیب، بی‌طرفی آن‌چنان‌که در سوئیس مطرح است، دیگر معنایی نداشت.

اتریش با عضویت خود در اتحادیه‌ی اروپا در سال ۱۹۹۵ کلیه‌ی مصوبات حقوقی و سیاسی آن را که بر اساس قرارداد ماستریخ بوده و احکام آن سیاست‌های خارجی و امنیتی مشترک (GASP) را در بر می‌گرفت، پذیرفت. ماده‌ی J-4 این قرارداد، دیدگاه سیاست دفاعی مشترکی را گشوده که در نهایت به سیاست دفاعی مشترک خواهد انجامید. در قانون اساسی نیز اصلی گنجانده شد (ماده‌ی 23f) که بی‌طرفی مانع همکاری در سیاست‌های خارجی و امنیتی مشترک نخواهد بود. بدین ترتیب، اصل بی‌طرفی در کارایی خود محدودتر شد.

پس از تصویب قرارداد آمستردام، مجلس ملی در سال ۱۹۹۸ در قانون

اساسی تجدید نظر دیگری را انجام داد که بر اساس آن اتریش در تمامی موارد حاصل از وظایف پترزبرگ - که اعمال جنگ برای رفع بحران و اقدامات صلح‌جویانه را نیز شامل می‌شود - می‌تواند وارد عمل گردد. چنین همکاری‌ای طبق مصوبه‌ی اتحادیه‌ی اروپا امکان‌پذیر است.

این تحولات نشان می‌دهند که اتریش با همکاری بدون قید و شرط خود در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه‌ی اروپا وضعیت حقوقی خود را در قبال بی‌طرفی تغییر داده است. در مقیاس بین‌المللی، اتریش دیگر بی‌طرف نبوده، بلکه کشوری بدون وابستگی است.

اتریش مستقلاً درباره‌ی سیاست امنیتی خود تصمیم می‌گیرد. البته هر چه با ساختار امنیتی بین‌المللی هماهنگ‌تر باشد، به‌نحو مؤثرتری می‌تواند منافع امنیتی و اهداف صلح‌جویانه‌ی خود را دنبال کند و در ایجاد محیطی باثبات و صلح‌آمیز شریک باشد.

قطعنامه

از دولت فدرال درخواست می‌شود که سیاست امنیتی اتریش را به‌ویژه مطابق با اصول زیر تنظیم نماید:

توصیه‌های عمومی

- سیاست امنیتی فراگیر اتریش باید برابر اصول زیر شکل گیرد:
- ۱- مردم اتریش باید از وضعیت امنیتی در داخل و خارج از کشور به‌طور جامع و پیوسته مطلع گردند. این شرطی است اساسی تا آگاهی عمومی در رابطه با ضرورت‌های امنیتی تکامل یافته و تثبیت شوند.
 - ۲- یک شورای امنیت ملی باید دولت فدرال و وزرا را در موارد اساسی در سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی مشاوره دهد. برای حمایت از شورای

امنیت ملی باید دبیرخانه‌ای همراه با اشخاص مرتبط در وزارتخانه‌های ذی‌نفع ایجاد گردد تا موارد لازم را مورد بررسی و شور قرار داده و جلسات شورا را مهیا سازند.

۳- همکاری در سطح اروپا برای مبادله‌ی اطلاعات میان سازمان‌های اطلاعاتی افزایش یابد. هم‌زمان برای حفظ حقوق شهروندی و دستاوردهای دموکراسی و حقوقی، باید نظارت مؤثر از طرف مجلس ملی اعمال گردد.

۴- توسعه‌ی دفاع جامع کشور به یک سیستم پیش‌گیرانه‌ی فراگیر امنیتی با توجه به مخاطرات و تهدیدهای نوین و تطبیق مقررات قانونی.

۵- کمک در بلایا در چارچوب بین‌المللی برای اتریش از اهمیت تاریخی برخوردار است. در این رابطه اتریش جایگاه قابل احترام پیشگامی در عرصه‌ی بین‌المللی داشته است و باید آنرا گسترش دهد. برای بهبود ظرفیت همکاری میان سازمان‌های مدرسان ملی و بین‌المللی باید برنامه‌ی آموزشی جامع و هماهنگی تدارک دیده شود که از امکانات موجود نظامی و غیرنظامی بهره‌مند گردند.

۶- بخش تحقیقات سیاست‌های امنیتی باید توسعه یابد تا دیدگاهی جامع درباره‌ی موارد امنیتی و دفاعی ایجاد شود. در این خصوص باید برای همکاری و ارتباط تنگاتنگ بین سازمان‌ها و نهادهای مهم در داخل و خارج کشور کوشید.

۷- برای استخراج و دستیابی به‌نظر کارشناسانه‌ی سیاست امنیتی جامع لازم است تا دوره‌های آموزش عالی راهبردی برای مسئولان تصمیم‌گیرنده در حوزه‌های سیاست، اقتصاد، مدیریت و نظامی برگزار شود.

۸- اتریش باید از امکان همکاری‌های سیاست امنیتی منطقه‌ای با کشورهای

همسایه و سایر کشورهای علاقه‌مند استفاده کند.

۹- دسترسی به منابع مهم زیستی (مانند تغذیه، انرژی و موادخام) و همچنین حفاظت از زیرساخت‌های راهبردی (مانند ارتباطات) باید تأمین شود.

دیدگاه‌های سیاست خارجی در سیاست امنیتی

سیاست خارجی و امنیتی اتریش باید بر اساس مبانی زیر اجرا شود:

- ۱- حضور مداوم برای احترام به حقوق بشر و ملل در سطح جهان.
- ۲- همکاری فعال در تلاش‌های بین‌المللی برای کنترل تسلیحات و خلع سلاح، به‌ویژه برای جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی.
- ۳- همکاری مناسب در تلاش‌های بین‌المللی برای تأمین صلح، ممانعت از منازعات، مقابله با بحران‌ها و عواقب آن‌ها.
- ۴- ادامه‌ی فعالیت سنتی اتریش در سازمان‌هایی چون سازمان ملل متحد، سازمان‌های خاص وابسته به آن، سازمان همکاری و امنیت در اروپا (OSZE)، ناتو، نهاد همکاری برای صلح (PfP)، همچنین شورای همکاری آتلانتیکی اروپا (EAPC) و مجلس اروپا.
- ۵- حمایت از تلاش‌های کشورهای جهان سوم در راستای پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی، دموکراسی و زیست محیطی.
- ۶- بهبود حفاظت از محیط زیست بین‌المللی.
- ۷- توجه مؤثر به مصالح اتریش در سطوح دو و چندجانبه و همچنین در چارچوب اتحادیه‌ی اروپا.
- ۸- حمایت از اصلاحات در اتحادیه‌ی اروپا، به‌خصوص در زمینه‌ی گسترش سیاست مشترک خارجی و امنیتی و سیاست امنیتی و دفاعی اروپا (GSAP/ESVP) و همچنین در اجرای علایق سیاست امنیتی اتحادیه.

۹- مبادله‌ی دائمی علایق با متحدان اروپایی برای پیشبرد خواست‌های اتریش در چارچوب اتحادیه‌ی اروپا به بهترین نحو. ایجاد مشارکت با کشورهای هم‌فکر که با منافع منطقه‌ای مشترک پیوند دارند (طرح مشارکت منطقه‌ای).

۱۰- مراقبت از روابط دوجانبه به‌عنوان وظیفه‌ای مهم در سیاست خارجی اتریش، به‌ویژه با توجه به حمایت از منافع اقتصادی اتریش.

۱۱- همکاری فعال و هماهنگ در حوزه‌ی سیاست امنیتی و دفاعی اروپا، که در حال حاضر هدف تجهیز اتحادیه‌ی اروپا با ابزار و توان مورد نیاز و هم‌چنین شیوه‌های تصمیم‌گیری مؤثر برای مدیریت بحران نظامی و غیرنظامی را دنبال می‌کند. اتریش سهم مناسبی را چه کمی و چه کیفی در توانایی و برنامه‌ریزی سیاست امنیتی و دفاعی اروپا ایفا می‌نماید.

۱۲- اولویت بخشیدن به حمایت از کلیه‌ی تلاش‌های آینده، برای عملی ساختن دفاع مشترک اروپایی، آن‌طور که در ماده‌ی هفده قرارداد اتحادیه‌ی اروپا قید شده است.

۱۳- پیشبرد مداوم رابطه‌ی اتریش با ناتو در قالب مذاکرات مناسب. استفاده‌ی بهینه از امکانات مذاکره و همکاری که در چارچوب همکاری برای صلح عرضه می‌شوند. همکاری تنگاتنگ بین اتحادیه‌ی اروپا و ناتو به‌منظور مشارکت راهبردی بین این دو سازمان، شرط لازم برای پیروزی در سیاست امنیتی و دفاعی اروپا خواهد بود.

۱۴- روند توسعه‌ی ناتو به امنیت و ثبات در اروپا کمک کرده و از این‌رو مورد حمایت واقع می‌شود؛ این امر هم‌چنین منافع امنیتی اتریش را نیز در بر می‌گیرد. فواید امنیتی و دفاعی عضویت در ناتو، دائماً از طرف اتریش از بُعد پیشبرد سیاست امنیتی بررسی گشته و امکان عضویت در این سازمان مدّ نظر قرار گیرد. عضویت در ناتو فقط با توافق شهروندان

(همه‌پرسی) ممکن است.

سیاست دفاعی

سیاست دفاعی اتریش باید مطابق با اصول زیر شکل گیرد:

- ۱- تضمین توان دفاعی نظامی‌ای که از وضعیت عینی راهبرد نظامی استنتاج می‌شود. در حال حاضر هیچ احتمالی مبنی بر تهاجم نظامی متعارف علیه اتریش، که موجودیت این کشور را با تهدید مواجه کند، وجود ندارد؛ ولی توانایی مقابله با حملات مقطعی، باید پیوسته فراهم باشد. بدین منظور باید آمادگی و توسعه‌ی کلیه‌ی توانمندی‌های مهم نظامی در سطوح عالی تکنولوژی برای نیروهای عملیاتی در نظر باشد. در صورت بروز تغییراتی در وضعیت سیاست امنیتی آینده، باید با این پتانسیل، توان رشد نیروهای نظامی تضمین گردد. کنترل حریم هوایی و امنیت آن باید به‌طور مستمر تأمین شود تا در صورت نیاز بتوان با حملات غیرمتعارف و تهدیدات متعارف مقابله کرد.
- ۲- توسعه و حفظ توان برای مشارکت در دفاع مشترک با نیرویی مناسب، که از دیدگاه امروزی، گستره‌ی آن برابر یک لشکر است.
- ۳- توانمندسازی ارتش برای حضور در کلیه‌ی وظایف تعیین شده در قرارداد پترزبرگ در قالب مشارکت چندملیتی با گستره‌ی یک تیپ یا معادل آن.
- ۴- تضمین حداکثری برای حفظ سلامتی و حیات دسته‌های نظامی و هر یک از سربازان.
- ۵- ایجاد قابلیت برای تعامل شبکه‌ای برای اجرای مأموریت‌های حافظ صلح در خارج از کشور و هم‌چنین برای دفاع از اتریش.
- ۶- در شرایط کنونی خدمت وظیفه‌ی عمومی موظف است تأمین نیروی انسانی لازم را برای پوشش دادن کلیه‌ی تکالیف نظامی بر عهده گیرد. اما

- باید افزایش گام به گام نظامیان حرفه‌ای و استفاده از داوطلبان در برنامه گنجانده شود.
- ۷- تأمین ظرفیت‌ها برای مأموریت‌های کمک‌رسانی در بلایا، دستیاری وزارت کشور در صورت تهدیدهای تروریستی و هم‌چنین حفاظت پلیسی از مرزها و ابنیه.
- ۸- هدف‌گذاری برای قوای مسلح و نیل آن‌ها به اهداف باید به‌طور مستمر کنترل شود.
- ۹- اتریش باید با استفاده از همکاری‌های تسلیحاتی، به‌خصوص در حوزه‌ی گروه تسلیحاتی اروپای غربی (WEAG)، تشریک مساعی را افزایش داده، تهیه‌ی سلاح را تسهیل و دسترسی به جدیدترین تکنولوژی‌های کلیدی را ممکن سازد.
- ۱۰- باید برای اجرای وظایف ملی و بین‌المللی ارتش، امکانات لازم اعم از بودجه، پرسنل و ساختار زیربنایی تأمین شود.
- ۱۱- وزارت دفاع هر دو سال یک‌بار در کتاب سفید چشم‌انداز ده‌ساله را منتشر نماید؛ که در آن بر حسب وضعیت، تکالیف، موقعیت و نیازهای ارتش اتریش نشان داده شود.
- ۱۲- وزارت دفاع باید امکانات همکاری‌های منطقه‌ای برای دستیابی به تشریک مساعی در حوزه‌های مختلف (مانند همکاری ملل اروپای مرکزی در حمایت از صلح CENCOOP یا پروژه‌های تسلیحاتی مشترک و غیره) را فراهم کند.
- ۱۳- امکانات مشارکت در چارچوب همکاری برای صلح باید افزایش تام یافته و در کنار آموزش و تمرین، کلیه‌ی امور تحقیقاتی، به‌ویژه تحقیقات در زمینه‌ی سیاست امنیتی، در بر گرفته شوند.

امنیت داخلی

- سیاست اتریش در قبال امنیت داخلی باید بر اساس اصول زیر تنظیم شود:
- ۱- انجام وظایف مرتبط با امنیت داخلی بر مبنای اصول آزادی، دموکراسی، رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و همچنین حکومت مبتنی بر قانون و تفکیک وظایف قانونی صورت پذیرد.
 - ۲- حفظ و توسعه‌ی امنیت داخلی، که متضمن توانایی حیات نظام داخلی و همچنین امنیت فردی باشد.
 - ۳- مبارزه با تروریسم بین‌المللی، به‌خصوص از طریق همکاری داخلی و در سطوح دو و چندجانبه و در چارچوب اتحادیه‌ی اروپا. تشدید استخراج اطلاعات در سطح ملی و تقویت مبادله‌ی آن‌ها با کشورهای دوست.
 - ۴- مبارزه با جنایات سازمان‌یافته در همه‌ی ابعاد خود (خرید و فروش و قاچاق انسان‌ها، تجارت اسلحه و مواد مخدر، پول‌شویی و غیره) با استفاده از توان داخلی و همکاری‌های بین‌المللی به‌ویژه با کشورهای شرق و مرکز اروپا و روسیه.
 - ۵- بهبود همکاری بین‌المللی به‌ویژه با هدف جلوگیری از قاچاق و فروش انسان و مهاجرت‌های غیرقانونی.
 - ۶- تهیه‌ی پرسنل و تجهیزات لازم برای مبارزه با تروریسم و اعمال جنایتکارانه و همچنین حفاظت از مرزها.
 - ۷- تأمین حفاظت مؤثر از قسمتی از مرزهای خارجی اتحادیه‌ی اروپا که در اتریش واقع شده و تقویت همکاری با کشورهای همسایه.
 - ۸- تقویت مبادله‌ی اطلاعات درباره‌ی مهاجرت در سطح اتحادیه‌ی اروپا و به‌خصوص با ایالات متحده‌ی آمریکا، کانادا، استرالیا و زلاندنو.
 - ۹- همکاری فعال در تقویت قابلیت‌های غیرنظامی اتحادیه‌ی اروپا برای جلوگیری از مناقشات و غلبه بر بحران‌ها و نیز مشارکت در اقدامات

بین‌المللی که این اهداف را دنبال می‌کنند.

- ۱۰- آماده‌سازی نیروهای انتظامی مورد نیاز برای مدیریت بحران غیرنظامی بین‌المللی (پلیس، ژاندارمری) براساس امکانات، به‌خصوص در تهیه بودجه، آموزش‌های ضروری و در صورت لزوم ایجاد شرایط برای اعزام آنها؛ هم‌چنین فراهم ساختن امکانات آموزشی و تداوم آموزش برای نیروهای پلیس محلی در مناطق بحرانی.
- ۱۱- آماده‌سازی، آموزش و در صورت نیاز اعزام متخصصان غیرنظامی (کارمندان اداری، قضات، وکلا و غیره) در چارچوب مدیریت بحران بین‌المللی غیرنظامی برای حمایت از ایجاد روابط حقوقی و دموکراتیک.
- ۱۲- تضمین همکاری تمام بخش‌های مسئول در دولت فدرال با سازمان‌های حوادث غیرمترقبه‌ی ایالات و نیز با ارگان‌های اعزامی بر مبنای مقررات قانونی موجود (مدیریت حوادث غیرمترقبه‌ی دولتی)
- ۱۳- تشدید و بهینه‌سازی آموزش و تبادل تجربیات در سطح ملی و بین‌المللی، به‌خصوص برای پیش‌گیری و مبارزه با تروریسم، جنایات سازمان‌یافته‌ی بین‌المللی و مهاجرت غیرمجاز و هم‌چنین با در نظر گرفتن حفاظت در برابر حوادث غیرمترقبه‌ی فراگیر.
- ۱۴- تقویت اطلاع‌رسانی به شهروندان درباره‌ی تدابیر حفاظت از خود و بهینه نمودن سیستم‌های هشداردهنده.
- ۱۵- حمایت از تلاش‌های اتحادیه‌ی اروپا برای عملی‌ساختن سیاست مشترک مهاجرتی با رعایت منافع ملی خاص اعضاء و اصل تقسیم فشار.

راهبردهای جزء

تحقق سیاست امنیتی اتریش در چارچوب تأمین امنیت فراگیر منوط به همکاری منظم حوزه‌های مختلف سیاست بر مبنای راهبردهای جزئی هم‌خوان است.

مجلس ملی بر اساس پیشنهادات مطرح شده برای سیاست امنیتی و دفاعی از دولت فدرال درخواست می‌کند که برای بخش‌های مهم سیاسی - امنیتی راهبردهای جزء را تدوین نماید. این راهبردهای جزء باید حاوی تدابیری باشند که برای اجرای پیشنهادات ضروری هستند. این راهبردهای جزء باید مطابق با شرایط و اوضاع بین‌المللی دائماً کنترل، هماهنگ و متناسب شوند.

راهبردهای جزء باید به‌ویژه بخش‌های سیاست خارجی، دفاعی و امنیت داخلی را در بر گیرند. این راهبردها باید علاوه بر موارد فوق در زمینه‌های مربوط به سیاست اقتصاد، کشاورزی، ارتباطات، زیرساخت‌ها، مالی، آموزش و اطلاعات نیز تدوین گردند.

فهرست کوتاه‌نوشت‌ها

وزارت دفاع اتریش	BMLV
همکاری ملل اروپای مرکزی در حمایت از صلح	CENCOOP
شورای همکاری آتلانتیکی اروپا	EAPC
سیاست امنیتی و دفاعی اروپا	ESVP
اتحادیه‌ی اروپا	EU
سیاست خارجی و امنیتی مشترک	GASP
سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی	GESVP
نیروی اجرایی	IFOR
نیروی کوزوو	KFOR
کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا	KSZE
ناتو - سازمان پیمان آتلانتیک شمالی	NATO
سازمان امنیت و همکاری در اروپا	OSZE
ارتش اتریش	ÖBH
همکاری برای صلح	PfP
نیروی تثبیت	SFOR
سازمان ملل متحد	UNO
ایالات متحده‌ی آمریکا	USA
گروه تسلیحاتی اروپای غربی	WEAG

کالبد شکافی تهدید^۱

ظهیر بیگ جانی^۲

چکیده

اوسپنسکی مدعی است شناخت چیزهایی که گمان می‌کنیم آن‌ها را می‌شناسیم، از حیث صعوبت معادل با نیل به شناخت‌هایی نوین است. این موضوع موقعی آشکارتر می‌شود که آدمی با پرسشی روبه‌رو می‌شود که به دلایلی در زندگی، «بدیهی» تلقی می‌شوند. در این موقع ارائه‌ی تعریفی منسجم و جامع، آن‌قدر دشوار می‌نماید که بسیاری از افراد، علی‌رغم شناخت موضوع از اظهار نظر علمی باز می‌مانند.

اگر در حوزه‌ی مطالعات امنیتی در پی ارائه‌ی مثالی برای این‌گونه مفاهیم باشیم، بدون شک «تهدید» یکی از رایج‌ترین آن‌ها است. به طوری که ملاحظات امنیتی در مقام عمل - از ابتدایی‌ترین گونه‌های حیات انسانی تا جوامع پیچیده و شبکه‌ای امروزی - معمولاً با تهدید، قابل فهم و تعریف می‌شده‌اند، لذا این موضوع ما را به آن‌جا رهنمون می‌کند تا این مفهوم را «مفهومی رایج و بدیهی» در ذهن و رفتار انسان قلمداد نماییم. این در حالی است که تلاش برای شناخت و تحلیل «تهدید» پیوسته در حاشیه‌ی «مطالعات امنیتی» قرار داشته و

۱ - اصغر افتخاری (۱۳۴۷)، کالبد شکافی تهدید، تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، دانشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی؛ ۱۳۸۵.

۲ - کارشناس ارشد مدیریت دفاعی، پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع).

عمده تحلیل‌ها و نظریه‌ها معطوف به امنیت بوده‌اند. تهدید پدیده‌ای پیچیده و از حیث ماهوی در بردارنده دو چهره‌ی متفاوت - اما مرتبط و مکمل یکدیگر - است که از آن به ابعاد «ماهیت‌شناسانه» و «معرفت‌شناسانه» تهدید یاد شده است.

در حالی که نگرش اپیستمولوژیک، تبارشناسی تهدید و نمودهای بیرونی آن را مدنظر دارد، رویکرد انتولوژیک به بررسی ملاحظات معناشناسی تهدید می‌پردازد و تلاش می‌کند تا این واژه را از حیث محتوایی از سایر واژگان مشابه متمایز سازد. نتیجه اتخاذ یک رویکرد جامع، شناسایی «پدیده‌های اجتماعی» به مثابه نقطه آغازین فرایند «امنیتی شدن» و «غیرامنیتی شدن» پدیده‌هاست که راه را برای پیش‌گیری از ظهور تهدیدات و تبدیل نمودن آن به فرصت هموار می‌سازد. برای سنجش تهدید (درونی یا بیرونی) هشت شاخص (توانمندی، عمق، دامنه، زمان، مکان، قدرت و امکان اعمال قدرت و موقعیت) وجود دارد، و تقسیم‌بندی آن به «عملی» و «غیرعملی» به عنوان ثانوی ارزیابی می‌شود که در مدیریت تهدید می‌تواند تأثیرگذار باشد، اما در نتیجه عمل تهدیدآمیز (برای بازیگر تهدید شونده) تفاوتی ندارد.

چنین به نظر می‌رسد مجموع مطالب ماهیت‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ای که در باب «تهدید» در این اثر آمده، می‌تواند دست‌مایه تحلیل‌های علمی - کاربردی حوزه «تهدیدشناسی» قرار گیرد. هدف غایی این‌گونه مطالعات آن است که با دستیابی به شناختی بهتر از تهدیدات، امکان طراحی الگوهای مدیریت کارآمد تهدیدات فراهم آید. به عبارت دیگر، پرداختن به اصول حاکم بر مدیریت تهدیدات و شناخت الگوهای مختلف در این زمینه، موضوعی حساس و متعلق به حوزه تلافی مطالعات نظری - عملی است. این کتاب دارای مقدمه و چهار فصل است و در پایان به فهرست منابع فارسی و انگلیسی و نمایه فارسی مزین است.

* * * * *

کلید واژگان

تهدید، تهدیدشناسی، تهدیدات، تهدیدات متعادل، تهدیدات نامتعادل، تهدیدات متقارن، تهدیدات نامتقارن، جهانی‌بینی دو بُعدی، منازعات داروینستی، منافع حیاتی،

منافع متعارض، پست مدرن‌ها، امنیت، امنیت اجتماعی، اقدامات تهاجمی، پدیده‌های اجتماعی، هویت، منافع بنیادین، جهان‌بینی تک‌بعدی، ماهیت شناسانه، معرفت‌شناسانه

فصل اول: شناخت تهدید: رهیافت‌های معرفت‌شناسانه و ماهیت‌شناسانه

کلیات

دو رویکرد متفاوت - ولی مکمل یکدیگر - در مقام ارائه‌ی تفسیر از پدیده‌های یکسان، عرضه می‌شود که عبارتند از: رویکرد ماهیت‌شناسانه (انتولوژی) و رویکرد معرفت‌شناسانه (اپیستمولوژی).
به عبارت دیگر، در انتولوژی «هویت موضوع» و در اپیستمولوژی «عینیت» آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین، دو تصویر متفاوت از یک موضوع واحد عرضه می‌گردد که بر یکدیگر منطبق نیستند، اما کاملاً با هم مرتبط بوده و در نسبت با یکدیگر فهم و درک می‌شوند.

الف) رهیافت معرفت‌شناسانه

«تبارشناسی» پدیده‌های اجتماعی در مقام فهم و مدیریت سیر تحول پدیده‌ها دارای اولویت و اهمیت است. در این فصل تلاش شده است تا با اتخاذ نگرش «تاریخ‌گرا» شمایی از سیر تحول تهدیدات در بستر زمانی ارائه شود. برای این منظور نویسنده کتاب از رویکرد «معرفت‌شناسانه» بهره خواهد جست. ویژگی بارز این روش، پرداختن به موضوع از منظری بیرونی و عدم ورود به محتوای پدیده‌هاست.

برای این منظور لازم می‌آید تا به جمع‌آوری داده‌ها در خصوص ویژگی‌های پدیدارشناسانه تهدید همت‌گمارده شود، سپس از رهگذر تحلیل آن‌ها به تصویری تاریخی و جامع از پدیده‌ها دست‌یابیم.
فلاسفه علوم اجتماعی از ضرورت توسعه دامنه‌ی «دانستنی‌ها» در ارتقای

سطح کیفیت «فهم از پدیده‌ها» سخن می‌گویند که نتیجه آن «تاریخی شدن پدیده‌های اجتماعی» است. یعنی برای هر پدیده‌ای یک نوع «تبار تاریخی» قائل‌اند. به همین دلیل اندیشه‌گرانی چون «میشل فوکو» اصولاً مبانی پدیده‌ها را در چشم‌انداز تاریخی آن‌ها درک می‌کنند و پدیده‌ها را بدون توجه به «تبارشان» چونان پیکره‌ای متصلب، گنگ و غیرمفهوم ارزیابی می‌نمایند. مطابق این رویکرد برای تهدید در چشم‌انداز تاریخی می‌توان سه وجود متفاوت (و مکمل یکدیگر) قائل شد:

۱ - تهدید در فضای اجتماعی

موضوعات پس از «ظهور عینی‌شان» از اهمیت دو چندانی برخوردار و برای شناخت و مدیریتشان به شدت متحول می‌شوند. «عینیت» شرط لازم و کافی برای «مدیریت موضوع» یا «شناخت آن» است. به همین دلیل جامعه‌شناسان از مفهوم مستقلی چون «پدیده‌ی اجتماعی» بهره می‌برند که بر «عینیت اجتماعی» مقدم است.

پدیده‌ی اجتماعی عبارت است از، «هویت غیرمنسجم» یا «غیرمتصلب» موضوعات سیاسی - اجتماعی که هنوز به منصفه ظهور عینی نرسیده و تابع ویژگی‌های زیر هستند:

- ۱ - تکاملی هستند؛ یعنی تحول و سیالیت جزو ماهیت آن‌هاست.
- ۲ - بازتابی هستند؛ یعنی معنای مشخص و قطعی ندارند و معانی متعددی دارند. به همین دلیل اندیشه‌گرانی مانند رایل «معانی اجتماعی» را بازتاب شرایط می‌داند که ذهن آن را سامان می‌دهد.
- ۳ - مجازی‌اند؛ یعنی سهم «ذهنیات» در مقام مقایسه با «عینیات» و شکل‌دهی به آن‌ها بیش‌تر است.
- ۴ - جمعی هستند؛ یعنی برخلاف پدیده‌های عینی، این پدیده‌ها هویتی

جمعی دارند که از ارتباط گسترده - و به تعبیر باتسون - سایبرنتیک محیط و فرد، پدید می‌آیند. به همین دلیل مفهوم «ذهن اجتماعی» معنا می‌یابد. در این چشم‌انداز هر تهدیدی دارای یک بستر اجتماعی در «گذشته» است که مطابق گزاره‌های زیر در ظهور تهدیدات تأثیرگذار است:

گزاره‌ی اول: تهدیدات دارای هویت‌های نامحسوس در درون جامعه هستند، گزاره‌ی دوم: تهدیدات در شبکه‌ی روابط علی غیرمستقیم شکل می‌گیرند، گزاره‌ی سوم: تهدیدات با برد زمانی بالا تعریف و شناسانده می‌شوند، پدیده‌ها در چشم‌انداز زمانی دارای وضعیت‌های ذیل هستند:

الف) چشم‌انداز زمان «حال» (برد زمان اندک)

ب) چشم‌انداز زمان «معاصر» (برد زمان متوسط)

پل گیلبرت در مقاله «خشونت مردانه» در خصوص شبکه پیچیده روابط علی در مقطع تکوین تهدید یا فرصت، این سؤال را مطرح نموده است که بروز رفتارهای خشونت‌آمیز از ناحیه مردان بر ضد زنان، که یک ناهنجاری اجتماعی است، چه‌گونه قابل تجزیه و تجلیل است؟

او به جای شناسایی روابط علی مستقیم، با استفاده از تحلیل‌های اجتماعی «تهاجم را راهبردی متحول» در بستر جامعه می‌شناساند که از روابط دیالکتیکی محیط فیزیکی با ساختار اجتماعی - فرهنگی حاصل آمده که حداقل شش متغیر واسط (جامعه، گروه اجتماعی، روابط خرده اجتماعی، نحوه‌ی استقرار عوامل مختلف و رفتار بازیگران) عوامل روان‌شناختی در بین آن دو به صورت مختلف تأثیرگذاری می‌کنند. بر این اساس، خشونت مردانه از پنج کانون زیر تأثیرپذیر است: ۱ - فرهنگ، ۲ - خانواده، ۳ - اجتماع، ۴ - شخصیت، ۵ - بیولوژی و اندام‌زیستی.

ج) چشم‌انداز زمان «گذشته»

د) چشم‌انداز زمان «آینده»

با این تقسیم‌بندی مشخص می‌شود که ما می‌توانیم دو تصویر از دوره‌ی تکوین در بحث از تهدیدشناسی داشته باشیم:

۱ - تصویری که «گذشته‌ی نزدیک» یا «گذشته‌ی دور» را در خدمت «حال» گرفته و تلاش دارد تا با ریشه‌یابی وضعیت موجود در بستر تاریخی گذشته به درک کامل‌تری از تهدیدات نائل آید.

۲ - تصویری که «حال» را در خدمت «آینده‌ی نزدیک» یا «آینده‌ی دور» گرفته و تلاش دارد تا با شناسایی روندها به درک کامل‌تری از «تهدیدات احتمالی» در آینده و در نتیجه آمادگی برای مقابله با آنها دست یابد. با توجه به مباحث مطرح شده در ذیل دو تصویر فوق «هویت اجتماعی تهدید» مقدم بر «هویت عینی تهدید» ارزیابی شده و درک و تحلیل آن اهمیتی دوچندان می‌یابد.

نویسنده با اشاره به جنگ پلپونزی از کتاب تاریخ جنگ پلپونزی تألیف توسیدید علت ساده این جنگ را نقض پیمان سی‌ساله بین آتن و پلپونزی می‌داند، ولی ریشه‌های آن را به بیش از یک‌دهه قبل مرتبط می‌داند که آتن در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی قدرتمند شده بود، بعد از آن پلپونزی‌ها احساس تهدید کردند و فقط به دنبال بهانه بودند که آن هم با نقض پیمان آتنی‌ها فراهم شد.

۲ - تهدید در فضای سیاسی

به گفته‌ی مورگنتا، سعی در «کسب، حفظ و توسعه‌ی قدرت» جوهره‌ی سیاست را شکل می‌دهد. یعنی هر موضوعی در شبکه روابط قدرت، آن را به پدیده‌ای سیاسی تبدیل می‌کند که در مقام مقایسه با پدیده‌های اجتماعی از سه حیث متمایز است:

۱ - برد زمان آن روبه کاهش و به «حال» تمایل دارد،

۲ - شبکه ارتباط بین متغیرها به سادگی تمایل دارد،

۳ - ابعاد عینی معنای پدیده‌ها، بر ابعاد ذهنی آن غلبه می‌یابد.

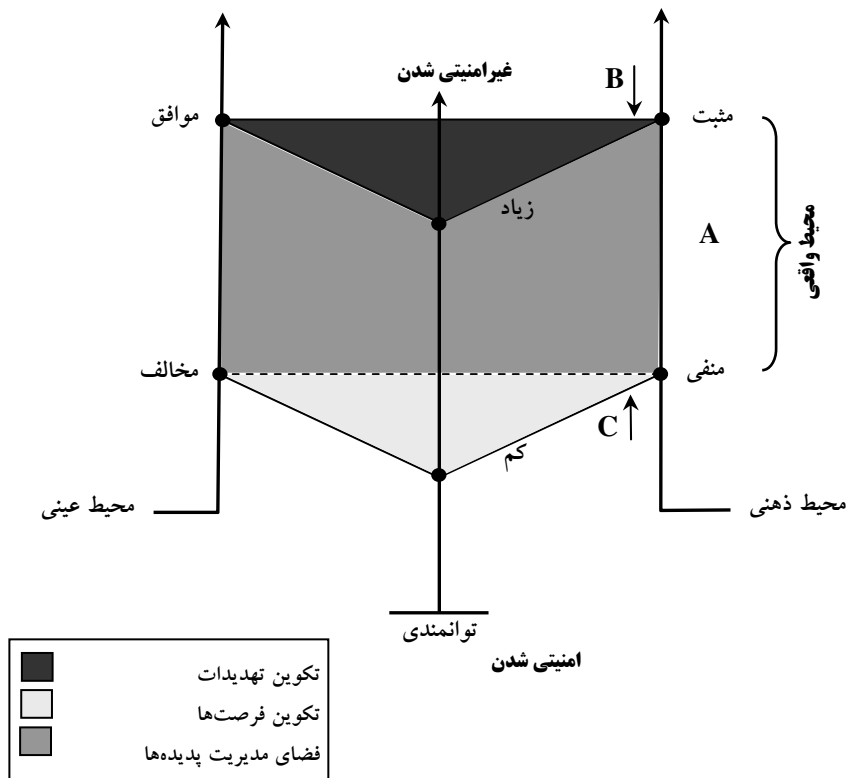
در چنین فضایی تهدید با گزاره‌هایی متفاوت از فضای اجتماعی تعریف و تشخیص داده می‌شوند:

گزاره اول - پدیده‌های سیاسی ترکیبی از تهدیدات و فرصت‌ها هستند. در این گزاره دو فرایند ذکر شده است: (۱) فرایند امنیتی شدن، (۲) فرایند غیرامنیتی شدن. شاخص‌هایی که می‌تواند در سیر احتمالی پدیده‌ای که در یکی از این دو فرایند مشخص است عبارتند از: توانمندی، محیط عینی و محیط ذهنی

گزاره دوم - هر تهدیدی (فرصتی) به‌طور ذاتی دارای ریسکی مشابه از فرصت (تهدید) است.

نویسنده در مطالعه‌ی موردی رخداد ۱۱ سپتامبر و گزاره دوم توضیح می‌دهد که آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به‌دلیل تقویت بنیادهای امنیتی و نوعی اطمینان از عدم تعرض از طرف دیگران، اولویت اول خود را «رفاه» و «تأمین رفاه» اعلام کرد. وی دلیل شکست بوش پدر را هم در انتخابات ۱۹۹۲ عدم توجه به همین اولویت و حمله به عراق در تجاوز به کویت می‌داند. کلیتون هم در دوره‌ی هشت‌ساله به همین مشکل دچار شد. اما بوش پسر با اجرای طرح‌های نظامی گرایانه نئومحافظه‌کاران، توانست حادثه ۱۱ سپتامبر را که می‌رفت تهدید عمده‌ای برای او باشد به یک فرصت تبدیل کند و در عمل اولویت اقتصادی را به «امنیت» تبدیل کند و حتی آن را به اولویت اول جهان مبدل سازد. خلاصه این‌که تولید چنین فرصتی بدون تصور وجود چنان تهدیدی و پذیرش ریسک آن امکان‌پذیر نبود.

گزاره سوم: تهدیدات (فرصت‌ها) از منظری قیاسی دارای نسبتی عکس با «فرصت‌های احتمالی» (تهدیدات احتمالی) هستند.



نمودار تهدیدشناسی در سه فضای امنیتی، غیرامنیتی و واقعی

۳- تهدید در فضای امنیتی

الصاق برچسب امنیتی بر کلیه تهدیدات از حیث منطقی توجیهی ندارد ... ما تهدیدات زیادی داریم - مانند ایدز و برخی دیگر از بلاایای طبیعی و غیر آن - که در عین تهدید بودن، ضرورتاً امنیتی نیستند. با این نگاه تهدیدات امنیتی از نظر گفتمان دو نوعند: الف) گفتمان سلبی، ب) گفتمان ایجابی.

می‌توان این دو بعد اصلی را از یکدیگر در بحث تهدیدشناسی به دو روش تمیز داد: اول: ابعاد سخت‌افزارانه‌ی تهدید که سه ویژگی مشخص دارند: (۱) واقعی بودن، (۲) عینی بودن، (۳) محسوس بودن، دوم: ابعاد نرم‌افزارانه‌ی

تهدید. جریان‌های منتقد واقع‌گرایی با بیان این اصل انتقادی که عوامل روان‌شناختی تأثیر بسزایی در معادلات امنیتی ایفا می‌نمایند توانستند به ظهور و اهمیت‌یابی عنصر «ذهنی» کمک مؤثری کنند که این ایده در طی زمان به دو صورت در بحث تهدیدشناسی تأثیرگذار است:

الف) ذهنیت به‌مثابه بُعدی از تهدید، ب) ذهنیت به‌مثابه عامل هویت‌بخشی تهدید.

تهدید هویتی نامحسوس، مجازی و فراواقعی، در ذهن بازیگر دارد، به همین دلیل است که «احساس تهدید» از «تهدید» مهم‌تر است. بر این اساس، سه احتمال به‌وجود می‌آید: اول این‌که احساس تهدید مشابه با تهدید اراده از سوی بازیگر عامل باشد، دوم این‌که کم‌تر و در نهایت بیش‌تر از تهدید اراده شده باشد. نتیجه آن‌که هویت تهدید در این مقطع تبدیل به هویتی مجازی می‌شود که به‌صورت یک رابطه روان‌شناختی که با «احساس» قابل درک و تعریف است، شناسانده می‌شود.

ب) رهیافت ماهیت‌شناسانه

چنان‌که «دانیل دودنی» به درستی گفته است «تهدید» واژه‌ای حساس و با مرزهای معنایی مشخص است که عدم توجه به آن‌ها می‌تواند به توسعه‌بخشی معنایی آن و در نتیجه زوال واقعیت تهدید منجر گردد. یعنی اگر قرار باشد ما هر امر نامطلوبی را تهدیدی برای امنیت به‌حساب آوریم، در آن صورت تصویری از تهدید خواهیم داشت که دیگر هیچ کاربرد و معنای مفیدی نخواهد داشت. بنابراین، بررسی مرزهای مفهومی آن با واژگان مشابه و ارائه تهدید که قابلیت کاربرد برای شناخت مصادیق عینی داشته باشد، از جمله موضوعاتی است که باید به آن‌ها پرداخت. در این گفتار از منظری «ماهیت‌شناسانه» (انتولوژیک) موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

۱ - خاستگاه مفهومی

چنان‌که رابرت ماندل معتقد است، خاستگاه مفهومی «تهدید» مقوله «تغییر» را شکل می‌دهد. برای درک این معنا باید نکات زیر مورد توجه قرار گیرد:

نکته اول - عدم تغییر به معنای وجود امنیت نیست.

اگر تغییر خروج از یک موقعیت (A) و استقرار در موقعیت متفاوت (B) دیگری منظور نظر باشد، در آن صورت با دو تصویر متفاوت از امنیت مواجه خواهیم بود که در هر یک از آنها «تهدید» معنا می‌یابد که مصادیقی خاص دارد: تصویر اول - امنیت برابر است با سکون، تصویر دوم - امنیت برابر است با ثبات.

نکته دوم - هر تغییری ضرورتاً یک تهدید نیست.

در این خصوص می‌توان اصول زیر را مستند به تحلیل‌های به‌عمل آمده از تجربه جوامع مختلف در طراحی الگوی امنیت پویا مدنظر دانست:

اصل اول - تناسب: این اصل به‌مثابه مکانیزمی اطمینان‌بخش برای تضمین سلامت تغییرات در جامعه مورد تأیید است. طبق این اصل یک تغییر - هر چند اهداف مثبت و خوبی دنبال نماید - اگر در مجموعه هویت جمعی جامعه مذکور، نهادینه نشده و با واکنش‌های متناسبی حمایت نگردد، مثل یک تهدید عمل می‌نماید، چرا که «ثبات» را متزلزل می‌کند.

اصل دوم - کنترل: «کنترل» را باید مهم‌ترین اصل در تفکیک تغییرات تهدیدآمیز از غیر آن به‌شمار آورد. طبق این اصل یک تغییر تهدیدآمیز آن است که در دو بعد (اگر روند تغییر خارج از کنترل باشد، نتایج تغییر از کنترل خارج است) تحت کنترل بازیگر نباشد.

نویسنده در ادامه به مقاله مایکل برچر با عنوان «تغییرات تهدیدآمیز: مطالعه‌ی موردی بحرانی اول خلیج فارس» اشاره می‌کند و در آن بحرانی اول خلیج فارس را دارای چهار مقطع یا دوره (تکوین، آغاز، توسعه و اقدام) می‌داند. او معتقد است که در تحلیل این بحران غالباً به سه مقطع آغاز، توسعه و

اقدام توجه می‌شود، در حالی که ریشه آن در مقطع «تکوین» و تغییرات مهمی مانند فروپاشی امپراتوری عثمانی، استقلال عراق و نوع استقلال‌یابی کویت است. بنابراین، موقعیت کویت از منظر تاریخی «بحران» است و شکست صدام این «هویت بحران‌زده» را ایمنی نمی‌بخشد و در آینده نیز احتمال اشغال کویت توسط عراق هم‌چنان وجود دارد.

۲ - سازمان معنایی تهدید

لازم است ماهیت معنایی تهدید مورد کنکاش قرار گرفته و با شناخت عناصر مقوم معنای تهدید به این واژه دست‌یابیم تا ضمن متمایز بودن از سایر واژگان مشابه از استعداد لازم برای تفکیک پدیده‌های مختلف برخوردار باشد و چنان نباشد که هر رخدادی صرفاً به دلیل ایجاد مشکل برای سیاست‌های ملی با عنوان «تهدید» شناسایی شود. برای این منظور باید ضمن شناسایی عناصر اصلی معنا (از حیث زبان‌شناختی) به تطبیق آن‌ها با واژه‌ی «تهدید» پرداخته شود. بر این اساس، می‌توان «نظام معنایی» در حوزه‌ی «تهدیدشناسی» را بر ارکان زیر استوار دانست:

اول - رخداد: رخداد رکن عینی معنا را شکل می‌دهد که در عالم خارج به وقوع پیوسته و تابع شاخص‌هایی هم‌چون شدت، عمق، گستره و ... است.

دوم - تصویر: رخداد مقوله‌ای متصلب نیست که در اذهان بازیگران متفاوت، تصویر واحد بیاید، بلکه چنان‌که باری بلچ من نشان داده، هر رخداد می‌تواند متأثر از دو محیط زیر، «تصویر» متفاوتی نزد بازیگران مختلف ایجاد کند:

۱ - «قواعد سیاست» در قالب «تأثیرات محیط بر بازیگر»،

۲ - «ایدئولوژی بازیگر» در قالب «تأثیرات بازیگر بر محیط».

سوم - احساس: چنان‌که بیل مک‌سونی می‌گوید، هر «تصویر» دربردارنده یک معنای امنیتی واحد نیز نمی‌باشد، بلکه متأثر از عوامل مختلفی، تصاویر واحد

می تواند موجب احساس های متفاوت و بعضاً حتی متعارضی باشند. از جمله این عوامل می توان به موارد زیر اشاره کرد: الف) هنجارها، ب) توانمندی ها، ج) توقعات.

چهارم - سیاست: بازیگران سیاسی در تجربه عملی شان نشان داده اند که پیچیده تر و زیرک تر از آن هستند که پیوسته سیاست هایشان را بر مبنای احساساتشان بنیان نهند.

پنجم - قواعد و نگرش ها: قواعد و نگرش ها دو روی یک سکه را در معادلات امنیتی (و کلیه ی تحلیل های سیاسی و اجتماعی) تشکیل می دهند. اصول پذیرفته شده بر قواعد و نگرش ها در قالب مکاتب اصلی، به شرح زیر قابل بررسی اند:

مکتب اول - واقع گرایی: این مکتب دارای شش رکن است و در نهایت چهار روایت امنیتی واقع گرا تولید می شود. روایت اول: واقع گرایی بدبینانه «هابزی» که به «محوریت قدرت سخت» در معادلات امنیتی منجر می شود. روایت دوم: واقع گرایی اجتماعی «کارل مارکس» که بر «مالکیت منابع تولید» و «خودبیگانگی» استوار است. روایت سوم: واقع گرایی تفسیری «نیچه» که در تفکیک اراده ی معطوف به قدرت «مثبت» از شکل «منفی» آن ریشه دارد. روایت چهارم: واقع گرایی «بودر بار» که بر اصل «شبیه سازی» استوار است.

مکتب دوم - لیبرال یا ایده آلیستی: بنیاد مباحثی که فلاسفه ای چون «افلاطون» در قالب مدینه ی فاضله گذاردند، در نهایت جریان عمومی را که محور اصلی آن «صلح» در برابر «جنگ» است، پدید آورد.

توضیحات «مک کین لای» و «ریچارد لیتل» در این خصوص روشن گر است. آن ها ضمن تأکید بر این که فراز و فرودهای بسیاری در طی تاریخ طی شده است، بر این تأکید دارند که بین «لیبرال های ناب» و «لیبرال های متعادل» باید تفکیک قائل شد.

تهدیدشناسی مذکور تا پایان جنگ سرد معتبر است، اما متعاقب آن شکل تازه‌ای از لیبرالیسم به رهبری آمریکا به نام «لیبرالیسم جهان‌گستر» شکل گرفت. **مکتب سوم - پست مدرن:** در سال‌های پایانی قرن ۲۰ و آغازین قرن ۲۱ فضای تازه‌ای پدیدار شد که مجال را برای ظهور مکتب پست مدرن فراهم ساخت. بر این اساس می‌توان به ظهور تفسیرهایی تازه از امنیت اشاره داشت که تلقی نوینی از تهدید ارائه می‌دهند. از جمله این رویکردها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

یک - رویکرد اخلاقی: پرسش از جایگاه ارزش‌های اخلاقی در سیاست خارجی را می‌توان سؤالی با پیشینه تاریخی ارزیابی کرد که ریشه‌های آن در افکار اندیشه‌گران کلاسیک قرار دارد و آن‌ها دو دسته‌اند: ۱ - اندیشه‌گران کلاسیک، ۲ - اندیشه‌گران سیاسی جدید. درخصوص این اندیشه‌گران می‌توان به دیدگاه چهار تن از اندیشه‌گران معاصر اشاره کرد: جیمز دبلیو چیلد، چارلز دبلیو کیگلی، هدلی آرنل و تری ناردین.

دو - رویکرد فمینیستی: تأثیرپذیری امنیت ملی از ملاحظات فمینیستی در ابتدا اندک ارزیابی می‌گردد، اما به گفته تحلیل‌گرانی چون «تری تریف»، «استوارت کرافت»، «لوسی جیمز» و «پاتریک مورگان»، این بحث از جمله موضوعاتی است که در آینده‌ی مطالعات امنیتی بسیار فعال ظاهر شده و منشأ تحولات نظری و عملی در خور توجهی خواهد بود. از جمله محورهای تحلیلی مهم فمینیستی در این بحث می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

محور اول، عدم تحدید امنیت به «امنیت دولت» و ضرورت توسعه بخشیدن به دایره موضوع امنیت ملی؛ محور دوم، ضرورت توجه به نقش و جایگاه زنان در عرصه سیاست بین‌الملل؛ محور سوم، ضرورت کاهش نوع و میزان خشونت‌هایی که متوجه زنان است؛ محور چهارم، ضرورت تعدیل و تحول در نظام بین‌الملل.

سه - رویکرد جماعتی: مفهوم «جماعت» برای نخستین بار در مطالعات بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است، اما در عمل نویسندگان امنیتی بیش‌تر به آن توجه نموده و نشان داده‌اند که این مفهوم در مطالعات امنیتی از محوریت و اهمیت بیش‌تری (تا روابط بین‌المللی) برخوردار است. مفهوم «جماعت امنیتی» توسط «کارل دویچ» در بیش از چهل سال پیش وضع شده است. در جماعت امنیتی تکثرگرای حداقلی را می‌توان از حیث تحلیلی دربردارنده سه حلقه مفهومی متفاوت - ولی مکمل یکدیگر - ارزیابی کرد: حلقه‌ی نخست: شرایط پیشین، حلقه‌ی دوم: توسعه‌ی اعتماد متقابل و تأیید هویت مشترک، حلقه‌ی سوم: فراهم آوردن شرایط مناسب برای تجربه نمودن تحولات مسالمت‌آمیز. این سه حلقه مشتمل بر هفت اصل می‌باشد که بیانگر چستی «امنیت جماعتی» و اصول مقوم آن است. عمده‌ترین مصادیق تاریخی بحث عبارتند از: اتحادیه‌ی اروپایی، سازمان امنیت و همکاری در اروپا، شورای همکاری خلیج فارس و آ.سه.آن.

۳ - شبکه تولید واژگان امنیتی

با توجه به تعداد عوامل مؤثر در شکل‌گیری وضعیت امنیتی (اعم از تهدید یا فرصت) می‌توان مکانیزمی را معرفی نمود که در تغییر واژگان امنیتی از یکدیگر و وضوح معنایی آن‌ها تأثیرگذار است. این مکانیزم امکان می‌دهد تا معنا و مقام «تهدید» را به صورت واقع‌بینانه و تخصصی‌تری درک نماییم. تولید واژگان، محصول شبکه‌ی به هم پیچیده‌ای است که سه کانون اصلی و مؤثر در آن عبارتند از:

الف) نگرش امنیتی: اولین عامل مؤثر در پیدایش ایده‌ی تهدید و اطلاق آن بر یک پدیده‌ی خاص، نوع نگرش امنیتی‌ای است که بازیگر نسبت به تعریف و تحلیل پدیده‌ی مزبور اتخاذ می‌نماید.

ب) توانمندی: دومین شاخص که جنبه کاربردی دارد و منطبق عمومی و

حاکم بر رکن قبلی را شکل می‌دهد.

ج) پذیرش: واژگان هم‌چون جامه‌هایی هستند که بر پیکر حوادث و معانی پوشانده می‌شوند. لذا تناسب بین این دو در چند سطح باید مورد پذیرش قرار گیرد. براین اساس می‌توان سه «وجود» برای یک عامل «تهدیدزا» قائل شد: یک: وجود ذهنی، دو: وجود سازمانی، سه: وجود سیاسی.

۴ - طیف واژگان تهدید

با توضیحات بالا مشخص می‌شود که واژگان دال بر وضعیت تهدید واحد نبوده و برحسب سه شاخص فوق می‌توان تعابیر متفاوتی را برای رخدادی واحد ارائه داد. برای دستیابی به بهترین واژگان، تقسیم‌بندی ماتریسی زیر، بر گونه‌شناسی وجودهای سه‌گانه یک رخداد، می‌تواند راه‌گشا باشد: اول) سطح ارتباط غیرمؤثر، دوم) سطح ارتباط مؤثر، سوم) سطح ارتباط مخرب.

نتیجه و مرور مطالب

تهدید پدیده‌ای پیچیده و از حیث ماهوی دربردارنده‌ی دوچهره‌ی متفاوت - اما مرتبط با یکدیگر - است که از آن به ابعاد «ماهیت‌شناسانه» و «معرفت‌شناسانه» تهدید یاد شده است.

در حالی که نگرش ایستومولوژی، تبارشناسی تهدید و نمودهای بیرونی آن را مدنظر دارد، رویکرد انتولوژیک به بررسی ملاحظات معناشناختی تهدید نظر دارد و تلاش می‌کند تا این واژه را از حیث محتوایی از سایر واژگان مشابه متمایز سازد. در نتیجه اتخاذ یک رویکرد جامع، شناسایی «پدیده‌های اجتماعی» به‌مثابه نقطه آغازین فرایند «امنیتی شدن» یا «غیرامنیتی شدن» پدیده‌هاست که راه را برای پیش‌گیری از ظهور تهدیدات و تبدیل آن به فرصت هموار می‌سازد.

فصل دوم: سنجش تهدید؛ شاخص‌های کمی و کیفی

کلیات

ادله فراوانی وجود دارد برای آن‌که ادعای «باری بوزان» درخصوص دشواری سنجش میزان تهدیدات را باور نماییم. «دیوید آپتر» و «چارلز اف. آندریین» از این وضعیت به «لغزندگی» مفاهیمی چون تهدید تعبیر نموده‌اند که حاکی از ماهیت سه‌وجهی (فرهنگ، ساختار و رفتار) این تحولات است. آن‌چه در این بخش می‌خوانید در واقع تلاشی است برای طراحی نظام چندبعدی که از عهده سنجش ابعاد مختلف تهدید برآید.

الف) سازمان سنجش شدت تهدیدات

برای بررسی میزان شدت تهدید، مکانیزم سنجش دولایه‌ای معرفی می‌گردد:

سطح اول - ظرفیت‌های بیرونی

چنان‌که «جیمز روزنا» نشان می‌دهد، تحولات رخ داده در نظام بین‌الملل هر چند وسیع و گسترده هستند و بررسی تاریخ تحولات جهانی پس از جنگ‌های جهانی حکایت از آن دارد که نوع مناسبات بازیگران به شدت متحول گردیده است، این گزاره عمومی - و کلی - که منافع بازیگران پیوسته از سوی سیاست‌های منفعت محورانه‌ی دیگران در معرض تهدید قرار دارد، هم‌چنان صحیح می‌نماید. مبنای استدلال بالا بر اصول عملیاتی زیرگذارده شده است که به‌طور سنتی از سوی پیروان مکتب واقع‌گرایی تا به امروز در عرصه معادلات امنیتی طرح و تأیید شده‌اند: اصل اول - محدودیت «منفعت»، اصل دوم - ضعف سازمان قانونی. نتیجه این دو اصل این است که تکوین و ظهور تهدیدات پدیده‌ای کاملاً طبیعی در عرصه سیاست بین‌الملل است؛ چرا که کمبود امکانات در حالت افزایش نیازمندی‌ها، موجد انگیزه «تجاوز» خواهد بود و چون سازمان

قانونی معتبری برای مهار این خواسته در نظام بین‌المللی وجود ندارد، تهدید موضوعیت و اصالت می‌یابد. به‌منظور ارائه شاخص‌های عمومی از تهدیدات در سطح خارجی که بیش‌ترین روایی را برای شناخت و سنجش تهدید دارا باشند، شاخص‌های زیر پیشنهاد می‌شود: ۱- عمق تهدید، ۲- دامنه تهدید، ۳- زمان تهدید، ۴- مکان تهدید، ۵- قدرتمندی تهدیدگر، ۶- موقعیت تهدید.

سطح دوم - ظرفیت‌های درونی

برای سنجش تهدیدات، دو عامل به‌عنوان شاخص‌های اصلی در زمینه بیان ظرفیت درونی بازیگر آورده شده‌اند که عبارتند از: یک - توان ملی، دو - منافع ملی.

ب) معمای تهدید - امنیت

نویسنده کتاب با استفاده از ایده‌ی «معمای امنیتی» ارائه‌شده از سوی «جان هرتز»، اصطلاح «معمای تهدید» را سامان داده که بر این ایده استوار است، «ارزش امنیتی تهدید از شدت تهدید - از حیث نظری و عملی متمایز است و دارای گزاره‌هایی است.»

حال با توجه به معمای مذکور، می‌توان به سنجش تهدیدات در قالب سازمان دولایه‌ای که ارائه گردید، اقدام نمود. بر این اساس، هشت شاخص را می‌توان برای سنجش تهدید به کاربرد که دو شاخص ابعاد هویتی - کاربردی و شش شاخص دیگر، ظرفیت‌های بیرونی (عینی) دارند.

شاخص اول - توانمندی

تهدید با پدیده‌ها و شاخص‌های بیرونی آن شناسانده می‌شود، اما طرح یک پرسش ساده این فلسفه وجودی پیچیده را به‌طور کامل زیر سؤال می‌برد.

بنابراین، شاهد طرح دیدگاه‌های نوینی درخصوص ماهیت تهدیدات هستیم که در آن‌ها محوریت با ابعاد و قابلیت‌های درونی است. اما سؤال این است: آیا عامل A فارغ از توان X می‌تواند تهدید باشد؟ مگر نه این‌که بسیاری از عوامل تهدیدزا به دلیل تغییر مرجعشان (کشور تهدیدشونده) تغییر ماهیت داده، تبدیل به فرصت شده‌اند! بنابراین، باید تهدیدات را براساس ظرفیت درونی و ماهیت تهدید تحلیل نمود. به عبارت دیگر، همان‌گونه که هویت یک تهدید در مقام تکوین با لحاظ نمودن توان بازیگر قابل درک است، «تأثیرگذاری تهدید» نیز از همین ناحیه متأثر خواهد بود.

شاخص دوم - وضعیت منافع

برخی از نویسندگان و تحلیل‌گران سیاسی، کاربرد مفهوم «منافع ملی» را به دلیل اکتفا بر اصول «غیراخلاقی» و «غیردموکراتیک» که مشی «انحصارگرایانه» را تجویز می‌نماید، امری نامطلوب در حوزه سیاست و امنیت‌سازی ارزیابی نموده و مدعی «منسوخ شدن» آن گشته‌اند. با این حال، چنین به نظر می‌رسد که این الگو در مقام طراحی راهبرد امنیتی هم‌چنان مرجعیت داشته و بازیگران از این منظر «راهبرد امنیتی» خود را طراحی و به اجرا می‌گذارند.

به این ترتیب، می‌توان چنین اظهار داشت که معمای امنیتی پدیده به میزان زیادی در گرو نسبت بین «منافع» بازیگران می‌باشد و از این جهت است که می‌توان جنبه تهدیدآمیز - یا فرصت بودن - یک پدیده را درک نمود. بر این اساس، چند وضعیت کلی زیر قابل تصور است: یک - منافع متعارض، دو - منافع منطبق، سه - منافع مخالف، چهار - منافع همسو.

شاخص سوم - عمق

باتوجه به این که بازیگران به تناسب شرایط، اهداف و امکاناتشان از منافع متفاوتی برخوردارند، از این منظر آنچه سیاست‌ها را از هم متمایز می‌نماید نه «منفعت جویی»، بلکه نوع تلقی و تعریف ایشان از «منفعت» است. به همین دلیل ماکس استکهاوس در مقام تعریف «سیاست نوین» آن را با تدبیر قدرت در نیل به «منافع خاص» که دین در تعریف و تأیید آن‌ها نقش محوری دارد، محدود می‌کند. به عبارت دیگر، با تغییر نوع منافع مورد نظر صاحبان قدرت، سیاست نیز تغییر می‌کند.

گذشته از میزان صحت و سقم تعبیر فوق، آنچه غیرقابل انکار است مرجعیت «منافع» در تدبیر سیاسی است که در واقع «موضوع» تهدیدشناسی نیز به‌شمار می‌آید؛ چرا که همه تعاریف ارائه شده از «تهدید» با نگاه به «منافع» موضوعیت می‌یابند و به همین دلیل «عمق» تهدید با میزان ارزشمندی «منفعت» موضوع تهدید، ارتباط مستقیم دارد. با این تفسیر می‌توان «شاخص عمق» را این‌گونه تعریف نمود: «عمق معرف میزان ارزشمندی منفعت موضوع تهدید برای بازیگر است».

بر این اساس، رتبه‌بندی «منافع» بر سیاق زیر می‌تواند معیار ارزش‌گذاری تهدیدات گوناگون بر حسب میزان عمق آن‌ها باشد:

۱ - **منافع بنیادین:** منافع بنیادین در برگیرنده آن دسته از اهدافی هستند که با هویت یک واحد سیاسی در ارتباط هستند و هرگونه آسیب یا تعرضی به آن‌ها از آن حیث که هویت بازیگر را به «غیر» آن تبدیل می‌کند، غیرقابل تحمل است. ویژگی‌های بارز منافع بنیادین عبارتند از: فراگیری و ثبات.

۲ - **منافع حیاتی:** در سطح دوم با منفعی مواجه هستیم که مطابق تحلیل «هانس جی. مورگنتا» با عالی‌ترین سطح «قدرت» شناسانده می‌شوند. ویژگی‌های بارز این «منافع» عبارتند از: مصالحه‌پذیری اندک، مرجعیت «موجودیت بازیگر» و

توسعه و بسط مفهومی - عملیاتی.

۳ - منافع مهم: سیاست را می‌توان به‌طور معمول عرصه مدیریت منافع ارزیابی نمود که به میزان ارزش و اهمیتی که دارند، مورد چانه‌زنی واقع می‌شوند. به عبارت دیگر، بعضی از منافع ذاتاً «غیرقابل چانه‌زنی» نبوده و اصل بر «تبادل» آن‌ها برحسب هزینه و امکان تحقق‌شان است و به همین دلیل «قابلیت چانه‌زنی» و «مصالحه‌پذیری» دارند.

در چنین چشم‌اندازی با عمق تازه‌ای از تهدیدات مواجه هستیم که از حیث اهمیت در لایه سوم قرار دارند.

۴ - منافع حاشیه‌ای: بازیگران طیف دیگری از منافع را تعریف می‌نمایند که در حکم «محافظ» منافع مهم آن‌ها بوده و ذاتاً برای «مصالحه» وضع شده‌اند. کارکرد این منافع آن است که به منافع سه‌گانه قبلی پوشش داده و لذا تعرض و آسیب‌رسانی به آن‌ها را دشوار می‌سازند.

شاخص چهارم - دامنه

«دامنه تهدید» به‌صورتی سنتی در ارزیابی تهدیدات پیوسته مورد توجه بوده که در نتیجه دو سطح اصلی برای «گستره تهدید» شناسایی شده است:

اول - سطح ارزشی: در هر رابطه تهدیدآمیز موضوعی وجود دارد که تهدید با توجه به آن معنا و مفهوم می‌یابد. بر این اساس، دامنه تهدید را می‌توان با توجه به موضوع تهدید مشخص نمود. به این صورت طیف متنوعی از تهدیدات می‌تواند وجود داشته باشد که از حیث تأثیرگذاری ارزش واحدی ندارند. پس در یک تقسیم‌بندی کلان می‌توان سه دسته تهدید را از یکدیگر تفکیک نمود:

۱ - تهدیدات با دامنه اندک، ۲ - تهدیدات با دامنه متوسط، ۳ - تهدیدات با دامنه بالا. از این منظر ارزیابی عمومی مبنی بر این که «توسعه دامنه تهدید به افزایش شدت آن منجر می‌شود» قرین صحت می‌باشد. این حکم درخصوص هر دوگونه

از افزایش دامنه (افقی و عمودی) صادق است.

دوم - سطح عددی: منظور از دامنه تهدید در این سطح تعداد بازیگران درگیر در یک «تهدید» می‌باشد که معمولاً به‌عنوان یک شاخص اصلی از سوی برخی از تحلیلگران به آن اشاره شده است. این تلقی با این‌که همگانی است، تنها بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد که در مدیریت تهدیدات کاربرد دارد. بنابراین، در پیچیدگی موضوع لازم است تا تهدید را در دو سطح متفاوت (تهدیدگری و تهدیدشوندگی) مورد بررسی قرار داد.

شاخص پنجم - زمان

شاید کم‌تر شاخصی را مانند زمان بتوان سراغ گرفت که در بحث مدیریت سیاسی و اجتماعی طی دهه‌های گذشته ارزش و اهمیت فزاینده‌ای یافته باشد. در واقع، پدیده «جهانی شدن» به دلیل ایجاد تراکم در زمان و مکان، باعث شده در این عنصر معنای تازه‌ای را برای بازیگران معاصر بیابد. به همین دلیل کلیه وجوه حیات انسان - اعم از فردی و جمعی - تحت تأثیر قرار گرفته و در این میان «تهدیدات» نیز استثناء نیستند. البته وجوه تأثیرگذاری عنصر زمان بر مقوله «تهدید» بسیار گسترده می‌باشد که شامل موارد و ملاحظات زیر است:

اول - زمان و ماهیت تهدید: همان‌طور که در مبحث ماهیت‌شناسانه تهدید گفته شد، یک تهدید با توجه به شاخص زمان می‌تواند حداقل سه هویت متمایز بیابد که عبارتند از: هویت اجتماعی، سیاسی و امنیتی.

اگر بپذیریم «تهدیدات» مقولاتی زمینه دارند که به‌طور ناگهانی آشکار نمی‌شوند، بلکه طی فرایندی تدریجی در بستر جامعه شکل و تکوین می‌یابند، مشخص می‌شود که هر تهدید دارای یک هویت اجتماعی است که دوره قبل از ظهور عینی آن را هم شامل می‌شود. بنابراین، عنصر زمان به توسعه دیدگاه

تحلیلگر در مقام شناخت تهدید کمک می‌کند تا پیش از ظهور تهدیدات به شناخت و به تبع آن به مدیریت تهدیدات نائل شوند. بر این اساس، می‌توان تهدیدات را به دو دسته اصلی تقسیم نمود: تهدیدات مترقبه، و تهدیدات غیرمترقبه.

دوم - زمان و تأثیرگذاری: تهدید همانند گلوله‌ای است که از لوله تفنگی خارج می‌شود، طی گذر زمان اندک به نقطه اوج تأثیرش رسیده و پس از آن افول می‌کند و در نهایت، از فعالیت بازایستاده و مانند ریگی بر زمین خواهد افتاد. مضمون بالا متناسب با قواعد طبیعی بوده و دلالت بر آن دارد که یک پدیده در بستر زمان سه مقطع اصلی را تجربه می‌نماید: مقطع اول: شتاب که در آن ظرفیت و توانمندی پدیده از حداقل به سمت حداکثر سیر می‌نماید؛ مقطع دوم: اوج که در آن پدیده مذکور حداکثر ظرفیت تأثیرگذاری خود را می‌یابد؛ مقطع سوم: نزول که در آن ظرفیت و توانمندی پدیده از حداکثر به سمت حداقل سیر می‌نماید.

بنابراین، هر پدیده‌ای سه تجربه اصلی خواهد داشت که عبارتند از: تولد، بلوغ و مرگ. پس نسبت زمان با تأثیرگذاری تهدید به بازیگر می‌گوید که مقطع زمان افول برای عملیاتی کردن تهدید مناسب نیست و اقدام در این مقطع توصیه نمی‌شود، برعکس مقطع زمانی اوج بهترین فرصت از حیث تأثیرگذاری ارزیابی می‌گردد.

چهارم - زمان دگرذیسی: منظور از «دگرذیسی» مدت زمانی است که یک تهدید برای تغییر وضعیت خود از پدیده‌ای اجتماعی به «مسأله» و همین‌طور از مسأله به «مشکل» و «معضل» و... تا بحران لازم دارد. بر این اساس، «هر چه سرعت دگرذیسی تهدید بیشتر باشد، شدت آن بیشتر خواهد بود.» دلیل این امر آن است که عنصر زمان در مدیریت تهدید با توجه به شاخص «دگرذیسی» نقشی اساسی ایفا می‌نماید. بنابراین، تهدیدات را با توجه به زمان «دگرذیسی»

می توان به سه گونه دسته بندی نمود که هر سطح شدت خاص خود دارد:
 ۱ - تهدیدات کند (بطئی)، ۲ - تهدیدات تند، ۳ - تهدیدات معمولی.

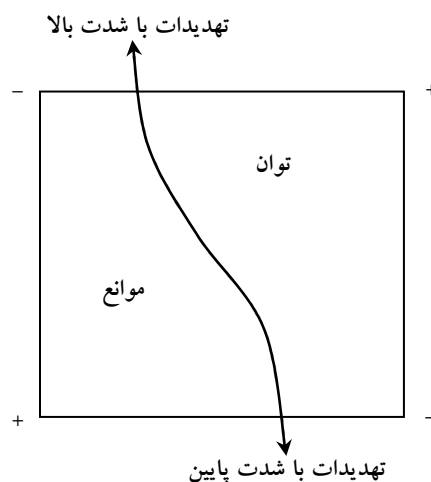
شاخص ششم - مکان

از جمله شاخص های ارزیابی شدت تهدیدات که متأثر از فضای جدید حاکم بر مناسبات بین المللی (موسوم به جهانی شدن) تحولات چشم گیری را تجربه نموده، می توان به شاخص «مکان» اشاره کرد. در این باره اندیشه گرانی چون «کارل یاسپرس» تا به آن جا پیش رفته اند که تصور مبتنی بر تفکیک جغرافیایی «ما» و «دیگری» را در حال بی معنا شدن ارزیابی نموده و از شکل گیری «زیست محیط واحد» سخن به میان آورده اند که در نتیجه، بعد جغرافیایی تهدیدات دیگر نمی تواند چندان در ارزیابی شدت تهدید تأثیرگذار باشد. اما اندیشه گرانی هم چون «ادوارد آذر» و «چونگ این مون» معتقدند «جهان سوم» به عنوان یک گروه خاص از بازیگران، دربرگیرنده کشورهای است که هنوز معادلات امنیتی در آنها - و در بین آنها - تابع ملاحظات سخت افزارانه سنتی است. به عبارت دیگر، جهان سوم وارد قرن جدید شده است، بدون آن که ساختارها و هویت جدید بیاید. به همین دلیل تحلیل امنیتی در این منطقه با مبادی سخت افزارانه مانند «شاخص ارضی» مرتبط است. بنابراین، در این حوزه مناسبات بین المللی هنوز هم شاخص «مکان» می تواند معنادار باشد، به این ترتیب «تهدیدات» را می توان از حیث بعد مکانی شان با بازیگر سطح بندی نمود که در مجموع «جغرافیای تهدید» را شکل می دهند: سطح یک - تهدیدات داخلی، سطح دو - تهدیدات مرزی و سطح سه - تهدیدات خارجی.

شاخص هفتم - قدرتمندی

براساس اعتقاد «استیون لوکس» اصل ابتدای سیاست ها بر قدرت - به مثابه

اصلی طلایی در عصر حاضر - هم‌چنان معتبر است، با این تفاوت که چهره آن تغییر یافته و امروزه ما به گونه‌های نوینی از قدرت، نسبت به تأمین خواسته‌هایمان همت می‌گماردیم. در این چشم‌انداز ارزیابی «توماس هابز» قرین صحت است که «تهدید» کارآمد را تهدیدی می‌داند که از توان پشتیبانی و «قدرت بیش‌تری» برخوردار باشد. برای همین است که «کلگ» «عاملیت قدرت» را در فضاهاى سنتی، مدرن و پست مدرن پذیرفته و در نهایت آن را پدیده‌ای «فراگیر» ارزیابی می‌کند که نه تنها در حوزه سیاست بلکه جامعه، ادبیات، هنر، و ... راه یافته است. برای درک این پیچیدگی لازم است صورت ساده رابطه قدرت - که در حوزه سیاست معمولاً به آن استناد می‌شود - در پرتو تحولات جدید در سطح منابع قدرت در قالب نمودار زیر ارائه شود.



عناصر اصلی تأثیرگذار بر شدت تهدید از ناحیه قدرت

شاخص هشتم - موقعیت

آنچه از آن به «قضای روزگار» تعبیر شده در واقع تفسیری عمومی از

وضعیتی مهم در مناسبات بین عوامل تأثیرگذار در امنیت بازیگران است که بر حسب شرایط زمانی و مکانی رخ می‌دهد. معنای مورد نظر از این مفهوم در واقع بیان واقعیتی است که توالی تهدیدات و هم‌زمانی آن‌ها می‌تواند مدیریت تهدیدات را مشکل سازد و در نتیجه توان تهدیدات را بیش از حد و اندازه واقعی می‌نمایاند. بر این اساس، «نسبت‌سنجی» بین تهدیدات مختلف ضرورتی امنیتی به‌شمار می‌آید که در برآورد میزان شدت تأثیرگذار است. از این منظر می‌توان سه وضعیت متفاوت را از یکدیگر تمیز داد:

۱ - **تعارض:** تعارض به موقعیتی اطلاق می‌شود که «تهدیدگران» در مناسباتشان با یکدیگر در خصوص اهداف و با روش‌های اعمال تهدید به توافق نرسیده باشند. بنابراین، در حالی که برای منافع بازیگر «تهدید شونده» هر دو «تهدید» به حساب می‌آیند، اما در عمل «دشمن» یکدیگر نیز هستند؛ وضعیت تعارض به کاهش شدت تهدید برای «تهدید شونده» بر حسب نتیجه حاصله از تعارض منتهی می‌شود.

۲ - **تقاطع:** تقاطع به موقعیتی اطلاق می‌شود که «تهدیدگران» در سطح اهداف یا روش‌ها اختلاف نظر دارند، اما در مبانی و اصول با یکدیگر مشترک هستند. بنابراین، به چانه‌زنی و اتخاذ سیاست‌های متفاوت در عمل روی می‌آورند تا در نهایت بر این مشکل فائق آیند. در مجموع، «تقاطع تهدیدات» به پیدایش یک تهدید با شدت کم‌تر برای تهدیدشونده منتهی می‌شود.

۳ - **تراکم:** تراکم در معنای وسیعش دلالت بر «تعدد و انباشت تهدیدات در واحد زمان، مکان و موضوع» دارد. دلیل منفی ارزیابی شدن این پدیده آن است که بنا به دلایل زیر به شدت یافتن یک تهدید (در وضعیت غیرمتراکم) یاری می‌رساند:

یک - چون توان ملی در مدیریت تهدیدات تقریباً ثابت و حداکثر ظرفیت آن معین است، لذا وقوع چند تهدید با یکدیگر می‌تواند به کاهش توان ملی

منتهی شود.

دو - تراکم تهدید می‌تواند پیامدهای منفی روانی بر تهدیدگر و تهدیدشونده بگذارد؛ به این صورت که به التهاب و دغدغه‌های روانی تهدید شونده می‌افزاید و در نتیجه «احساس ناامنی» را افزایش می‌دهد.

سه - وضعیت مقابل «تراکم» می‌تواند دوگونه باشد یا «نبود تراکم» که در آن صورت شاخص‌های پیش‌گفته شدت احتمالی تهدید را مشخص می‌کند، یا وضعیت «تقاطع» عوامل تهدیدساز به دلیل اختلافات درونی که با یکدیگر دارند در تعارض با یکدیگر وارد شده و در نتیجه افت توان ملی «تهدیدگر» و «امیدواری تهدیدشونده» را در پی دارد. حال با این توضیحات می‌توان چند سطح از تراکم را از یکدیگر تمیز داد: سطح اول - تراکم زمانی، سطح دوم - تراکم مکانی، و سطح سوم - تراکم موضوعی.

فصل سوم: گونه‌شناسی تهدید

کلیات

تعریف امنیت با ارجاع به عنصر تهدید، تعریفی مختصر و قابل فهم است، اما «بر سر ماهیت یا سرشت تهدیدات» اختلاف نظر گسترده‌ای حاکم است. چنان‌که «تری تریف» و همکارانش می‌گویند، به دلیل پیچیدگی تهدید و تنوع آن تلقی‌ها از امنیت نیز تفاوت یافته و شاهد ظهور طیف متنوعی از مکاتب امنیتی هستیم. لذا ابتدا مهم‌ترین شاخص‌های مورد توجه در این زمینه، طرح و بررسی می‌شوند:

الف) شاخص اول: بُعد

باری بوزان در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس»، چهارگونه‌ی اصلی تهدیدات را ارائه کرده است: ۱ - تهدیدات سیاسی، ۲ - تهدیدات اقتصادی، ۳ - تهدیدات

نظامی، ۴ - تهدیدات اجتماعی. (موضوع اصلی تهدیدات اجتماعی را «هویت» تشکیل می‌دهد ولی به دلیل اهمیت فزاینده‌ی «هویت اجتماعی» در معادلات امنیتی طی سال‌های پایانی قرن بیستم، شاهد تولید دو دسته از متون امنیتی هستیم که هر یک به روایتی از «تهدید اجتماعی» تأکید دارند: اول) تأمین اجتماعی، دوم) امنیت اجتماعی شده. ۵ - تهدیدات زیست‌محیطی که شامل فرایند توسعه‌ی کنترل شده، آلاینده‌ها، صنعتی شدن و سیاست‌های ملی است، ۶ - تهدیدات فناورانه، که برای آن چهار عنصر اصلی را به پیروی از اسکاپ طرح می‌نمایند: یک - عنصر سخت‌افزاری، دو - عنصر نرم‌افزاری، سه - عنصر انسان‌افزار، چهار - عنصر سازمان‌افزار.

به این ترتیب، «فناوری در تولید دسته‌ای از تهدیدات کمک کرده است که می‌توان آن‌ها را در سه دسته‌ی اصلی قرار داد: ۱ - تهدیدات ابزاری، ۲ - تهدیدات رفتاری، ۳ - تهدیدات مدیریتی.

ب) شاخص دوم: سطح

از جمله موضوعات مهمی که تقریباً از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۵۰ نزد بسیاری از محققان حوزه‌ی سیاست و روابط بین‌الملل اولویت یافته بود می‌توان به مسأله‌ی «سطح تحلیل» اشاره کرد که مطابق رویکرد «دیوید سینگر» مسأله‌ای مقدم بر شناخت و فهم موضوعات در روابط بین‌الملل است. بنابراین، می‌توان سطوح اصلی تحلیل تهدیدات را که شکل‌دهنده‌ی مرجع تهدید هستند، نام برد: ۱ - تهدیدات فردی، ۲ - تهدیدات گروهی، ۳ - تهدیدات ملی که گفتمان «ملی» را در دو سطح به مفهوم «تهدید ملی» عینیت می‌بخشند که عبارتند از: تهدیدات ملی تکثرگرا و تهدیدات ملی وحدت‌گرا.

با عنایت به دو سطح بالا در تحلیل «تهدیدات ملی» مشخص می‌شود که پرسش اساسی در شناخت «تهدیدات ملی» و ارزیابی مصادیق آن در جهان

خارج، به تعیین مناسبات بین «ملت» و «دولت» در الگوی «ملت - دولت» باز می‌گردد. برای این پرسش چهار الگوی عملی متصور است که برای هر یک اولویت‌بندی متفاوتی از تهدیدات ملی ارائه می‌نماید: یک - اولویت ملت، دو - اولویت دولت، سه - اولویت ملت - دولت نسبی، چهار - الگوی دولت چند ملیتی، که این الگو به دو شکل (دولت فدراتیو و دولت امپریال) تاکنون تجلی یافته است. ۴ - تهدیدات منطقه‌ای، ۵ - تهدیدات بین‌المللی، ۶ - تهدیدات جهانی. گذشته از اختلاف نظرهای تبارشناختی مذکور اگر جهانی شدن را به‌مثابه پدیده‌ای بدانیم که در اثر آن قیدوبندهای جغرافیایی که بر روابط بین‌بازیگران ملی مختلف حاکم است کم‌رنگ شده و از بین می‌رود، در آن صورت ارتباط آن با موضوع «تهدیدات» را می‌توان در دو سطح (تهدیدات جهانی‌سازی و تهدیدات جهانی شدن) سراغ گرفت.

ج) شاخص سوم: جغرافیا

گذشته از میزان صحت و سقم استدلال‌های مطرح در این زمینه، موضوع در خور توجه این است که به دلیل عدم حاکمیت و استقرار وضعیت «جهانی شده» هنوز شاخص‌های جغرافیایی تأثیرگذار هستند. پس توجه به نقش آن‌ها - نه صرفاً از حیث نظری بلکه به دلیل ملاحظات اجرایی - ضروری و مهم هستند. از این منظر می‌توان تقسیم‌بندی (تهدیدات داخلی و تهدیدات خارجی) را انجام داد.

«هرمان کان» در سال ۱۹۶۰ گونه‌شناسی چهاربخشی‌ای را ارائه داد که عبارتند از: بخش اول - تهدیدات متوجه بقای بازیگر از درون، دوم - تهدیدات متوجه منافع حیاتی بازیگر، سوم - تهدیدات متوجه منافع مهم بازیگر از بیرون، چهارم - تهدیدات متوجه منافع حاشیه‌ای بازیگر. به همین دلیل «مرز برای کلیه بازیگران اهمیتی دو چندان دارد، چرا که محل تلاقی دو یا چند حاکمیت است،

پس چند دسته اصلی از تهدیدات مرزی عبارتند از: اول - اقدامات تهاجمی سایر بازیگران، دوم - اقدامات سازمانی سایر بازیگران، سوم - اقدامات مشترک در مناطق متداخل مرزی، چهارم - تغییرات طبیعی. با توجه به نوع نگاهی که بازیگران به «مرز» داشته‌اند شأن و جایگاه تهدیدات نیز معتبر بوده است. از این حیث دو نگاه اصلی (نگاه برون‌نگر و نگاه درون‌نگر) از یکدیگر قابل تفکیک هستند.

د) شاخص چهارم: تعادل

موضوع «توازن» را می‌توان شکل هنجاری تهدید ارزیابی نمود. به این صورت که توجه هر تهدیدی در سطح افکار عمومی (چه داخلی، چه خارجی) نیازمند ارائه مستنداتی از ضرورت تولید آن تهدید، با عنایت به توانمندی‌های بازیگر تهدیدشده می‌باشد. البته با نگاه به سیر تحول الگوهای مدیریت منازعات در جوامع بشری این نکته قابل استنتاج است که این مسأله در گذشته وجود نداشته و بیش‌تر زاییده‌ی دوران حیات ملی و جوامع معاصر است. از این منظر می‌توان دوره‌های اصلی در مدیریت منازعات را این‌گونه تقسیم‌بندی نمود:

دوره‌ی اول - منازعات داروینیستی: همان‌طور که داروین در عرصه‌ی طبیعت قائل به بقای اصلح از طریق مواجهه‌ی بازیگران با یکدیگر و در نتیجه از بین رفتن ضعفا و بقای اقویاست، در حوزه امنیتی نیز این نگرش از سوی پاره‌ای از بنیان‌گذاران مکتب «سیاست قدرت» طرح و ارائه شده است. بنابراین، با پذیرش این اصل، امنیت در پرتو بسط سلطه و از بین بردن سایر قدرت‌ها تا تبدیل شدن به قدرتی بزرگ که مصون از تعرض دیگران باشد، به‌دست می‌آید.

دوره‌ی دوم - منازعات ملی: شروع دوره‌ی زوال امپراتوری‌ها در پی توسعه‌ی ایدئولوژی ناسیونالیسم باعث شد تا اصولی مانند ارزشمندی یکسان حاکمیت ملی، اصل عدم مداخله در امور داخلی و ... مطرح و اولویت یابند که

در نتیجه‌ی آن امنیت ملی به ارزش اولیه و یکسان برای کلیه بازیگران تبدیل گشت. در عین حال منطق منازعه به سوی نظام‌مند شدن سیر می‌نماید. در این دوره دو الگوی متفاوت از تهدیدات در عمل مطرح می‌شود: تهدیدات متعادل و تهدیدات نامتعادل.

۵) شاخص پنجم: تقارن

با وجود تفاوت دیدگاه‌های موجود در تعریف و تحلیل تهدید، کلیه رویکردها در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن این‌که تهدید اصولاً محصول اقدامات قدرت برتر علیه قدرت ضعیف است. از رهگذر تحلیل این تلقی می‌توان به معیاری مهم در شناخت تهدیدات پی‌برد که از آن می‌توان به «جریان تهدید» تعبیر نمود. آنچه زمینه مناسب برای طرح «تهدیدات نامتقارن» را فراهم آورده است، در واقع همین معیار می‌باشد که عصر حاضر را به دوره‌ای متفاوت در قیاس با جنگ‌های سنتی و متعارف بدل ساخته است. بر این اساس می‌توان دو دسته‌ی اصلی برای تهدیدات قائل شد:

۱ - **تهدید متقارن:** آیا تعریف تهدید به صورت مؤثر در موضوعی واحد، از ناحیه هر دو بازیگر بر ضد دیگری، امکان عملی دارد؟ نوع پاسخ ارائه شده به این سؤال در واقع معرف تقارن یا عدم تقارن است.

۲ - **تهدید نامتقارن:** نوع تازه‌ای از تهدیدات مطرح می‌گردد که با عنوان «تهدید نامتقارن» شناسانده می‌شود. در این خصوص برخی از نویسندگان تهدیدات نامتقارن را امری تاریخی که قابل جست‌وجو در پیشینه حیات جمعی انسان‌هاست، تلقی می‌نمایند، اما بعضی دیگر از نویسندگان قائل به بداعت این گونه از تهدیدات و طرح آن‌ها در دهه‌ی آخر قرن بیستم هستند.

مهم‌ترین ویژگی‌های این تهدیدات عبارتند از: توانمندی قدرت‌های ضعیف، غافل‌گیری راهبردی، چندبعدی بودن، توسعه‌ی حوزه‌ی اهداف، برگرداندن

توانمندی‌های دشمن علیه خودش.

و) شاخص ششم: پیچیدگی

این شاخص با وجود اهمیت و تأثیرگذاری کاربردی‌اش، کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل برای درک معنا و مقام آن باید ابتدا مفهوم محوری «منطق» را در حوزه‌ی مطالعات امنیتی مورد توجه قرار داد. اگر منطق قانون انجام یک کار به صورت صحیح باشد، در آن صورت، تهدیدات نیز همانند سایر پدیده‌های متحول دیگر، تابع ضابطه و قاعده‌ای خواهد بود که به «منطق تهدید» از آن تعبیر می‌شود. بر این اساس، تهدیدات از حیث منطق عملی‌شان به دو دسته اصلی قابل تقسیم هستند:

۱ - **تهدیدات بسیط:** تهدیدات امنیتی در مقام فهم و مدیریت تابع منطق زور، منطق اقناع و منطق جماعت هستند.

برخی از تهدیدات اصولاً بر مبنای منطق واحدی تکوین و ظهور یافته‌اند که می‌توان آن‌ها را «تک‌قطبی» لقب داد. پدیده‌هایی از این قبیل که به دلیل وضوح کانون‌ها و علل‌شان قابل قرار دادن در درون قواعد مشخص و واحدی هستند، تهدیدات بسیط نام می‌گیرند.

۲ - **تهدیدات مرکب:** اگر تهدیدات منوط بر منطق‌های مختلف باشند - که به صورت هم‌زمان یا در طول یکدیگر عمل می‌کنند تا در نهایت تأثیرگذار باشند - در این صورت تهدید پیچیده خواهد بود. در این نوع، پدیده‌ی تهدیدآمیز هویتی مرکب می‌یابد و مستلزم آن است مجموعه‌ای از تخصص‌ها با استفاده از ابزارها و قواعد تحلیلی متفاوت برای شناخت تهدید به کار گرفته شوند.

ز) شاخص هفتم: هویت

تهدیدات از حیث ماهیت می‌توانند در دو فضای متفاوت تعریف شوند که

آن‌ها را به دو دسته «مادی» یا «معنوی» تقسیم می‌کند. این تقسیم‌بندی ریشه در نوع جهان‌بینی بازیگران دارد. به این ترتیب دو نوع جهان‌بینی وجود دارد.

۱ - **جهان‌بینی تک‌بعدی «مادی‌گرا»:** ویژگی بارز این گونه از جهان‌بینی‌ها، انحصار در دوره‌ی حیات انسان به زندگی دنیوی اوست که بر اصالت شهود در مقابل جهان غیب استوار است. نتیجه‌ی چنین نگرشی محوریت منافع دنیوی در تصمیم‌گیری‌ها (در سطوح مختلف فردی، جمعی، ملی و فراملی) می‌باشد. بنابراین، این تلقی که «فرصت‌ها» و «تهدیدها» هم‌چون سایر مفاهیم مؤثر در تصمیم‌گیری، هویتی «ماده‌انگارانه» دارند، اصلی مقبول و اولیه به‌شمار می‌رود.

۲ - **جهان‌بینی دوبعدی:** در این گونه از جهان‌بینی‌ها وجود جهانی در ورای جهان شهود، مورد پذیرش است که دارای کارکردهای عینی و ذهنی است. به‌عبارت دیگر، ایمان به آن جهان در بینش و روش بازیگر تأثیرگذار است. گذشته از این که چه‌گونه می‌توان بین جهان غیب و شهود یا ملاحظات جهان واقعیت و اصول ایدئولوژیک اتفاق به‌وجود آورد، صرف وجود «تهدیدات معنوی» (یا ایدئولوژیک در نظام‌های ایدئولوژیک) است که به‌نظر می‌رسد وجود و تأثیرگذاری آن‌ها غیر قابل انکار است. با وجود این، تهدیدات با توجه به ماهیت به دو دسته کلی (تهدیدات مادی و تهدیدات معنوی) تقسیم می‌شوند.

ح) شاخص هشتم: جنس

این تفکیک با عنایت به جنس خود تهدید معنا می‌یابد و از دو گونه‌ی متفاوت تهدید حکایت دارد. معیار این تقسیم‌بندی بر «هستی» تهدید استوار است:

۱ - **تهدید عینی:** این دسته از تهدیدات با استفاده از ابزارها و منابع قابل مشاهده، تولید و اعمال می‌شوند، به همین دلیل وصف «عینی» بر آن‌ها اطلاق می‌گردد. برای مثال، می‌توان به کاربرد توان نظامی، فشار اقتصادی، اقدامات

رسانه‌ای و ... اشاره داشت که در قالب برآوردهای راهبردی متعارف قابل محاسبه و سنجش هستند.

۲ - تهدید ذهنی: ابعاد غیرعینی تهدید از دیرباز مورد توجه تحلیل‌گران بوده است، اما رویکردهای نوین در این زمینه به میزان زیادی از یافته‌های پیشین متفاوت می‌نماید. در این حوزه می‌توان دو گونه‌ی مختلف را از یکدیگر تمیز داد. بعد ذهنی تهدید و هویت ذهنی تهدید.

ط) شاخص نهم: کانون

از جمله نکات ارزنده‌ای که باری بوزان در مقام تحلیل تهدیدات به آن توجه نموده نقش عامل مولد تهدیدات است که در تکوین، عملکرد و مدیریت تهدیدات مؤثر است و دارای دو گونه اصلی از تهدیدات است:

۱ - تهدیدات بازیگران: این تهدیدات ناشی از اغراض خاص یک بازیگر نسبت به دیگر بازیگران است.

۲ - تهدیدات ساختاری: این دسته از تهدیدات بیش از آن‌که ناظر بر مقاصد و اغراض سایر بازیگران باشد، ریشه در سازماندهی ساختاری موقعیت‌ها و پدیده‌ها دارند.

ی) شاخص دهم: انگیزه

تهدیدات از حیث تأثیرات بیرونی تحت تأثیر انگیزه‌ها نیستند و انگیزه‌ها با نتایج سیاست‌های امنیتی پیوند مستقیمی ندارند، اما نمی‌توان منکر این واقعیت شد که «انگیزه» در «مدیریت تهدید» نقش دارد. از این منظر تهدیدات به دو دسته اصلی قابل تفکیک هستند:

۱ - تهدیدات عمدی: ویژگی بارز این دسته از تهدیدات «هدفمندی رفتاری» است؛ یعنی آن دسته از تهدیداتی که بر رفتار هدفمند بازیگر استوار هستند.

۲ - **تهدیدات غیر عمدی:** تعریف عمومی «تهدیدات غیر عمدی» ناظر بر نبود «عنصر انگیزه‌ی اولیه» در تولید تهدید است، که گونه‌های متنوع آن عبارتند از: ۱ - تهدیدات طبیعی، ۲ - تهدیدات شبه طبیعی، ۳ - تهدیدات ناخواسته.

ک) شاخص یازدهم: کار ویژه

تکوین هر تهدیدی در عالم واقع با هدف نیل به پاره‌ای از اهداف اصلی و مرجع، معنا و مفهوم می‌یابد که از آن‌ها به کار ویژه‌ی تهدید تعبیر می‌شود و دارای گونه‌های زیر است:

۱ - **تهدید ایدایی یا واقعی:** رسالت اصلی این تهدیدات نه تحقق اهداف اعلام شده برای آن‌ها، بلکه ایجاد انحراف در مدیریت بازیگر مقابل، به منظور دستیابی به اهداف عالی‌تری است که از طریق اقدامات موازی حاصل می‌شود.

۲ - **تهدید آزمایشی یا اصلی:** تهدیدات آزمایشی می‌توانند اهداف محدودی را محقق سازند و از این حیث موضوع شکست یا پیروزی باشند، اما اهمیت آن‌ها نه در حد اهداف اعلامی بلکه در حد اهداف تهدیدات راهبردی است که در ورای آن‌ها قرار دارند.

فصل چهارم: نتیجه‌گیری

واقعیت این است که دامنه‌ی شناخت در مدیریت پدیده‌ها، متناسب با سیر تحول جوامع بشری پیوسته در حال افزایش است، افزون بر این که در عرصه‌های فنی این نکته برای خود مدیران اهمیت بسیار دارد، اما در سایر حوزه‌ها نیز توجه بسیاری از تحلیل‌گران را به خود معطوف داشته است که نتیجه آن توسعه و افزایش حجم مطالعات نظری - کاربردی است. از این منظر «موضوعات» مقولاتی پیچیده ارزیابی می‌شوند که فقط از طریق تأمل در مبانی، مبادی و ابعاد مختلف آن‌هاست که می‌توان به تصویری جامع و کامل‌تر از آن‌ها دست یافت؛ تصویری

که متعاقباً بتواند موضوع مدیریت و کاربرد قرار گیرد. به همین دلیل نیز پیوند حوزه‌های نظری - کاربردی در عصر حاضر زیاد است. این موضوع در بحث از «تهدید» که اصولاً با نگاهی «کاربردی» طرح و بررسی می‌شود، حائز اهمیت بسیار است. اولویت و ارزشمندی «امنیت» برای مردم و دولت و تعریف «صیانت از امنیت در قبال هرگونه تهدید» به‌مثابه رسالت اولیه‌ی دولت‌ها، تماماً دلالت بر آن دارد که «تهدیدشناسی» و رسیدن به اصول و الگوهایی که قابل تفسیر، تحلیل و در نهایت تجویز باشند، نه یک نیاز نظری صرف، بلکه ضرورتی حیاتی به‌شمار می‌آید که با منافع حیاتی هر دولت در ارتباط است.

جنگ عراق^۱

داود علمایی^۲

چکیده

تحلیل‌گران نظامی و سیاسی در تجزیه و تحلیل جنگ سلطه یا به اصطلاح «جنگ سوم خلیج فارس» در آستانه‌ی جنگ و هم‌چنین هنگام اجرای عملیات نظامی به طرح دیدگاه‌های متنوعی پرداختند که اغلب تناسب چندانی با واقعیت‌های صحنه‌ی جنگ نداشت. ابهام، عدم قطعیت، پیچیدگی و تعاملات آشوب‌زده‌ی حاکم بر فضای جنگ از ریشه‌های شکل‌گیری گرفته تا رویکردهای عملیاتی تثبیت، جملگی را در سطح بالایی از خود متأثر ساخته بود. به بیان دیگر، همه چیز در صحنه‌ی جنگ به معنای واقعی در وادی ابهام قرار داشت. جنگ عراق به دلیل برخورداری از ابعاد گوناگون از جمله نمایش فناوری‌های جدید، به‌کارگیری شیوه‌های فریب، روند پیشروی نیروهای ائتلاف، علل آغاز جنگ و نحوه‌ی خاتمه آن و هم‌چنین ریشه‌های عدم پایداری مؤثر مستلزم بررسی دقیق کارشناسان و محققان علوم سیاسی، امنیتی و دفاعی است.

کتاب حاضر از مجموعه کتاب‌های مورد توجه در خصوص جنگ عراق

۱ - جان کیگان (۱۹۳۴)؛ جنگ عراق؛ مترجم: نجله خندق؛ تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، دانشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی؛ ۱۳۸۵.

۲ - کارشناس ارشد مدیریت دفاعی، پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع).

است. نویسنده کتاب در عین حال که اطلاعات ارزشمند و تحلیل‌های جالبی در خصوص جنگ در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد در پاره‌ای موارد درک و شناخت صحیحی از ریشه‌شناسی جنگ ایران و عراق از خود نشان نمی‌دهد و همچنین فقدان اطلاعات لازم در مورد اندیشه شیعی و پنهان ماندن آموزه‌های متعالی آن از نظر مؤلف به نوعی ذهنیت و یک‌جانبه‌نگری او نسبت به ایران در مقاطع زمانی مختلف، به‌ویژه دوره عثمانی و پس از آن منجر شده است.

در زمینه‌ی بازتاب اشغال نظامی عراق نیز تحلیل‌های گوناگونی ارائه شده که در این میان تحلیل آنتونی کردزمن جالب توجه به‌نظر می‌رسد و آن این‌که: «تحولات خاورمیانه در روند گسترش نظامی‌گری و جدال‌های ژئوپلیتیکی قرار گرفته است. به هر میزان که دگرگونی‌های بین‌المللی در حوزه‌ی جنگ‌افزار و تسلیحات، بازتاب‌های مخاطره‌آمیزتری را به‌وجود می‌آورد می‌توان نشانه‌هایی از بحران ژئوپلیتیکی را مشاهده نمود. طی سال‌های آغازین قرن ۲۱ نه تنها شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی دگرگون گردیده، بلکه از ماهیت بحرانی نیز برخوردار شده است. این امر بازتاب اشغال نظامی عراق می‌باشد.»

کتاب حاضر شامل نه فصل با عناوین زیر است: جنگ مرموز، عراق پیش از صدام، صدام حسین، جنگ‌های صدام، بحران‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۲، جنگ آمریکایی، جنگ انگلیسی، سقوط بغداد، پس از جنگ.

* * * * *

کلید واژگان

سقوط بغداد، عراق پیش از صدام، بحران، جنگ خلیج فارس، اعراب بنیادگرا،

گارد جمهوری

فصل اول: جنگ مرموز

این جنگ موفقیت‌آمیز و بسیار کوتاه بود و تنها ۲۱ روز به‌طول انجامید: از ۲۰ مارس تا ۹ آوریل. جنگ‌های چنین کوتاه و برق‌آسایی با نتایجی این‌چنین کامل، تقریباً بی‌سابقه است. این جنگ با «جنگ‌های کابینه» در قرن نوزدهم و

پیروزی «پروس بر اتریش» طی شش هفته قابل مقایسه است. عراقی‌ها ارتش بسیار بزرگی به میدان آوردند و تا حدودی در مقابل قوای مهاجم ایستادگی کردند، اما مقاومت آن‌ها نتیجه‌ی چندانی در پی نداشت. آمریکا در جنگ وارد شد، با عراق جنگید و پیروز شد. برخی از جنگ‌ها بد شروع می‌شوند و برخی دیگر بد پایان می‌گیرند. اما جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ به دلیل آغاز موفقیت‌آمیز و پایان پیروزمندانه برای آمریکا و انگلیس یک استثنا محسوب می‌شود. هر چند باید یادآور شد که این افتخار در هر دو مرحله شروع و پایان از آن آمریکاست و این کشور بود که عمده قوای زمینی و اکثریت قاطع نیروهای هوایی و دریایی این جنگ را فراهم آورد، همکاری انگلیس مهم و از طرف آمریکا قابل تقدیر بود، هر چند چیزی بیش از اقدام یک شریک محترم کوچک‌تر به حساب نمی‌آمد. دستگیری صدام به آخرین رویداد مرموز جنگ نیز پایان داد. اما داستان مرموز دیگری هم‌چنان باقی بود که نه با حوادث جنگ بلکه با ماهیت اصلی آن مرتبط بود. چه‌گونه می‌شد در جنگی شرکت کرد که براساس هیچ‌یک از مقیاس‌های متعارف یک جنگ واقعی محسوب نمی‌شد؟ تمام اجزای تشکیل‌دهنده یک جنگ واقعی مهیا بود: دو لشکر بزرگ، حجم انبوهی از تجهیزات نظامی و اساسی‌ترین عنصر خصومت‌های مدرن، یعنی خیل عظیم رسانه‌ها که برای تهیه‌ی گزارش و فیلم یا انعکاس کوچک‌ترین حادثه آماده بودند. اما مردم عراق که جنگ در کشور آن‌ها جریان داشت و بیش از همه زندگی‌شان تحت‌الشعاع قرار گرفته بود، کاملاً نسبت به آن بی‌اعتنا بودند و مهاجمین عملاً با هیچ‌گونه مقاومتی خصوصاً از نوع مردمی آن مواجه نشدند. هیچ اثری از تجمعات مردمی در مخالفت یا استقبال از نیروهای مهاجم وجود نداشت و مردم به‌ندرت در خیابان‌ها مشاهده می‌شدند.

این جنگ جنگی نبود که ملت عراق مایل باشد با آن همراهی کند و از این نظر حق با نظریه‌پردازان نظامی غرب بود. به‌طور معمول و طبق نظریه‌های

کلاسیک، ملت عراق می‌بایست مشتاقانه از سرزمین خود دفاع می‌کرد اما آیا آن‌گونه که انتظار می‌رفت عراق یک کشور معمولی بود؟ خیر، عراق یک کشور معمولی نبود. این کشور نه تنها از یک ساختار تصنعی برخوردار بود، بلکه منبعی از شرارت و بی‌ثباتی بالقوه نیز بود. دولت‌های تصنعی که نمونه‌های بسیاری از آن‌ها در جهان یافت می‌شود می‌توانند در محیطی که ارتباط معقول و حساب شده‌ای میان حاکمیت و اقلیت برقرار است، به مدت طولانی به حیات خود ادامه دهند. اما صدام حقی برای دیگران قائل نبود و به مرز سببیت رسیده بود. وی نه تنها معارضین فردی رژیم خود را شکنجه کرده و به قتل می‌رساند، بلکه تمامی اقشار ملت را نیز زیر یوغ استبداد خود به بند کشیده بود و عده‌ای که علناً مورد تعدی و آزار قرار نمی‌گرفتند همواره از ناخشنودی احتمالی وی در هراس بودند.

فصل دوم: عراق پیش از صدام

عراق در زبان عرب به معنای ساحل رودخانه‌ی بزرگ و سرزمین حاصل خیز اطراف آن می‌باشد. قدمت این کلمه به قرن هشتم میلادی باز می‌گردد و به دشت آبرفتی میان دو رود دجله و فرات اشاره دارد. این کلمه از دیرباز در میان اروپاییان به مزوپتامیا (بین‌النهرین) یا همان سرزمین میان دو رود مشهور بوده است. عثمانی‌ها عراق را به سه ایالت یا سه حوزه‌ی حکمرانی تقسیم کردند: ایالت موصل در شمال که از کردها بودند؛ ایالت بغداد در مرکز که اکثریت مردم آن بودند و ایالت بصره در جنوب که منطقه‌ی شیعه‌نشین بود. بدین ترتیب، عثمانی‌ها با توجه به مهارت‌های خود در کنترل اقلیت‌ها اداره‌ی امور این بخش از خاورمیانه را به‌دست گرفتند. در هر دو ایالت بصره و موصل جامعه‌ی عشیره‌ای سنتی هم‌چنان به قدرت خود باقی ماند و عثمانی‌ها به‌طور غیرمستقیم و از طریق سران قبایل و بزرگان طوایف بر این ایالات حکومت می‌کردند. اما شرایط ایالت بغداد تا حدودی پیچیده‌تر از دیگر ایالات بود و این پیچیدگی از

نزدیکی دو شهر شیعه‌نشین نجف و کربلا به بغداد ناشی می‌شد، هر چند عثمانی‌های سنی نسبت به رهبران مذهبی شیعیان نظر مساعدی نداشتند، به علت حمایت شاه ایران از شیعیان عراق که در آن زمان قوی‌ترین شاه شیعه مذهب بود، عثمانی‌ها ناچار بودند برای رهبران مذهبی شیعه احترام قائل شوند. در بصره از قرن هفدهم به بعد مهم‌ترین بومیان منطقه بازرگانانی بودند که با کمپانی هند شرقی وارد معاملات تجاری شدند.

سیاست خارجی عراق به شدت تابع سیاست انگلیس در خاورمیانه بود و این شرایط حتی پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ و صرف نظر کردن انگلیس از فلسطین در سال ۱۹۴۸ هم چنان به قوت خود باقی بود. خلیج فارس و اقیانوس هند هم چنان تحت سیطره ناوگان سلطنتی انگلیس بود و بسیاری از پایگاه‌های نظامی مصر، اردن، عربستان سعودی و لیبی تا اواسط دهه‌ی پنجاه هم چنان تحت نظارت مستقیم یا غیرمستقیم ارتش این کشور قرار داشت. در جنگ جهانی دوم، خاورمیانه مقر اصلی بسیاری از پایگاه‌های نظامی انگلیس شد. همان‌گونه که نوری سعید تشخیص داده بود قوای انگلیس مجبور بود تا همواره در این منطقه حضور داشته باشد و به این دلیل که انگلیس را معتبرترین ضامن قدرت هاشمیان که خود وی نیز متعهد به آن بود می‌دانست، از این بابت بسیار خرسند بود.

از لحاظ اقتصادی نوری دارای عقاید جدیدی بود و با سرمایه‌گذاری عایدات نفتی رو به رشد عراق در پی بهبود شرایط زندگی ملت و کارایی دولت عراق بود. وی از سوی شخصیت‌های درباری که در خدمت او بودند یا سرمایه‌دارهای نامعلوم سلطنت مورد حمایت قرار نمی‌گرفت. فیصل نیز از شخصیتی باهوش و جذاب برخوردار بود که در سال ۱۹۳۳ درگذشت و قاضی به‌جای وی بر تخت نشست. احساسات مبهم پان‌عریسم و ضدانگلیسی وی حمایت ناسیونالیست‌ها را به سوی وی معطوف داشت. او به‌منظور تقویت اتحاد ملی سعی کرد تا روابط نزدیکی با سنی‌های عراق برقرار سازد.

امضای معاهده عراق با استقبال دنیای غرب مواجه شد و آمریکا با وجود عدم امضای معاهده در کنار انگلیس قرار گرفت و به تجهیز و آموزش نیروهای مسلح عراق پرداخت. اما نوری تبعات منفی امضای این معاهده را در داخل کشور نادیده گرفت یا شاید از درک آن بازماند. اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک قدرت ظاهراً ضدامپریالیستی در جهان برای اکثر ناسیونالیست‌های عرب خصوصاً افسران جوان ارتش‌های عربی و مهم‌تر از همه افسران مستقل که در سال ۱۹۵۲ حکومت سلطنتی مصر را از اریکه‌ی قدرت به زیر کشیده بودند در حکم یک دوست و متحد بود. از آن‌جا که نوری معتقد بود داشتن روابط دوستانه با ژنرال‌های عراقی تسلط او بر ارتش را تضمین خواهد کرد، از رشد پنهانی حزب افسران مستقل در مراحل اولیه غافل ماند. اندیشه فروپاشی توسط کمونیست‌ها او را بسیار نگران می‌کرد و از زمان برگشت مجدد به عرصه‌ی نخست‌وزیری در سال ۱۹۵۴ او با اتخاذ مجموعه‌ای از راه‌کارهای خاص، نه تنها حزب کمونیست عراق بلکه سایر مخالفان نظام را - هر جا که بی‌نظمی وجود داشت یا احتمال آن می‌رفت - تحت فشار قرار داد. او هم‌چنین در این زمان به منظور ارتقای سطح رضایت و کامیابی عمومی، ایجاد شغل و افزایش ثروت سعی کرد تا عواید رو به رشد حاصل از نفت عراق را به بهترین وجه ممکن سرمایه‌گذاری کند.

فصل سوم: صدام حسین

صدام حسین یک جوان بی‌بهره از تحصیل و فقیر روستایی بود و با آمیزه‌ای از خشونت و دسیسه‌های سیاسی، قدرت مطلقه‌ی عراق را به دست آورد که ورودش به عرصه‌ی قدرت تابع یک مسیر جدید و غیرمعمول بود. امپریالیسم اروپایی نه تنها نتوانست قدرت نهفته در عقاید مسلمین را نابود سازد، بلکه به مرور زمان به طرز فوق‌العاده جسورانه‌ای باعث تجدید قوای آن شد. با این حال،

در اوایل قرن بیستم، رفتار دنیوی برخی از جوانان دنیای اسلام به‌طور قطع از افکار و اعمال غربی‌ها متأثر بود. در امپراتوری عثمانی عدم موفقیت دولت سلطان در سرکوبی نیروهای اروپایی گروهی از افسران ارتش را بر آن داشت تا گردهم آمده و با تشکیل حزب «ترکان جوان» ساختار قدیمی رژیم سابق را با ساختاری جدید جایگزین کنند. رهبران این حزب ترکان ناسیونالیست و لامذهب بودند و شیوهی برخورد آن‌ها با توابع عرب امپراتوری عثمانی به‌گونه‌ای منجر به بروز واکنش‌هایی شد که جنبش «بیداری اعراب» نام گرفت.

انقلاب جولای ۱۹۵۸ صدام را با فرهنگ خشونت سیاسی آشنا کرد و چشمان وی را به حقیقت کسب قدرت از طریق قتل سایرین گشود. او در سال ۱۹۵۷ ظاهراً به‌علت برخی آرزوهای آرمانگرایانه به حزب بعث پیوست. یک عراقی کمونیست به‌نام سعدون التکریتی مدیر آموزش حزب بعث به نام خیرالله، را زیر سؤال برد و بدین ترتیب وی از سمت خود عزل شد. چندی بعد صدام ظاهراً به تحریک دایی خود یا شاید برای دفاع از شرافت خانوادگی خود در بیرون از خانه‌ی سعدون به انتظار نشسته و با شلیک یک گلوله به سر وی او را به قتل رساند. رسوایی این جنایت قابل چشم‌پوشی نبود و از همین رو صدام و دایی وی دستگیر شده و روانه‌ی زندان شدند. اما به‌علت عدم وجود مدارک کافی برای اثبات جرم این حبس بیش از شش ماه به‌طول نینجامید.

در سال ۱۹۶۳ ظاهراً در پی طراحی آمریکا و کودتای البکر، دوست خیرالله و حامی پیشین صدام، قاسم از اریکه‌ی قدرت عراق به زیر کشیده شد و بدین ترتیب شرایط بازگشت صدام از تبعید فراهم آمد. کودتای سال ۱۹۶۳ کودتای فوق‌العاده خونینی بود. قاسم تنها پس از درگیری‌های طولانی مدت خیابانی که در آن صدها تن جان خود را از دست دادند، از اریکه قدرت به زیر کشیده شد. وی پس از یک محاکمه‌ی تشریفاتی به گلوله بسته شد و سپس بدن سوراخ‌سوراخ شده‌ی او در تلویزیون عراق به نمایش درآمد. پس از تعویض رژیم، البکر

نخست‌وزیری عراق را بر عهده گرفت و قدرت در انحصار حزب بعث درآمد. اندکی پس از انتقال قدرت، صدام به همراه عبدالشیخی از قاهره به بغداد آمدند و در فرودگاه با استقبال پرشور اعضای حزب مواجه شدند. ظاهراً صدام به‌عنوان یک انقلابی پان‌عرب، میراث سیاسی خود را بازیافته بود. اما حقیقت بازگشت وی چیز دیگری بود. با وجود سابقه انکارناپذیر وی به‌عنوان یک ناسیونالیست عرب ضدکمونیست و ضد قاسم اختصاص پست به وی هنوز هم مشکل‌آفرین بود و از دید اعضای تحصیل‌کرده و متوسط اجتماعی حزب، او هنوز هم یک روستایی بود. صدام ضمن آگاهی از دیدگاه اعضای حزب عمیقاً از این طرز تفکر متنفر بود. اما به‌خوبی می‌دانست که فقط با کسب قدرت قادر به پایان دادن به این تحقیرها و کسب احترام خواهد بود.

صدام هم‌زمان با سامان دادن به مشکلات نظامی خود - با آن‌که در دهه هفتاد سمت معاونت ریاست‌جمهوری را برعهده داشت، در پشت پرده کاملاً قدرت اجرایی را قبضه کرده بود - به گسترش و تحکیم کنترل خود بر حزب بعث، قوای ارتش و دولت نیز می‌اندیشید. کنترل رئیس‌جمهور، حسن البکر، کار چندان دشواری نبود و صدام به‌خوبی می‌دانست که لازمی قبضه‌ی کامل قدرت توسط او که هدف وی بود، حذف زبردستان حسن البکر و افرادی است که ظاهراً هم سطح وی هستند. از نظر او ژنرال حسدام التکریتی، افسر نیروی هوایی و رئیس ستاد نیروهای مسلح، صالح مهدی‌امش معاون نخست‌وزیر و عبدالکریم الشیخلی دوست سابق صدام و هم‌پیمان سیاسی وی که زمانی از سوی وی «برادر دوقلو» نامیده شده بود و اکنون وزیر امور خارجه بود، سه مانع اصلی رسیدن وی به پست ریاست‌جمهوری محسوب می‌شدند. او هم‌چنین خواهان پیشرفت و ترقی جامعه‌ی عراق بود و کوشید تا در یک رویکرد به‌شدت متمایز با سیاست‌های حاکمان کشورهای همسایه بی‌سوادی را ریشه‌کن کرده استانداردهای آموزشی را بهبود بخشد و جایگاه زنان را ارتقا دهد.

فصل چهارم: جنگ‌های صدام

با ترقی صدام در حزب بعث نفرت وی از افسران مجرب ارتش عمیق‌تر شد و احتمالاً پس از قبضه‌ی کامل قدرت به احساس غالب وی مبدل گشت. دیکتاتورهای خود ساخته اغلب به همین ترتیب از مواردی متأثر شده‌اند. هیتلر نیز نسبت به طبقه‌ی افسران عمیقاً بدگمان بود و این حس سرانجام تبدیل به دشمنی شدید وی با طبقه‌ی افسران به‌ویژه افسران شایسته‌ی ستادی شد. صدام ژنرال‌های موفق و محبوب را در حکم رقبای بالقوه‌ی خود می‌دانست و پس از شناسایی با عزل یا اغلب قتل آن‌ها به محض کسب شهرت فرصت انجام هر کاری را از آن‌ها سلب می‌کرد.

در دوران حاکمیت وی بر عراق، کشور اغلب درگیر جنگ بود و حوادث فرصت تحقیر و قربانی کردن ژنرال‌های عراقی را برای وی فراهم می‌آورد. نخستین جنگ وی جنگ با ایران تقریباً بلافاصله پس از قبضه‌ی ریاست جمهوری عراق توسط وی در سال ۱۹۷۹ آغاز شد و از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ به‌طول انجامید. دومین جنگ وی که به جنگ اول خلیج فارس معروف است، در نتیجه لشکرکشی وی به کویت در سال ۱۹۹۰ آغاز شد و با شکست کامل در فوریه ۱۹۹۱ به پایان رسید. سومین جنگ وی، موضوع مورد بحث این کتاب، در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ آغاز شد و به سقوط بغداد در ۹ آوریل همان سال منجر گشت. در پی این جنگ ارتش عراق از هم فرو پاشید و خود صدام نیز ناپدید شد. صدام به‌دلیل قرار دادن کشور در مسیر یک جنگ ۲۰ ساله کاملاً مقصر بود. دوران قبل از قبضه‌ی قدرت هنگامی که وی به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور کنترل پلیس برون مرزی عراق را بر عهده داشت به‌درستی متوجه شده بود شاه ایران که در آن زمان از سوی آمریکا حمایت می‌شد بسیار قدرتمندتر از آن است که بتوان با وی مخالفت کرد. در آن زمان قوای مسلح ایران همانند جمعیت آن از لحاظ تعداد بسیار بیش‌تر از قوای مسلح و جمعیت عراق بود و حمایت متحدین قدرتمندی

هم‌چون آمریکا از ایران هرگونه احتمال حمله به این کشور را منتفی می‌ساخت. به همین دلیل صدام ضرورت پذیرش درخواست سال ۱۹۷۵ ایرانیان مبنی بر تنظیم مجدد خط مرزی آبراه اروندرود و انتقال آن از وسط رود به ساحل غربی را احساس کرد.

باوجود محدودیت‌های اعمال شده بر استقلال اراضی عراق و شکست محرز آن در جنگ خلیج فارس، صدام بازهم از پذیرش شکست یا حتی تحقیر خود به دست قوای ائتلاف سرباز می‌زد و مدعی بود که عراق پیروز این میدان بوده است. دلیل این ادعای شگفت‌آور را نیز بقای رژیم خود و دولت عراق می‌دانست. وی در سخنرانی فاتحانه‌ی روز ۲۹ جولای ۱۹۹۱ خطاب به ملت عراق چنین گفت: «شما ای ملت عراق پیروز هستید زیرا از پذیرش شرمساری و خفت سرباز زدید و هنوز تحت لوای دولتی هستید که شما و تمام ملت عرب را تا ابد سربلند خواهد ساخت.» غریبان از سیاستمداران تا شهروندان از عدم پذیرش حقیقت انکارناپذیر شکست از سوی صدام به شدت خشمگین بودند. اظهارات صدام آن‌ها را شگفت‌زده کرده بود. آن‌ها از خود می‌پرسیدند چه‌گونه مردی که از سوی متحدان عرب خود انکار و تحقیر می‌شود، می‌تواند در میان ویرانه‌های به‌جا مانده از یک فاجعه‌ی نظامی که خود مسبب آن بوده است و در پایتخت ویران کشوری که دیگر کنترل کامل آن را در دست ندارد ادعای پیروزی کند؟

احتمالا صدام نظرات پنتاگون و وزارت خارجه‌ی آمریکا مبنی بر حل مسأله صدام در داخل این کشور از طریق شیوه‌های ترور یا تبعید را پیش‌بینی کرده بود که به‌طور سنتی در عراق سرنوشت محتوم یک بازنده را خواهد داشت. به همین دلیل اقدامات پرشتاب و بی‌رحمانه‌ی وی پس از اتمام جنگ کویت نیز از همین امر نشأت می‌گرفت. وی دستور اعدام بسیاری از ژنرال‌های مقصر و سهل‌انگار عراقی را صادر کرد و با ترفیع جایگاه نابهنجارترین هواداران خود زمینه‌ی بروز

هر دسیسه‌ای را برچید. او هم چنین به منظور حفظ امنیت جانی خود از حضور در مجامع عمومی خودداری کرد و محل کار و اقامت خود را با تغییر مکان‌های مکرر و غیرقابل پیش‌بینی از دید سایرین پنهان ساخت.

فصل پنجم: بحران‌های ۲۰۰۲ - ۲۰۰۳

در پایان هزاره‌ی دوم و آغاز قرن بیست و یکم، نظم نوین جهانی با چهره‌ای کاملاً متفاوت با آنچه بوش پدر، رئیس‌جمهور آمریکا، می‌پنداشت، پا به عرصه‌ی وجود گذارد. وی، جهانی را پیش‌بینی کرده بود که هدایت آن هم‌چنان بر عهده بلوک‌های سنتی، دول ثروتمند جهان اول به پشتیبانی آمریکا و دول سابق کمونیست جهان دوم که به تدریج به سوی یک سیستم غربی پیش می‌رفتند، بود. تکامل کشورهای جهان سوم، دول فقیر، در گرو موفقیت جهان اول و دوم در اشاعه‌ی ثروت و عقاید خود در میان مردم جهان سوم بود. ناگهان چنین ثباتی از میان رفت و با هجوم عده‌ای از مسلمانان بنیادگرا به حکومت ثروتمندان کشور جهان اول، تأمین امنیت آن کشور در رأس سایر امور قرار گرفت. منشأ حمله در کشورهای جهان سوم قرار داشت که به نفی اموری برخاسته بود که محافظت از آن در دفاع سنتی، بازدارندگی هسته‌ای و نیروهای مرسوم پیش‌بینی شده در روابط بین‌الملل چندان منظور نشده بود. عملکرد دول جهان دوم که برای مدت‌ها نخستین دغدغه فکری سیاستمداران غرب بود، ناگهان رنگ باخت و گروه‌های بزرگی از کارشناسان که بیش‌تر عمر آن‌ها در تحلیل و بررسی سیاست‌های مارکسیستی سپری شده بود از فروپاشی ناگهانی دول مارکسیستی بهت زده شده بودند. اینک مشکل اساسی، درک و شناسایی تفکر اسلام بود.

بعد از جنگ جهانی دوم با تأسیس جامعه‌ی زغال‌سنگ و فولاد که بعدها جامعه‌ی انرژی اتمی و جامعه‌ی اقتصادی اروپا نیز به آن اضافه شد و با دادگاه و بانک مرکزی و عاقبت پول واحد اروپایی، اتحادیه‌ی اروپا در آستانه‌ی آغاز جنگ

عراق هنگامی که چارچوب قانون اساسی در مراحل تدوین بود، تقریباً همان نهاد چندملیتی مدنظر منت و سالتر بود که قدرت اجرایی آن، کمیسیون، به منظور سازماندهی حیات اقتصادی تدوین و تصویب قوانین را به انحصار خود درآورده بود. پارلمان تنها نهادی بود که می توانست قوانین مصوب کمیسیون را تغییر دهد و وظیفه‌ی بازخواست از دول اروپایی ناقض قوانین اتحادیه بر عهده‌ی دادگاه اروپایی بود. در مجموع، در آغاز قرن بیستم، اتحادیه‌ی اروپا یک نهاد چند ملیتی بود که تمام دول اروپایی تابعیت آن را پذیرفته بودند. برای بسیاری از اروپایی‌ها اتحادیه‌ی اروپا سمبل و نهاد چگونگی حکمرانی بر آینده‌ی جهان است. آن‌ها به آن‌چه خود انجام می‌دهند ایمان دارند و از سوی دیگر هیچ‌یک از تصمیمات کلان آن با مخالفت کشورهای عضو مواجه نشده است. عملکرد اتحادیه اروپا میزان اعتماد مردم به عقیده‌ی المپین را افزایش داده و آن‌ها را متقاعد کرده است که صرف اعلام قوانین برای پذیرش آن‌ها کافی است و معاهدات می‌توانند به خودی خود و بدون نیاز به اهرم فشار اجرا شوند.

در روز هفتم ماه اکتبر، عراق انبوهی از مدارک محرمانه را که پیشاپیش در اختیار رسانه‌های جهانی قرار داده بود به دفتر سازمان ملل در بغداد تحویل داد. این مدارک که شامل ۴۳ جلد کتاب صحافی شده، ۶ پرونده و ۱۲ لوح فشرده می‌شوند و از سوی ژنرال حسن محمد امین رابط دولت عراق با بازرسان سازمان ملل ارائه شد تبعیت کامل عراق از قطعنامه‌ی ۱۴۴۱ را نشان می‌داد. بر طبق ادعای وی «عراق فاقد هرگونه جنگ‌افزار کشتار جمعی بود و بسیاری از کشورها از جمله آمریکا، انگلیس و سایر کشورهای ذی‌نفع بر این امر واقف بودند.» تسلیم مدارک عراق به سازمان ملل متحد شور و هیجان موقتی بر سازمان ملل حاکم ساخت. رادیو بی‌بی‌سی بی‌هیچ آب و تابی اعلام کرد که تحویل مدارک از سوی عراق احتمالاً موجب فروکش کردن هیاهوی جنگ خواهد شد.

فصل ششم: جنگ آمریکایی

مورخان جنگ اول خلیج فارس، از تکرار حوادث در دوازده سال بعد میان عراق و دشمنانش در شگفت بودند. هنگامی که لشکرکشی نیروهای مهاجم آغاز شد، این تعارضات بود که بیش از تشابهات توجه عموم را به خود جلب کرد و مستلزم توضیح بود. در ماه فوریه‌ی سال ۱۹۹۱ لشکر عظیم و مجهزی از غرب به جنگ لشکر عظیم اما ناتوان عراق رفت و پس از شش هفته حملات هوایی سنگین در طی چهار روز توان نظامی آن را درهم شکست. در ماه مارس سال ۲۰۰۳ نیز لشکر بسیار کوچک‌تر اما باز هم مجهزی از قوای غربی در خاک عراق با ارتش ناتوانی مواجه شد که به علت شکست قبلی و دوازده سال تحریم نظامی از سوی حامیان خارجی توان دفاعی خود را از دست داده و در عرض سه هفته نه تنها از هم فرو پاشید بلکه از میدان نبرد ناپدید شد. با آغاز ماه آوریل علایم شکست از جمله اسلحه‌های رها شده، خودروهای نظامی سوراخ سوراخ شده، تانک‌های سوخته و اجسادى که در کمال تأسف مدت‌ها بود به حال خود رها شده بودند در جای‌جای عراق به چشم می‌خورد. با این حال، نه تنها اثری از لشکر صدام به چشم نمی‌خورد، بلکه علایم به‌جا مانده، حضور قبلی آن‌ها را نیز تأیید نمی‌کرد. از ستون‌های سربازان و افسرانی که با عدم مقاومت خود را تسلیم کنند خبری نبود. جنگ تمام شده بود. اما بر سر دشمن شکست‌خورده چه آمده بود؟ به‌رغم حجم بالای مهمات مصرف شده و هزاران تن ماده منفجره‌ی قوی رها شده به سمت اهداف، گویی ارتش عراق هرگز در مواضع اولیه مستقر نشده بود. سربازان انگلیسی و آمریکایی می‌توانستند با شور و هیجان زیاد تجربیات خود را به نمایش بگذارند، اما هنگامی که تیراندازی متوقف شد، دشمنان آن‌ها ناپدید شده بودند.

ارتش به اصطلاح کادر عراق نیز در قیاس با سال ۱۹۹۱ بسیار کوچک شده بود. در آن زمان تعداد لشکرهای این ارتش به لحاظ آماری بیش از چهل لشکر

بود و در سال ۲۰۰۳ به علت تلفات وارده از جنگ اول خلیج فارس و بی‌کفایتی‌های اجرایی به هفده لشکر تقلیل یافته بود. تمام این لشکرها به شدت دچار کمبود نفرات بودند و ظاهراً حتی دولت عراق نیز تصویر واضح و مشخصی از تعداد نفرات ارتش خود در اختیار نداشت. از سوی دیگر، ذخایر و تجهیزات ارتش به‌طور فاجعه‌باری کاهش یافته بود. اکثر تجهیزات نظامی عراق که بیش‌تر روسی و برخی فرانسوی بودند، فرسوده یا حتی از رده خارج شده بودند. اکثر ادوات جنگی - تانک‌ها، نفربرها، آتشبارهای توپخانه - فاقد قطعات یدکی و کارایی مناسب بودند. این شرایط درباره تجهیزات پدافند هوایی نیز صدق می‌کرد. پیش از سال ۱۹۹۰ سیستم پدافند عراق به‌دلیل برخورداری از رادارهای فایبراپتیک متصل به مراکز کنترل از توان بالا و بی‌مانندی برخوردار بود. پس از جنگ اول خلیج فارس هنگامی که آمریکا، انگلیس و متحدین آن‌ها پرواز جنگنده‌های عراقی را بر فرار شمال و جنوب عراق ممنوع کردند، اکثر این تجهیزات با دستور صدام مبنی بر حمله به هواپیماهای متحدین یا هدف قرار دادن آن‌ها به‌رغم نتایج غیرقابل اجتناب و خطرناک آن، توسط موشک‌های ضدرادار منهدم شدند. تنها تجهیزات مؤثر باقی‌مانده در عراق، معدودی زمین به هوا که برخی از آن‌ها تعلق به گروه موشک‌های دوش پرتاب بودند و تنها می‌توانستند بالگردها و جنگنده‌هایی را که در ارتفاع پایین پرواز می‌کردند مورد هدف قرار دهند، و توپ 155 G 5 میلی‌متری ساخت آفریقای جنوبی بودند.

زمانی که واشنگتن در سال ۱۹۹۵ به این نتیجه رسید که تنها راه جلوگیری از توسعه فناوری جنگ‌افزار کشتار جمعی صدام اقدام نظامی می‌باشد، طرح «عملیات آزادسازی» عراق در دست اقدام بود. مشکل اصلی، یافتن یک نقطه‌ی آغاز بود زیرا حمله به این کشور چندان هم آسان نبود. با وجود این‌که در دوران حکومت صدام عراق با اکثر کشورهای همسایه‌ی خود از جمله ایران، عربستان سعودی، اردن، سوریه، ترکیه و کویت مشکل داشت، باز هیچ‌یک از این کشورها

تمایلی به همکاری با قوای غربی و واگذاری حق ترانزیت یا تأسیس پایگاه‌های نظامی به قوای غربی نداشتند. بدین ترتیب، تنها سه نقطه‌ی ورودی باقی می‌ماند: نخست، مرز دریایی کوتاه و باتلاقی عراق در دماغه‌ی خلیج فارس؛ دوم، مرز مشترک عراق و ترکیه؛ سوم، قلمرو کشور کویت. کویت به‌عنوان ضعیف‌ترین دولت عربی می‌توانست بیش‌ترین تسهیلات پایگاهی و ترانزیتی را در اختیار قوای ائتلاف قرار دهد. قلمرو کویت نه تنها در سال ۱۹۹۱ به تصرف قوای عراقی درآمد، بلکه موجودیت آن نیز به‌عنوان یک رژیم سلطنتی بارها از سوی صدام و اسلاف وی نفی شده بود.

راه‌های منتهی به بغداد اکنون گشوده بود. تمام اهداف مورد نظر - تنگه‌ی کربلا، فرودگاه بین‌المللی بغداد و شاهراه‌های منتهی به شهر - در حومه‌ی پایتخت قرار داشتند. باقی‌مانده‌ی قلمرو صدام در محاصره‌ی قوای ائتلاف قرار داشت. تنها ناحیه باقی‌مانده ناحیه سنی‌نشین تکریت واقع در شمال بغداد بود، اما پیشروی قوای ائتلاف هنوز رفتار شهروندان تکریتی را تحت تأثیر قرار نداده بود. در جنوب شیعه‌نشین عوامل انگلیسی حاضر در عملیات آزادسازی عراق پس از تصرف شبه جزیره فاو و بندر ام‌القصر وارد بصره شده و کنترل اوضاع را در دست گرفته بودند. آزادسازی عراق از یوغ نظام دیکتاتوری صدام حسین تقریباً در مراحل پایانی خود قرار داشت.

فصل هفتم: جنگ انگلیسی

آمریکا و انگلستان از سال ۱۹۴۱ با یک‌دیگر هم‌پیمان شده‌اند و از آن زمان با فرازونشیب‌های قابل درک، دوستان خوبی برای یک‌دیگر بوده‌اند. قوای انگلیسی به هر منظور و در هر جا که پیش رفته‌اند در رسالت خود به موفقیت کامل دست یافته‌اند. آن‌ها در هیچ‌یک از دوازده جنگ کوچکی که پس از سال ۱۹۴۵ روی داده است شکست نخورده‌اند. ملت‌های بسیاری که شاهد دخالت

نظامی آن‌ها بوده‌اند پس از مدت‌ها شاهد مزایای برقراری مجدد صلح و امنیت در کشور خود شده‌اند. نظامیان آمریکا بر توانایی‌های قوای انگلیسی واقف هستند و با احترام روزافزون به‌خصوص پس از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۸۹ آن را پاس داشته‌اند.

هنگامی که آمریکا در بحران‌های سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۲ مجدداً برای جنگ با عراق درخواست حمایت کرد، تعداد کشورهای موافق ناگهان کاهش یافت. در حضور و غیاب پیش از آغاز جنگ تنها سه کشور استرالیا، انگلیس و لهستان اعلام آمادگی کردند که این همکاری بسیار جزئی بود. واکنش دولت انگلیس همانند واکنش این کشور در سال ۱۹۹۰ بود. آن‌ها در کنار اعزام حجم قابل ملاحظه‌ای از ناوگان دریایی و نیروی هوایی خود، لشکر کاملی از نیروی زمینی را نیز به منطقه‌ی درگیری گسیل داشتند. همکاری آن‌ها در سال ۱۹۹۰ هم به همین اندازه بود، اما بعدها با کمک‌های ارسالی فرانسه و سوریه برابر شد. لشکر انگلیسی حاضر در منطقه همان لشکر یکم زرهی بود، اما به دلیل شتابی که در تشکیل آن صورت گرفته بود از ساختار متفاوت و غیرمعمولی برخوردار بود. هسته‌ی آن شامل تیپ زرهی موسوم به «موش‌های صحرائی» می‌شد که در جنگ نخست خلیج فارس نیز حضور داشت. سرهنگ دوم تیم کالینز به دلیل سخنرانی مهیجی که در شامگاه جنگ خطاب به سربازان خود ایراد کرد و رئیس‌جمهور آمریکا آن را زینت‌بخش یکی از دیوارهای دفتر خود در کاخ سفید کرده بود از شهرت خاصی برخوردار بود.

هنگامی که ارتش آمریکا در گذشته از ساختارهای موقت برخوردار بودند، بنا به تشخیص فرماندهی عالی که حفظ سوابق و آداب و رسوم را عامل موثری در ارتقای روحیه‌ی هنگی می‌دانست، موظف شدند تا یک هویت ثابت کسب کنند. اتخاذ این راه‌کار از تأثیر شگرفی برخوردار بوده است. تفنگداران دریایی آمریکا تاریخچه‌ی هنگ‌های قدیمی خود را با دقت تمام حفظ کرده‌اند و این

موضوع تأثیرات بسیار مثبتی بر روحیه‌ی آن‌ها برجای نهاده است. در این مورد آمریکایی‌ها از انگلیسی‌ها سرمشق گرفته‌اند. هنگ‌های انگلیسی از سوابق بسیار درخشانی برخوردارند: قدمت هنگ سلطنتی اسکاتلند به اوایل قرن هفده باز می‌گردد و در مقایسه با قدمت مؤسسات عمومی انگلیس نظیر بانک یا مجلس، مقام نخست را به خود اختصاص داده است. بنابراین، قوای تحت فرمان و سازمان‌های پشتیبانی آن‌ها تمام نیرو و توان خود را در مبارزه به‌کار خواهند بست. روحیه‌ی بالا و اعتماد به نفس، جو حاکم بر لشکر یکم زرهی انگلیس را که در کم‌تر از یک دهه در سال ۲۰۰۳ برای بار دوم عازم خلیج فارس شد شکل می‌داد و ترسیم می‌کرد. تفنگداران دریایی آمریکا در برآوردهای پس از رزم، هماهنگی با قوای انگلیسی را کاملاً بی‌نقص تعبیر می‌کردند. این دو سپاه ضمن برخورداری از پیشینه‌ی طولانی همکاری، اغلب در کنار هم کارآموزی کرده و از تجربیات نظامی یک‌دیگر منتفع می‌شوند. به همین علت هنگامی که صحبت از همکاری آن‌ها با یک‌دیگر می‌شود موضوع بسیار فراتر از یک تعارف کلامی است. این‌گونه همکاری‌ها برای آن‌ها دشوار نیست و از آداب و رسوم قومی و خاستگاه مشترک آن‌ها نشأت می‌گیرد. تفنگداران انگلیسی در گزارشات پس از جنگ از همراهی رفقای آمریکایی خود با تکریم و احترام بسیاری یاد کردند. به‌زعم آن‌ها آمریکایی‌ها با تدارک بالگردهای ترابری، حجم وسیعی از اطلاعات تجسسی و نظارت‌های الکترونیکی که قوای انگلیسی فاقد آن بودند در پیشبرد عملیات بصره و فاو نقش عمده‌ای ایفا کردند. شایان ذکر است که سیستم اطلاع‌رسانی دو سپاه تفاوت چشم‌گیری با هم دارد. انگلیس از یک شبکه سنتی «بالا به پایین» بهره می‌گیرد که براساس آن افراد مافوق عوامل تحت امر خود را از اقدامات ضروری و لازم آگاه می‌کنند. در مقابل، سیستم اطلاع‌رسانی آمریکایی‌ها یک «سیستم مستقیم» است که برمبنای آن تمامی افراد مجاز از طریق یک وب سایت مشترک می‌توانند به‌طور هم‌زمان به اطلاعات لازم دست یابند.

فصل هشتم: سقوط بغداد

دلایل وقفه‌ی پیش‌آمده در عراق کاملاً با آنچه خبرنگاران ضدآمریکایی قصد القای آن را داشتند متفاوت بود. علت این وقفه آب و هوای نامناسب و نیاز به تجدید قوا بود. صرف‌نظر از عقب‌نشینی‌های جزئی نظامی نظیر حوادث مناقشه‌برانگیز پیش‌آمده در ناصریه و مقاومت‌های نامنظم سرکوب شده در سایر شهرها، موفقیتی که آمریکایی‌ها بدان دست یافته بودند در طول تاریخ بی‌نظیر بود. حتی پیشروی آلمانی‌ها به سمت مسکو در تابستان سال ۱۹۴۱ و یا حتی پیشروی انگلیس از سمت رود سن برای آزادسازی بروکسل در تابستان پر از کامیابی سال ۱۹۴۴ که فرار از نرماندی را در پی‌داشت با آن قابل مقایسه نبود. آمریکایی‌ها تقریباً هیچ تلفاتی متحمل نشدند و صدمات وارد آمده به تجهیزات آن‌ها به هیچ‌عنوان قابل ملاحظه نبود. فرماندهان آمریکایی به‌رغم پذیرش لزوم توقف و تعجیل برای تجدید قوا هم‌چنان در حال طرح‌ریزی برای مرحله‌ی بعدی عملیات بودند. هدف دیگر این طرح، رویارویی مستقیم با گارد جمهوری مستقر در حومه‌ی بغداد بود. این تهدید از دو جناح صورت می‌گرفت. بر طبق اظهارات ژنرال فرانکس، هم‌زمان با پیشروی نیروهای زمینی به سمت نیروهای لشکر گارد جمهوری، عقبه‌ی آن نیز به‌شدت بمباران می‌شد و بدین ترتیب این موضوع عنوان می‌شد که عقب‌نشینی نیروهای گارد به داخل شهر می‌توانست عواقب بسیار وخیم‌تری نسبت به ماندن و مبارزه با یگان‌های زرهی آمریکا در پی داشته باشد. در این طرح که به‌طور کلی شکل‌دهی به میدان نبرد است، علاوه بر جنبه‌های فیزیکی جنبه‌های روانی نیز منظور شده بود و هدف آن ممانعت از ناپدید شدن قوای گارد در میان ساختمان‌های انبوه شهری بود. پناه گرفتن قوای عراقی در این ساختمان‌ها می‌توانست گذر از میان آن‌ها و تصرف بغداد را برای نظامیان آمریکایی به‌شدت ناامن کند.

شیوه‌ی عملکرد آمریکایی‌ها یک شیوه‌ی کلاسیک گاز انبری بود، اما

ترفندهای نظامیان به گونه‌ای بود که صدام و پسران وی (عدی و قصی) که با تشدید بحران عراق ظاهراً ژنرال‌های عالی‌رتبه عراقی را جایگزین خود کرده بودند از تشخیص سمت ضربه‌ی اصلی ناتوان باشند. در صورت موفقیت این طرح و نابودی کامل نیروهای گارد در حومه‌ی شهر، نیروهای آمریکایی در اتخاذ تصمیمات بعدی خود از آزادی عمل بیش‌تری برخوردار می‌شدند. به‌عبارت دیگر، سقوط حومه‌ی شهر موفقیت عملیات نفوذ به درون آن را تضمین می‌کرد. تصرف سد حدیثه و محافظت از آن به‌عنوان نخستین وظیفه بر عهده‌ی یگان‌های کماندوی نیروی زمینی که از آموزش‌های لازم کماندویی برخوردار بودند نهاده شده بود. آن‌ها در ابتدا فقط موظف به تصرف سد و سپس عبور از آن بودند. اما در روند تجدیدنظر، ژنرال فرانکس محافظت از سد در برابر خطر پاتک‌های احتمالی را ضروری دانست. عراقی‌ها با استفاده از نیروهای گارد جمهوری پاتک کردند و کماندوها به مدت دو هفته درگیر نبردهای مکرر و بسیار سنگینی شدند. در این حملات لشکر صد و یکم متحرک هوایی نقش پشتیبانی را بر عهده داشت. سقوط مجسمه‌ی صدام در نهم آوریل از طریق رسانه‌های خبری به‌عنوان نمادی از سقوط رژیم صدام به تمام نقاط جهان مخابره شد. بسیاری از رسانه‌ها به رغم هیجان هنری این حادثه هنوز هم در برابر انگیزه‌ی شادمانی نهفته در آن مقاومت می‌کردند. به‌رغم آن‌که صدام یک عفریت واقعی بود تحقیر وی به‌دست سیستم سرمایه‌داری بسیار تأسف بار بود. عراقی‌هایی که سال‌ها یوغ حکومت خودکامه‌ی او را بر گردن داشتند اکنون از سقوط وی مسرور بودند. کاخ طارق عزیز معاون صدام حسین به‌سرعت تصرف شد. اندکی بعد ۵ کاخ از کاخ‌های خانواده صدام نیز به اشغال تفنگداران دریایی درآمد. در نبرد کاخ‌ها تعداد مجروحان آمریکایی بالغ بر ۲۲ نفر شد و این در حالی بود که تعداد جان‌باختگان عراقی بالغ بر صدها تن بود. تصرف بغداد از بسیاری از جهات از جمله امور الکترونیکی و اجرای ماهرانه نمونه‌ی بارز یک عملیات مدرن نظامی بود. هر چند

بهترین نبردها هم هزینه‌های خاصی حتی برای فاتحان در پی دارد. بهای این عملیات نیز توسط سربازان لشکر سوم پیاده نظام و نیروی یکم تفنگداران اعزامی آمریکا پرداخت شد.

فصل نهم: پس از جنگ

بسیاری از تلفات انسانی قوای آمریکایی از درجه‌داران، افسران جزء، گروهان‌های تفنگدار، ستوان‌ها و سروان‌ها بودند. نیروهای مسلح آمریکا نیز نمایندگان واقعی ملت آمریکایی هستند که از سربازان، ملوانان و افراد نیروی هوایی پشتیبانی می‌کنند. تعداد تلفات انسانی قوای عراقی هنوز هم مشخص نشده است. اما از آن‌جا که این جنگ رزم‌های پرشدتی در برنداشت و سربازان وظیفه پیش از آغاز هرگونه درگیری از میدان‌های نبرد می‌گریختند به احتمال قوی میزان تلفات ارتش عراق بسیار محدود است. در مقام مقایسه، تلفات گارد جمهوری اندکی بیش‌تر است اما به دلیل خودداری آن‌ها از رزم‌های سنگین این تلفات هم نمی‌تواند چندان قابل ملاحظه باشد. در این میان تنها گروهی که متحمل تلفات سنگینی شدند مبارزان فدایی و هواداران صدام و حزب بعث و مسلمانان بنیادگرایی بودند که داوطلبانه از کشورهای نظیر سوریه، الجزایر یا سایر دول مسلمان عازم عراق شده و به دنبال فرصتی بودند تا جان خود را بر سر اعتقادات خود فدا سازند. تعداد تلفات این گروه به‌طور تخمینی بالغ بر چند هزار نفر می‌شود. تعداد شهروندانی که در این جنگ جان باختند نیز بسیار اندک است و این امر از دقت فوق‌العاده نیروی هوایی قوای ائتلاف در حمله به اهداف مورد نظر ناشی می‌شود.

انحلال پلیس که شاید یکی از تبعات غیرقابل اجتناب پس از جنگ محسوب می‌شد نتایج تأسفباری در روزهای پس از سقوط صدام در پی داشت. هزاران غارتگر چپاول و غارت را آغاز کردند. در ابتدا هدف آن‌ها ساختمان‌های

اداری رژیم در محلات دولتی بغداد بود. اما از آنجا که آغاز صدور مجدد نفت برای بازسازی عراق ضروری بود، حفاظت از وزارتخانه‌ی نفت در دستور کار نظامیان آمریکایی قرار گرفت. غارتگران پس از غارت وزارتخانه‌ها توجه خود را به سوی تأسیسات غیردولتی از جمله بیمارستان‌ها و مدارس معطوف ساختند. بدین ترتیب، بخش اعظمی از مدارک مورد نیاز در سازماندهی مجدد یا بازسازی عراق، معدوم یا به‌علت پراکنده شدن غیرقابل استفاده شدند. خسارات فرهنگی نیز بی‌شمار بود. عراق زادگاه کهن‌ترین تمدن‌های جهان، گنجینه‌های بسیاری در خود جای داده بود. این گنجینه‌ها که در ابتدا توسط دانش‌پژوهان اروپایی استخراج شده بودند بعدها به‌طور کامل به‌دست باکفایت دانش‌پژوهان عراقی و طرفداران حفظ آثار باستانی سپرده شدند. به مدت چند هفته همگان می‌پنداشتند که موزه‌های ملی عراق به‌طور کامل از گنجینه‌های خود تهی شده است و این داستان انتقادات جنجال‌برانگیز رسانه‌های غربی علیه نیروهای آمریکایی را در پی داشت. اما بعدها مشخص شد که کارکنان موزه‌ها با موفقیت بخش اعظمی از آثار باستانی را پنهان کرده‌اند.

باوجود آن‌که گسترش قوای ائتلاف و ایجاد یک تیم جدید بازرسی به‌نام گروه آماری عراق، جبهه‌ای که قوای ائتلاف از پیشرفت و کسب موفقیت در آن بازماندند، مکان‌یابی و کشف جنگ‌افزارهای کشتارجمعی عراق بود. این گروه که هدایت آن بر عهده دیوید کی بازرس جنگ‌افزایی سابق آمریکایی سازمان ملل متحد بود، نخستین گزارش موقتی خود را در ماه اکتبر ۲۰۰۳ منتشر ساخت. این گزارش و سخنرانی با دلیل و مدرک، ادعاهای آمریکا و انگلیس مبنی بر وجود جنگ‌افزار کشتارجمعی در عراق را فاقد هرگونه مدرک قابل اطمینان اعلام کرد. این اظهارات سرافکنده‌ی دولت‌هایی را در پی داشت که پیش از آغاز تهاجم خود، وجود این‌گونه جنگ‌افزار را در کشور عراق یک امر قطعی و مسلم می‌دانستند.

Security – Defense Doctrine of Austria

Translated by: Hassan Dargahi

ABSTRACT

The Federal government of Austria was informed of security-defense doctrine on the basis of expert plan in 2001 and then was presented to national council for consultation which still has its own validity. In the doctrine, Austria undertakes to have a peaceful policy and have to avoid violent disputes. Security policy of the country is defined on the basis of the Charter of the United Nations and international conventions to protect constitutional laws and liberty, according to the Convention of Human Rights and the Charter of Constitutional Laws of Europe in avoidance of war and peaceful coexistence of nations. The security – defense doctrine, denotes the political policy of Austria.

Key Words: *doctrine, security policy, defense policy, security-defense political policy, Austria, European Union*

The Application of Information Technology in Strategic Planning

Written by: Amin Hakim

ABSTRACT

A review of the activities in pioneer countries shows that there is much emphasis on the strategic planning approach in their activities. Today, the necessity of strategic and macro planning according to national interests only to serve those interests seems to be quite evident to every state. This is impossible unless one is provided with precise and on-line (in time, quick and updated) information so that the capability of planning is upgraded and the foreigners are denied the power of counteracting. For this purpose, employing the capabilities of information technology as a factor for improving and upgrading the way such planning proceeds, is another turning point which has been welcomed by countries followed by organizations. Therefore, this research was proposed due to the weakness of domestic sources and studies on the one hand, and the necessity and importance of reconstructing and upgrading the structures of traditional strategic planning in the country in a technical and skillful way to overcome the problems in the organizational and national plannings in our country in different fields on the other. Also, it is a result of interdisciplinary studies which are concentrated on studying the way information technology influences the structures of strategic planning.

Key Words: *information technology, strategic planning, national interests, comprehensive strategic management system national security*

Joint Security Paradigm: A Different Plan for a Successful Security Regime in the Persian Gulf

Written by: Hossein Harsij, ph.D

Mojtaba Touyserkani

ABSTRACT

In the study of alternative framework for security in the Persian Gulf, it is mainly referred to two possible security paradigms which includes: the hegemonic stability plan and the collective security plan. The goal of this article is to study each one of the approaches in order to set a suitable paradigm for the security system in the Persian Gulf and on this bases, we want to find the most effective and efficient plan to exit from the extensive security challenges in the region.

The article deals with the present of a new joint security model in the Persian Gulf, studies the similarities and differences of the new model with two above mentioned paradigms, and enumerates goals, consequences and obstacles for their establishment. The results of the article which have been done according to the descriptive-analytic approach with the emphasis on objective-historical data show that the joint security paradigm is the useful one in the security of the Persian Gulf. The paradigm has capabilities for the achievement of large number of actor interest. The first and the most essential step for carrying out the plan is peaceful coexistence of Iran and the U.S.A according to mutual respect and interests.

Key Words: *security paradigm, hegemonic stability plan, collective security plan, new model of joint security, security challenges*

Comparative Survey of Security Patterns around the Islamic Republic of Iran (I.R.I)

Written by: Sayyed Reza Sahebi

ABSTRACT

Islamic Republic of Iran is located in a regional security situation, surrounded by four security circles with different. The differences identity - based and Islamic Republic of Iran should necessarily scrutinize minutely the characteristics and security environment differences around itself in order to formulate diplomacy and security-defense policy. These four circles are:

1. The Persian Gulf in the south
2. The Syria circle in the west
3. Central Asia and Caucasus in the North and
4. Eastern countries i.e Afghanistan, Pakistan and India.

This article initially discusses the theoretical aspects of regional security patterns and definitions of regional security collections according to Barry Buzan's opinion and surveys characteristics of each collection and security circles around the Islamic Republic of Iran. Then, we study the nature of security environment differences of the I.R.I.. Ultimately it follows that security patterns in the north and east of the country are participatory, and that there are hegemonic patterns in west and south region. Then we can formulate security-defense polices according to available different patterns through planning a hypothetical line from northwest to southeast of the country.

Key Words: *security environment, the Persian Gulf, the Syria, Central Asia and Caucasus, security patterns, Asian pole, security-defense conventions, defense policy*

Normal Analysis of Missile Technology Control Regime and Defense Requirements of the Islamic Republic of Iran

Written by: Nader Sa'ed, ph.D

ABSTRACT

Missile technology control regime (MTCR) is one of the limited multilateral regimes in the area of controlling international movement of technology and double items employable in production and development of missile and rocket which was formed by the U.S innovation in 1980. It took up a developing process because of the U.S national strategy against developing of the weapons of mass destruction.

In this analysis, the basis and functional framework of the regime are criticized from the point of view of international law, and the explanatory bases of Iran's missile power are presented and evaluated.

Key Words: *missile technology control regime, international law, regional security, international security and peace, multilateral, control of exports*

A Study and Comparison of U.S Military Strategy in the Two Persian Gulf Wars

Written by: Sayyed Hossein Mohammadi Najm

ABSTRACT

The approach of this research to strategic subject is based on the dynamic and complexity of systems; i.e. battle space is a complex and transactor system which its subsystems (such as friendly and enemy systems) as a part of the main system, possess the same dynamic and complexity.

From this point of view, the strategy of different actors in the battle space is a changeable behavior that in addition to previous knowledge and experience is constantly affected by environmental stimulants and mutually affects the environment. In the research, we study the U.S. military strategy in the two Persian Gulf wars (1991 and 2003) according to a feedback pattern between subjective and objective feasibility of the country and circumstances of battle theater. In which enemy (Iraq army) is just one of the components. It is hypothesized that strategic aims, defense – security documents, doctrine, technology and battle organization are among the objective and subjective feasibility of U.S. that appear in the context of battle theater in the shape of complex behavior (strategy) and change their form constantly. The change is to such an extent that not tpp much similarity can be observed between the U.S. military strategy in the 1991 and 2003 wars.

Key Words: *complex and dynamic systems, strategy of document, strategy of theatve, effects – based operation, defense transformation, strategic purposes*

Table of Contents

The Journal of Defense Policy, Vol. 15, Serial No. 59, Summer 2007

Title	Page
Articles	
A Study and Comparison of U.S Military Strategy in the Two Persian Gulf Wars....9 <i>Sayyed Hossein Mohammadi Najm</i>	
Normal Analysis of Missile Technology Control Regime and Defense Requirements of Islamic Republic of Iran 43 <i>Nader Sa'ed</i>	
Comparative Survey of Security Patterns around the Islamic Republic of Iran (I.R.I) 69 <i>Sayyed Reza Sahebi</i>	
Joint Security Paradigm: A Different Plan for a Successful Security Regime in the Persian Gulf 103 <i>Hossein Harsij</i> <i>Mojtaba Touyserkani</i>	
The Application of Information Technology in Strategic Planning..... 139 <i>Amin Hakim</i>	
Security – Defense Doctrine of Austria..... 171 <i>Hassan Dargahi</i>	
Book Review	
The Anatomy of Threat 193 <i>Zahir Bigjani</i>	
Iraq War..... 229 <i>Davoud Olamaei</i>	
English Abstracts	
<i>Mostafa Mehrvarzi</i>	

Notes:

The Journal of Defense policy is published quarterly by the Center of Defense Studies and National Security founded at Imam Hossein (P.B.U.H) University in 1991. It publishes Accademic articles in wide range of topics, from defense – strategic studies, theoretical and historical literatures to case studies of contemporary developments including: Sociology of Warfare, War Studies, National Security, Strategic Intelligence, Defense Economics, Political Geography, Military Geography, Military Pyschology, Iran’s Studies, Legal Studies of Warfare and Peace and International Relations.

Framework for Composition of Articles:

- 1 – The articles should contain an appropriate title, the author’s name, position, address, Tel. number, Email (if possible), an abstract in English about 150 words (and preferably in Farsi, too), an introduction, some remarks on methodology, data analysis, conclusion and references;
- 2 – Suggestions and comments on all published materials are welcomed by the editorial board;
- 3 – The articles are the views to their authours and the Defense Policy is not responsible for the views expressed in the articles;
- 4 – The Defense Policy is allowed to edit the articles;
- 5 – The articles already published in Iranian or non-Iraninan Journals will not be accepted;
- 6 – The articles on Iran’s affairs are preferable;
- 7 – The articles must be typedwritten legibly on one side of paper;
- 8 – The articles should not exceed 25 typewritten pages;
- 9 – Articles are not given back (please take a copy);
- 10 – The sources will be shortly mentioned in parentheses, e.g. (Smith, 2001, 22);
- 11 – The references (at the end of article) must be included and the information required therein is:
 - 11-1 – (For books): Author’s name (year), *Title of Work*. Place of Publication, Publisher;
 - 11-2 – (For articles): Author’s name (year). “Title of work”. *Journal Title*. Issue Volume Number.

***Copyright © All right reserved, quotations are
allowed with reference to the source.***

***Editorial, Advisory and Examiner Board of
the Journal of Defense Policy***

Editorial Board

Dr. Ali Akbar Ahmadiyan	Dr. Mohammad Ibrahim Sanjaghi
Dr. Mohammad Hossein Afshordi	Dr. Sayyed Yahya Safavi
Dr. Homayoon Elahi	Ali Reza Farshchi
Dr. Bahador Aminian	Dr. Jahangir Karami
Dr. Hossein Hosseini	Dr. Manoocher Mohammadi
Dr. Hossein Dehghan	Sayyed Hossein Mohammadi Najm

Examiner Board

Dr. Hossein Ardestani	Dr. Allah Morad Seif
Sayyed Ali Hosseini Tash	Dr. Asghar Gha'edan
Dr. Mohsen Rezaee	Gholam Reza Mehrabi
Akbar Ramezan Zade	Dr. Parviz Mir Abbas

Advisory Board

Hadi Piri	Dr. Abas Mehry
Ahmad Gholam Pour	Mahdi Nattagh Pour
MohammadHossein Ghanbari Jahromi	Mohammad Reza Nilechi
Ahmad Mohammad Zade	

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

The Journal of Defense Policy

*The Scientific and Promotional Journal
of Center for Defense Studies and National Security,
Advanced Institute of War, Imam Hossein (P.B.U.H) University*

Vol. 15, No. 3, Summer 2007, Serial No. 59 (ISSN-1025-5087)

Publisher: Advanced Institute of War;
Centre of Defense Studies and
National Security

Editor-in-chief: Ali Reza Farshchi

Editor: Dr. Sayyed Yahya Safavi

Executive Manager: Ali Ghanbarzade

Typesetter and Typographer: Hassan
Soleymani

Observer of Publication: Jalal Zerang
Sani

Lithograph, Publication and Bookbinding:
Nemayandegi – ye – Vali – ye –
Faghih Publications Centre in the
Islamic Revolutionary Guards Corps

Address: 3rd floor, Shahid Bakeri
Building, University Centers of
Security and Defense Sciences, Imam
Hossein (P.B.U.H), Shahid Babaie
Exp way, Tehran, Iran.

Tel: +9821-77105741 & 42

P. O. Box: 16765-3459 Tehran, Iran

E-mail:DEFENCEPOLICY@yahoo.com

<http://www.rdef.ihu.ac.ir>

Book Store: Imam Hossein (P.B.U.H)
University Press, Ferdosi SQ.

Tel: +9821-88839297 & 98